

UNIVERSAL
LIBRARY

OU-232952

UNIVERSAL
LIBRARY

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ساعتن سواد است و مجاهدت در مسا و صفات اولی که کمال حاصل می کند تحقیق غیب ذاتی شمرده است چنانکه خود
عین سلطان عظیم ایشان که مشایخ و کمال است تصور نماید و صفات او خالص می شود و راجع به صفات او خالص
حاصل او توهم نماید انی الباطنی قضیه تشکیک که خود و جبهه تعالی اولی و اقدم گفته اند یعنی موجب تشکیک
و موجب تعالی و کمال است و صفات که از وجود او ناشی گشته اند تعالی مدعی آنست که ملک و کبریا در حدیث قدسی آمده
الک بلامس و ان العظمة ازادی اگر علمای نظر از زمین و فیه آگاه یکستند مگر از ممکن و وجود ثابت و فیه
و ضی و کمال که مخصوص است به حضرت است جل علاه اعتبار خصائص خود ممکن اثبات نمی نمودند و اینها را از حد ذات
استیلا و اخلاص اکثر معونی علی الخصوص ستاد ان ایشان ممکن اعیان موجب تعالی دانسته اند و صفات او خالص
بگویند سبب سبب و غنشین هم و هم دوست به و دل که او طریقت شمرده است و در سخن فرق و نهانخانه بهم
باله میرا است ثم بالمدح دوست دین بزرگواران هر چند از تشکیک خود منزعه نموده اند و از انشیت گرفته اند
وجود را خود یافته اند و صفات کمال گفته میگردند هر چه جز شرارت و نقص انی نیست اگر هست نسبی است
است هم قابل نسبت با انسان خیرات و او که ذریل حیات است و نسبت بحیوانی که در آن هم مخلوق است
احیای است و تریاق یافته و تقدیر ایشان درین امر شفع ششوست هر قدر که ظاهر ساخته اند و یافته اند
العلم انا حقائق که اینها یکی درین باب نیز بقیه ظاهر ساخته اند تفصیل را نامید اول فرستیم جمیع الدین بالعلم
که امام و تقدیر ستادان مونی نیست دین مسلمانان یکند و بدان نیز یکشون گشته است و تحریر می کرد و درین
در بیان و در حقیقت و در تمام ماسل که در و از دست بیکر و بیکری غلط نشود و جمیع الدین علم و ایمان و میفرماید که
اسما و صفات و جمیع جل علاه این ذات واجب تعالی عین که دیگران ندیده اند علم و قدرت چنانچه عین دانند تعالی
عین که دیگران ندیده اند در آن موطی چه اسم و رسم تعدد و دوگانه نباشد و تمایز و جابجایی خود غایب مانی از آن
آن مسا و صفات شایان و اعتبارات و حضرت عالم تمایز و تباین پیدا کرده اند اما لا و لغضبا که از نیز جدا
است معبر بنین اول است و اگر لغضبا است سبب عین ثانی احقین اول را وحدت می نامند و از حقیقت
محمدی پیدا اند و عین ثانی را وحدت میگویند و حقایق سایر کمالات و اعلا و این حقایق ممکنات و عیان
ثابت میداند این دو عین علم که وحدت و احدیت اند در مرتبه و جبهه ثبات نیامند بگویند این عیان و
از وجود و حاجی نیافته اند و در ظاهر غیر از احدیت مجرد و هیچ نمودی نیست و این کثرت که در خارج میباشد

عکس آن اعیان ثابته است که در مراتب ظاهر وجود کفر و اوج خارج و غایت نیست متعکس شدت است و وجود تجلی پیدا کرد
در رنگ انکه در مراتب صورت شخص متعکس گردد و وجود تجلی در مراتب پیدا کند این عکس را وجودی غیر تجلی است
نیست و در مراتب روی حلول نگرفته است و در روی آن مراتب جریسته نقش نقش گشته اگر انقماش است و
تخیل است که در روی مراتب متوهم شد این تخیل متوهم چون منته خداوند است جل سلطان که افعال تمام
و اورد بر قدم تخیل مرا غرض نگردد و در ذات عذاب بدی بر آن مرتب باشد این کثرت که در زمانه وجودی پیدا کرد
است بر قسم متوهم است قسم اول اقلین شمس که به ابدیت تعلق دارد این سلفین اقلیات خارج میگویند
و در مرتبه مکان انبیا میان تفرقات متوهم عارت این تعینات پنجگانه است و این تفرقات متوهم در مرتبه
غیر گویند چون علامت خارج غیر از ذات در جهت تکا و غیر از اسما و صفات و در تجلی سلطانها که من و ا
تعالی و تقدس نزد ایشان ثابت نشده است و صورت ظاهری این صورت دانسته اند و شمس و شمس
آن همچنین صورت متعکس اعیان ثابته را که در مراتب ظاهر وجود وجودی پیدا کرده است همین آن اعیان
تصور کرده اند و شمس آن ناچار حکم با اتحاد نموده اند و میاوست گفته اند شمس بیان مذکور شیخ مخی الدین
ابن حجر به در رسا و عدت وجود بر وجه اجمال همین معلومند و این معلوم کشید آنها را خصوص خاتم الاولیا
میداند و میگویند که علم النبوة این علوم را از خاتم الولايت اخذ نمایند و شمس در خصوص توحید این تکلفات میگوید
با حمله پیش از شیخ سید سید که ازین طایفه باین معلوم سر از زبان نگشاده است و این حدیث را برین خبر
بیان نموده هر چند عثمانی توحید و اتحاد و ثلثات سکراتشان بظهور آمده اند و اما حق و سبحان گفته اند
اما حله اتحاد را معلوم نساخته اند و انتشار توحید را در نیافته پس شیخ بر بیان تفهیدان این طایفه اورد
و حجت تاخرین ایشان گشته بود ذلک و قاتی کثیره درین سلسله متوقف مانده است و اسرار غامضه دنیا
بر منصفه ظهور نیامده که تغییر با هم آن توفیق یافته است و تحریر بیشتر گشته و الله حق و هو میمیدی السبیل
مخدوم و صفات ثابته واجب الوجود تعالی و تقدس نمیزد باشد تمیز یک از قسم جوی و یک جوی بود همچنین
این صفات از یکدیگر تمیز نمیجویند بلکه تمیز جوی در مرتبه حضرت ذات تعالی و تقدس نیز ثابت است اما لا اله الا الله
بالوسم الجمول الکفیه تمیز که در آخر فهم و ادراک اما باشد از ان جناب قدس سلو است چنانچه در مخزن انجبا
متصور نیست تجلی و در کتب دران حضرت جل سلطان باره و عالیت و جلالت را که ایشان را با حمله چهار صفت

در مرتبه مکان انبیا میان تفرقات متوهم عارت این تعینات پنجگانه است و این تفرقات متوهم در مرتبه غیر گویند چون علامت خارج غیر از ذات در جهت تکا و غیر از اسما و صفات و در تجلی سلطانها که من و ا تعالی و تقدس نزد ایشان ثابت نشده است و صورت ظاهری این صورت دانسته اند و شمس و شمس آن همچنین صورت متعکس اعیان ثابته را که در مراتب ظاهر وجود وجودی پیدا کرده است همین آن اعیان تصور کرده اند و شمس آن ناچار حکم با اتحاد نموده اند و میاوست گفته اند شمس بیان مذکور شیخ مخی الدین ابن حجر به در رسا و عدت وجود بر وجه اجمال همین معلومند و این معلوم کشید آنها را خصوص خاتم الاولیا میداند و میگویند که علم النبوة این علوم را از خاتم الولايت اخذ نمایند و شمس در خصوص توحید این تکلفات میگوید با حمله پیش از شیخ سید سید که ازین طایفه باین معلوم سر از زبان نگشاده است و این حدیث را برین خبر بیان نموده هر چند عثمانی توحید و اتحاد و ثلثات سکراتشان بظهور آمده اند و اما حق و سبحان گفته اند اما حله اتحاد را معلوم نساخته اند و انتشار توحید را در نیافته پس شیخ بر بیان تفهیدان این طایفه اورد و حجت تاخرین ایشان گشته بود ذلک و قاتی کثیره درین سلسله متوقف مانده است و اسرار غامضه دنیا بر منصفه ظهور نیامده که تغییر با هم آن توفیق یافته است و تحریر بیشتر گشته و الله حق و هو میمیدی السبیل مخدوم و صفات ثابته واجب الوجود تعالی و تقدس نمیزد باشد تمیز یک از قسم جوی و یک جوی بود همچنین این صفات از یکدیگر تمیز نمیجویند بلکه تمیز جوی در مرتبه حضرت ذات تعالی و تقدس نیز ثابت است اما لا اله الا الله بالوسم الجمول الکفیه تمیز که در آخر فهم و ادراک اما باشد از ان جناب قدس سلو است چنانچه در مخزن انجبا متصور نیست تجلی و در کتب دران حضرت جل سلطان باره و عالیت و جلالت را که ایشان را با حمله چهار صفت

در مرتبه مکان انبیا میان تفرقات متوهم عارت این تعینات پنجگانه است و این تفرقات متوهم در مرتبه غیر گویند چون علامت خارج غیر از ذات در جهت تکا و غیر از اسما و صفات و در تجلی سلطانها که من و ا تعالی و تقدس نزد ایشان ثابت نشده است و صورت ظاهری این صورت دانسته اند و شمس و شمس آن همچنین صورت متعکس اعیان ثابته را که در مراتب ظاهر وجود وجودی پیدا کرده است همین آن اعیان تصور کرده اند و شمس آن ناچار حکم با اتحاد نموده اند و میاوست گفته اند شمس بیان مذکور شیخ مخی الدین ابن حجر به در رسا و عدت وجود بر وجه اجمال همین معلومند و این معلوم کشید آنها را خصوص خاتم الاولیا میداند و میگویند که علم النبوة این علوم را از خاتم الولايت اخذ نمایند و شمس در خصوص توحید این تکلفات میگوید با حمله پیش از شیخ سید سید که ازین طایفه باین معلوم سر از زبان نگشاده است و این حدیث را برین خبر بیان نموده هر چند عثمانی توحید و اتحاد و ثلثات سکراتشان بظهور آمده اند و اما حق و سبحان گفته اند اما حله اتحاد را معلوم نساخته اند و انتشار توحید را در نیافته پس شیخ بر بیان تفهیدان این طایفه اورد و حجت تاخرین ایشان گشته بود ذلک و قاتی کثیره درین سلسله متوقف مانده است و اسرار غامضه دنیا بر منصفه ظهور نیامده که تغییر با هم آن توفیق یافته است و تحریر بیشتر گشته و الله حق و هو میمیدی السبیل مخدوم و صفات ثابته واجب الوجود تعالی و تقدس نمیزد باشد تمیز یک از قسم جوی و یک جوی بود همچنین این صفات از یکدیگر تمیز نمیجویند بلکه تمیز جوی در مرتبه حضرت ذات تعالی و تقدس نیز ثابت است اما لا اله الا الله بالوسم الجمول الکفیه تمیز که در آخر فهم و ادراک اما باشد از ان جناب قدس سلو است چنانچه در مخزن انجبا متصور نیست تجلی و در کتب دران حضرت جل سلطان باره و عالیت و جلالت را که ایشان را با حمله چهار صفت

از آنها وصفات است که در خانه علم نیز پیدا کرده و در آن ظاهر وجود و خارج نمودی حاصل کرده است و در
فقیه عالم عبارت از اعداد است که همانا وصفات و هر چه جل سلطانها در خانه علم در آنجا شکر شده اند و در
خارج بجا و حق سبحانه آن اعدادات بآن مکتوبش موجود شده پس عالم نیست ذاتی پیدا شد و شرارت جل
ظاهر گشت و خیر و کمال هر چه در اینجا قبس و شد و صلح ملاحظه **بسم الله الرحمن الرحيم** و الله اعلم
مورد این معرفت است و الله سبحانه و العليم **بسم الله الرحمن الرحيم** این تحقیق معلوم گشت که عالم و خارج موجود است و وجود و ظلم
بل بذات ثانیة تا فی الباب این خارج نیز ظلم همان خارج است و در آنجا وجود و صفات پس تا لم اعین حق علو
سلطانة غنیة آن گفت و صلح یک بر دیگری خارج نباشند ظلم شخص را عین شخص نمی توان گفت لوجود و التفاضل
فی خارج لان التفریق تغایران و اگر کسی ظلم شخص را عین شخص می یزد بیل تسامح و تجوز خواهد بود که خارج از
است اگر گویند که شخصی الدین و تا بیان او نیز عالم را ظلم حق میداند تا بی پس فرق چه بود که گویم که ایشان
وجود آن ظلم اجز و روحی الهی و دلبوی از وجود خارجی و روحی آن تجویز نمی نمایند با حله کثرت موجود را
بظلم حدت موجوده تمیز نمایند و در خارج موجود را حد نمایند تا آن تا یکدیگر تا پس نشان هر چه جل
و تمام آن محل ثبات وجود خارجی گشت و ظلم را و عدم اثبات آن وجود ایشان را و نیز ظلم را و وجود و صفات
اثبات نمی نمایند با چارصل محمول میان در این فقیه و حق ظلم را و خارج موجود میداند و محمول با ذره فانی
و نفی وجود و صلی از ظلم فقیه و ایشان شکر کنید و در اثبات وجود ظلمی نیز مستفق لیکن این فقیه وجود ظلمی خارج
اثبات نمایند و ایشان وجود ظلم را در دو قسم تقسیم می انگارند و در خارج جزء احدیت مجوده را موجود میداند
و صفات ثانیة را که با راسی اهل سنت و جماعت شری الله تعالی عنهم وجود آنها و خارج ثبات شده است و نیز در علم
اثبات نمیکند علما از راه ایشان حق الله تعالی عنهم و مظهر حق را اختیار فرموده اند و حق متوسط
این فقیه بود که بآن موقوف گشته اگر ایشان نیز این خارج را ظلم آن خارج می افتد از وجود خارجی عالم
انکار نمایند و در دو قسم تقسیم می نمودند و انکار از وجود خارجی از صفات و حقیقت وجود نیز نمیکند
و اگر علما نیز انکار میکنند که هر که مکرر وجود و صلی اثبات نمیکند و لوجود ظلمی التفاضل و داند و این فقیه و بعضی گفته
نوشته است که اطلاق وجود بر ممکن بطریق حقیقت است نه بطریق مجاز تا فی این تحقیق نیست زیرا که ممکن
خارج بر وجود ظلم بطریق حقیقت موجود است نه بربیل توهم و غلبه که محمول سوال صاحب جرات میگردان

در این فقیه و بعضی گفته
خارج بر وجود ظلم بطریق حقیقت

[illegible]

علاء الدوله اشارتی باین فرموده است اینجا که گفته نوق عالم الوجود عالم الملک لود و دین نسبت بکمان و جوب
 نیز در آن موطن متصور باشد چه کمانی جوب سبی است میان سبیت و وجود و محبت لاجود و لا یکن و لا وجودی است
 معرفت در بطور نظر و فکر است بحدوسان عقلاء عقل زین معرفت چه دیانید و غیر از آنجا نصیب آن چه بود از آن
 عصمه الله سبحانه و دیگر سیادت پادشاه و میر محمد سعد و دیگر گاه اینجا بود و ندانم حال چون متوجه آنجا شدند صحبت و خدمت
 ایشان را مستغنیم دانند و السلام علیکم و علیکم السلام و علیکم مکتوب **یوم** مجبور و مزارکی حقایق و معارف گامی بنظر
 فیض آینه خواجہ محمد سعید سلیمان ^{صاحب} و دیگران انکه صامد افاق و فطن و نخل ظلال است و در بیان ولایت ^{صاحب} شجر
 و کبری و کمالات نبوة و تحقیق حقیقت تجلی افعال که بعضی صوفیه را رد داده اند که نخل فعل حق است نه عین
 اصفا و ذات ^{صاحب} پدید آمد و سلام علی عباده الذین یصطفی سر چه در امانی فاق و فطن ظاهر شود و باطن غلیظت شمس
 است پس سر او انقیاد بود تا اثبات نموده آید و چون صامد افاق و فطن گشت از قید ظلمت رست ^{صاحب}
 و تجلی فعل و صفت می گشت معلوم شد که قبل ازین هر تجلی که رود داده بود و در سیر افاق و فطنی اگر چه از تجلی
 ذات و اندام متعلق بظلال فعل و صفت و هست و نیست فعل و صفت بذات خود چه رسد تا تقدس زیرا که دایره
 ظلمت نهایت نفوذ نمی گیرد و پس سر چه در افاق و فطن ظهور کند و نخل آن دایره است فعل و صفت نیز چند
 فی حقیقه ظلال حضرت و اندامی و تقدس ما و تجلی اهره بماند و ولایت این مرتبه ولایت معلی است بخل
 ولایت مرتبه سابق که بافاق و فطن تعلق دارد که ولایت ظلی است غنیهان دایره فعل و تجلی برقی که تا
 از مرتبه معلی است میراست که کسب است از قید افاق و فطن را تا ندویمی که از دایره افاق و فطن
 گذشتند و اطل باطل پیوستن دنیا تجلی برقی و حق ایشان و بی است چه سکون ما و سی این نیز گواران ^{صاحب}
 که تجلی برقی نامشی از آن است بلکه عالم این نیز گواران از تجلیات و ظهورات فوق است زیرا که هر تجلی و ظهور
 بهر مرتبه که تعلق کند از نشانه ظلمت بیرون نیست و گرفتاری معلی لا اصل ایشان از اطل فارغ ساخته است
 و از زلف البصر خلاف کرده نهایت کمان و ولایت ظلی که ولایت صغری است تجلی حصول می یونند و این تجلی بر
 قدم اول است و ولایت کبری که ولایت انبیا است علیه السلام و ولایتیات و ولایت صغریات اولیا است
 پس اندک آنکه از سریم از اینجا تفاوت ولایت اولیا و ولایت انبیا باید و یافت صلیه الله علیهم و تسلیما به تسبیح علیه
 که نهایت آن ولایت برایت این ولایت است از کمالات نبوة انبیا علیهم السلام که گوید که در این صورت نهایت این ولایت

مباحثه فی کلمات و عبارات

صورت و حقیقت شرعیت را در دنیا محقق تصور نموده اند که قشر و لبان از صورت شرعیت و حقیقت شرعیت
 باشد علم شرع و احکام را صورت شرعیت دانسته اند و علم حقایق و اسرار را حقیقت شرعیت می دانند
 و جمیع بصورت شرعیت گرفتار گشته اند و حقیقت آن انکار نمودند و پیر و معتدای خود را غیر از هدایت و زود و
 ندانسته و جمیع دیگر خبر خبر گرفتار آن حقیقت گشته اند چون آن حقیقت را حقیقت شرعیت ندانسته بلکه شرعیت
 را مقصور بر صورت دانسته و قشر انگاشته و لب را در آن مقصور نمودند و لا جرم از حقیقت آن حقیقت
 آگاهی نیافتند و از نشانه های نصیبی فرا نگرفتند و العلماء و المفسرین هم الوارثون فی الحقیقه جعلند و
 و ایامین مجیم و مقفون انار هم ثانی آنکه از حق شیخ نو محمد از جانب ایشان ظلم رسانند که میفرمودند ما را
 از شیخ سلسل اجازت است از جانب نقشبندیه نیز اجازت است شیخ احمد و ما را یکپیکر و مریخی
 و طریقه علیه نقشبندیه تعلیم و تعلم طریق است و بکلاه و شجره که در سلسل میگیرند تار است طریق
 این بزرگواران صحبت است و تربیت ایشان الفکاسی است لا جرم و بدایت ایشان نهایت بزرگواری
 اند را ج یافته است و راه اقرب گشته و نظر ایشان شافی امراض قلبیه است و توجهشان هم غل منوره
 نقش بند عجب قافله سالارانند که بندان پنهان بحرم قافله را به بند و خواهند داشت
 و العذر عند کرام الناس من قبول و اسلام مکتوب نور و هم میباید که صد دریافت و ارتباط نکستینه
 و اجتناب زبردت نامرضیه اینا گشت با کمال و صلوة و تکیه الدعوات بسایوت بنایم از خودی غری
 میباید که برسانند که احوال و اوضاع فقر را این حد و مستوجب حمد است مسئل من الله سبحانه و تعالی
 و بشاکم و استغفرکم و این مدت از کیفیت احوال بخیر و اطلاع نه بخشیده اند بعد و سانه از مولان است
 المفسر سی الدین و متابعه سید المرسلین علیه علیهم الصلوة و السلام و ثابان همه السنیه و اجتناب
 البدعة الامریه و ان کانت البکره فی مثل فلی الصبح کانه فی الحقیقه کانه نور فیها و کخیا و لا لعلیل منها شفا
 و لا لاداء منی و اء کیف و البدعة اما رافعة للسنه او ساکنه عنها و الساکنه لعل و ان تکلون لادله
 علی السنه فتکون ناسخه لها فی الحقیقه ایضا و الدریاد علة الفی نه لاله و الب کف کانت تکیه فیه للسنه لها
 فاعزیز فیها و احسن فیها لیت ستر من این حکم و حسن البدعة المحترقه فی الدین الکامل از اسلام امرونی
 اتمام النعمه و لم یعلم انکاحات بعد الکمال و اتمامه و حصول الصلوة من فی الدین و الاصله و لا یعلم

علیه السلام و تسلیماست و اولیا کرام و سایر نام داین فعل حق جل سلطان چون باعتبار چنین مکرر از وجود دارد
 رنگینی از امکان ناجا ممکن باشد زیرا که اگر کرب و وجهی ممکن ممکن است و الاضای این فعل چون باعتبار وجهه فوقانی
 معنی بقدم دارد و باعتبار وجهه تحتانی قدسی مصدورات ناجا حادث باشد زیرا که مکرر بر تدریس حادث حادث
 و جمعی که فعل حق را جل سلطان قدیم گفته اند نظیر وجهه اولی است و جمعی دیگر حادث دانسته اند نظیر وجهه
 وجهه آخری است نظیر طائفه اولی بلند است و نظیر طائفه ثانیته هر چند هر دو فروع از حق و دو طرف ماده است
 و حق متوسط است که این فقیه بآن اتمایا یافته است ذلك فضل الله یؤتی به من یشاء والله ذو الفضل
 العظیم مثل این تحقیق در صفات تحقیقیه نیز بعضی از کتابت تحقیق یافته است طلب نمایند بدینست که
 وجه ثانی در فعل عبارت از خلق خاص است که بر دیگر گفته است و این خلق زید گویا جویی است از خبر سیات طلوع
 خلق مثلا در این خلق خاص که خلق زید گفته است نیز خبر سیات دارد و در زید که خلق ذات زید و خلق صفات
 زید و خلق فعال زید و این خبر سیات خلق زید در رنگ تکمال اندر آن خلق زید را که همچون کلی است و خلق
 زید را نیز طلوع است و منظر سی و آن کسب بدست که خلق فعل نموده است این کسب زید را خانه بدخود
 نماید و در است بلکه کسب بدست است از خلق حق جل سلاسل زین معارف معلوم گشت که فعل کل ممکن
 است که خلق زید بود و مثلا خلق زید را نیز طلوع است که خلق فعل زید بود و در این ظل انزلی است که کسب
 باشد چون این علوم و دستی بدانکه در نظر سالکان در وقت سلوک مثلا چون نسبت کسب بدست
 گردد و مضافه زید مرتفع شود ناجا فاعل آن فعل حق را میداند تا ملی و تقدس بلکه فعال کشته و تبار
 خلایق را فعل یک فعل می یابند و ظهور انیمیت تخلی فعال می آغازند اضافا باید داد که این تخلی تخلی فعل حق است
 سبحانه یا تخلی طایفه از افعال آن فعل است که بر است تزل نموده هم تعلیت یافته است بر تخلی تخلی تخلی است
 قیاس یابد که تخلی از افعال کفایت نموده پس عمل گاشته اند و چون موزن را م یافته باید بدست که وجود
 وجود چون نسبت و اضافه است ناجا در مرتبه فعل یافته شود و چون این نسبت با علم نام نسبت
 بلکه مخصوص بصانع عالم است تا تقدس پس بوجه اولی از فعل کل لا ذکر یافته است مناسب شد اگر گویند
 ازین بیان و جوب مرتبه ذات و صفات تا ملی و تقدس نسبت نباشد ذات و صفات تا و کما تقدس
 و حسب گفته نشود پس جوب را حضرت ذات و صفات سلوک و چنانچه امکان و امتناع از آن حضرت

در این مکرر از وجود دارد و در این مکرر از وجود دارد و در این مکرر از وجود دارد

و این علم یقین

علم یقین حق یقین که بعضی صوفیه فرار داده اند فی حقیقه و شطر اندازسته علم یقین
در پیش است تا بعین یقین چه رسد و بیان آنکه صاحب این علوم مجرب در این علم است و بهر چه و در علم
علم عباده اندین مصطفی مدتی است که از احوال خیر مال خود و اطلاع بر نجسیده اند لکن رسول من الله سبحانه و تعالی
و استقامت که بدانند که علم یقین عبارت از شبه و آیات است که فادیه یقین علم نماید این شبه و فی حقیقه استدلال
است از آنکه بر سر این پنج از تجلیات و ظهورات و مریایاتی فانی و نفس دیده شود و بعد از قبیل استدلال
از بر سر است اگر چه آن تجلیات و تجلیات ذاتیه مانند و آن ظهور را بی کیف خوانند چه ظهوری و در آن
مصول از تسلیم آنرا مانع نمی حصول بعین آن شی پس سیر فانی و نفسی تمامه قدم از در آن علم یقین بر
کنند و غیر از استدلال از بر سر ترخیص بیان نباشد قال الله تبارک و تعالی ما ننم آیاتانی الا انما وفی انفسهم
حق یقین لهم الحق دیگران سیر فانی علم یقین دانسته اند بعین یقین حق یقین و سیر فانی
اثبات نموده اند و بر سر و نفس سیر گفته سه آن ایشانند و من چنینم یارب میداند که حقست و سیر
برنده از بنده نزدیکتر است پس از بنده تا حق علم و عباد جانب قربیت سیر و دیگر است که وصول
بقلم آن منوط است ابن سیرا ثالث تیر فی حقیقه ثبت علم یقین است هر چند از دایره ظلمات سیر
و از شائبه ظلمات پاک و مبراست زیرا که هما و صفات اجبی جل سلطان فی حقیقه ظلال حضرت و اتند
عالی و قدس من هر جانب ظلمات است و دخل آنرا و آیات است پس ایشانان از سیر سیر علم یقین
یک سیر از خصوص علم یقین ساخته اند و سیر دوم از آنکه حاصل بعین یقین حق یقین گردانیده اند و
سیر ثالث نخواستاده تا و از علم یقین تمام شود — بعین یقین و حق یقین هنوز و پیش است
نیاس کن گشتان من هر بار از بعین یقین و حق یقین چه گوید و اگر گوید که فهم کند و دریا بد
این معارف از حیله ولایت ارباب ولایت و رنگ علمان و راه و در آنک آن عاجزند و در و درک آن عاجز
این علوم مقبض از شکوه انوار غیبتند علی اربابها الصلوة و السلام و تحمیه که بد از تجدد الف تانی به
بقیعت و در اثرت بازگشته اند بطر اوت ظهور یافته صاحب این علوم و معارف مجرب در این علم است
کمال الحقیقی علی الناظرین فی علومه و معارفه التي تتعلق بالذات والصفات والاعمال وتنبس بالحوال ^{مستند}
والتجلیات والظهورات فیقولون ان هؤلاء للعارفين والعلوم وراه علوم العلماء وراه معارف الاولیاء

علما من ائمة الهدى والتزم متابعة المصطفى وعلى آله واصحابه من الصلوة انتهى من التمسك الكملها
مکتوب ششم در مذکور که جامع علوم عقاید و فقهیه محمد بن ابی حمزه محمد بن مسلم علیه السلام نقلی است و در بیان
 از اسرار غامضه از انجا و جوامع ارباب علم و فضل حضرت برین علمیه و علوم میگوید و در کمال علم و اسلام علی بن ابی طالب
 اعظم انکار که مقتضی از آفرینش من است که ولایت محمدی بولایت ابراهیمی علیه السلام و ولایت حضرت
 گرد و در حسن ملاحظت این ولایت با جمال صباحت این ولایت مقرر شود و در فقه و حدیثی توفیق حاصل و انا الطاهر
 و این اخبار و استخراج مقام محبوبیت محمدی بدرجه علیا رسد اما که مقتضی از مراتب علم است ابراهیم علیه السلام
 و علیه الصلوة و السلام حصول این دولت عظمی بوده است صلوات و برکات شامل صلوة و برکات حضرت
 ابراهیم علیه السلام و علیه الصلوة و السلام برای این غرض بوده ملاحظت و صباحت هر دو فی حق از حسنات است **انوار**
 لیکر حسن صفات و افعال ائمه است و از حسن صباحت است که ذکر الکریم است حسن ملاحظت
 بحضرت اجمال مناسب است گویا ملاحظت مرکزی است در حسن را و صباحت دائره آن مرکز و حضرت
 ذات تعالی و تقدس خواجه نبی صباحت است و سعت است نیزه آن بر باطنت و وسعت که در فهم و آرا ید
 و در ازل جمال التفصیل که در کمال و در ولادت که الانصاف هوید که الانصاف و هو اللطیف الخیر بر باطنت
 و وسعت که حضرت ذات تعالی اشاعت می نماید از یکدیگر جدا اند که این یک در آنجا پنج بعضی گمان برده اند اما نیزه که
 در بیان انبیا و ائمه نسبت است خارج از حیطه ادراک ما است و بیرون از دائره افهام ما است
 و صباحت نیزه و نیزه تمیز باشند و احکام یکدیگر از هم جدا بوند و کمالاتی که با آنها تعلق شوند از هم جدا
 جدا باشند و آنچه مقتضی از آفرینش خود می دانستیم معلوم شد که به حصول پیوست و وسوسه هزار ساله
 با جابت قرین گشت محمد بن ابی حمزه جعلی صلوة بین العزیز و مصلحا بین الفتنین الکل الحمد علی حال
 الصلوة و السلام علی خیر الانام و علی احواله الکرام من الانبیاء و الملائكة العظام و حیران صباحت نیزه رنگ صباحت
 متلون گشته است لاجرم مقام خلقت البری منی نیزه و مستی پیدا کرده است و محیط حکم مرکز نیزه یافته و با در دست
 که تمام محبت بر مرتبه ملاحظت نرسیده است و در مقام خلقت بر مرتبه صباحت محبت محبوبیت صرف نصیب تمام
 الرسل است علیه السلام و علیه الصلوة و السلام و محبت خالص مخصوص حضرت کلیم علی بن ابی طالب علیه السلام و علیه السلام و حضرت

اود عالم کبریا جامع است بر دو طرف خلق و امر و انقباض بر رزخ است میان عالم خلق و عالم صغیر جامع است بر دو طرف
 خلق و امر و عالم پس قبل از این تبدیل تشبیهش میتوان گفت بشویش و تقابلست ظهور و انوار و قدم که رزخ است علیت
 منزه و بر است مخصوص برش جمیع است هیچکس از عالم خلق و دنیا عالم اود و منزه عالم کبریا و منزه عالم صغیر نیست
 دارد و غیر عرض جمیع قلی و کمال برسط علاقه جامعیت بر رزخ است از ان نور القاس منانه و عرفی و نخبه است اود
 اود عرض و قلی و تمام المعرفه بر جانها و بر است بدو غلیت قسم است و بر اصل نیافه یا زیاده انکشاف است
 گوید بر سر امانا و جنبه که مدعی جمیع است این سخن نیانیت چه کند که از حقیقه مساوی که می نیافتد و از کرب
 و بر غلیت با بل نشا فند این سخن بر خرد اود و رزخ اکثر خلق مستقیم یا امانا و رزخ از نو یک است
 استمال نمایند از امر الله فلا تستعجلوه سیمانه و تعالی عما یشکون و السلام علی من اتبع الهدی و التزموا
 المصطفی علیه و علی الصلوة و التسلیات العلم و علی جمیع الانبیاء و المرسلین علی الملائكة المقربین و علی ائمة
 علی المومنین و المومنین و علی جمیع الخلق و معارف و کما هی من ظهور فی فی محمد الدین و اود بر جمیع معصومین
 و بیان بعضی از خصائص ظهور فوق عرش معنی تا و یک که می الله نور السموات و الارض و بعضی از خصوصیات انوار
 فضائل جزئی یعنی اینها سبب یک خود و تفصیل علی عبد و سلم علیه و آله الکرام عالم کبریا و وجود و حق و تفصیل خود
 بنیه و جدا نمودن و قلیت ظهور برسط حقیقه که مجوز از انست اعتبار است و معارف تفصیل شیون صفات است
 و شرف اجزا عالم کبریا و شرف حسن است که محل ظهور اود حضرت ذات تجرید صفات است جل سلطان و اود
 عرض محمد بر جانها که بر است ظهور و قلیت و ان نیانیت است که در عالم صغیر است و اود میان جزای عالم
 مخصوص برش جمیع که داند که فضل اجزا عالم است زیرا که ظهور از انظلال و تحقیق ظهور است و ان البلیت ظهور
 و انیا ظهور یک است و می است بی تحلیل است و هر چند که انان و سبب است اما ان نور و قدر و ان ظهور انظلال است
 بی توسط غلیت سینه ظهور ظهور است و هر ان ظهور و تقیضی اود ظهور عرش است که انظلال انظلال است ظهور
 است در ان فیکله اودیا محیط ظهور و آیه بر جانها و شرف و در ان که انرا انشعل کلان چرا که انرا
 کبریا و اطراف انکشاف ان جل ظهور و انان و اود که می الله نور السموات و الارض مثل نوره که شکوه قلیت
 المصباح فی النجاة کما کاه الکوکب در ی و قدر و نوره مبارکه لا یوتی الا شرف و لا عزیة و کما در انها بعضی و اولم
 نفسه نادایمی است این معارف بر اود که در انشعل بر ان انضیا انان و ان ظهور ان نور و سینه اود ظهور

باصول شریف سازند و نور علی امیر و مقربین اصل و نامند یحیی الله لعول که من حیثا عا کایه الکرمه محمول
 علیهم السلام و یحیی تا و لاینا و یل کشف تعلیمنا فتقول بعود الله تعالی سبحانه و حسن توفیقنا الله
 نور است که اشیا با روشن کرد آسمانها و زمین با و قالی روشن گشته است چو آسمانها اینها را از ظلمات
 عدم برآورد و هست و بظلال وجود و تلویر وجود و تصف گردانیده نور ساخته است آسمانها زمین که بان نور آسمانها
 روشن گشته اند در یک شکوه تصور باید نمود و آن نور را بنیابصباح باید دانست که در آن شکوه موجود است و نور
 متغییر بر شکوه بنا بر مثال آن شکوه است بر آن صبحبار و از آنجا چه برده هما و صفات ملاخط باید نمود و چنان نور
 با سواد صفات است نهضت از شیون و اعتبارات و زجا صفات غرملطای بحجر و جوب جمال قدم
 همچون کوکی است و دشان و آن صبحبار که در آن شکلات موجود است انجبه مبارک که ز تیوز الفیا یافت است
 که کائنات از ظهور جامع عینی است که اتوی فرسیت از آن ظهور چه ظهورات دیگر که با ما زمین خلق دارند و رنگ
 انرا اندر آن ظهور جامع را چون آن ظهور جامع را ماکانی است و بی جهت است که شریقه و کاشریه آنرا
 گفتند که کاذب است و کلام متضاد صفا و مع است مران انجبه مبارک که در او بیان صفات و تلویر است آن انجبه است
 که مثل نهایت نور یعنی آن پرده نجا از جهت صفات و شند رنگ از او با و آن نور خود است و چون جمال
 آن فرموده که کالات صفات با کمالی است و تقدس همه گشته است و حسن صفات با حسن است و کالات صفات
 با وجود تضاد و کمال ظهور و کمال الله نور که من حیثا عا کایه الکرمه محمول علیهم السلام و یحیی تا و لاینا و یل کشف تعلیمنا فتقول بعود الله تعالی سبحانه و حسن توفیقنا الله
 جامع که بر حسن آسایا فیه است فتهای مشاهدات و معانیات و کاشفات است و نهایت تمایات ظهورات
 است ظهورات باشد یا قبل صفات بعد از آن معالیه مجهول قرار می یابد چنانچه شمدان در بیان خواهد آمد
 انشاء الله تعالی و این ظهور جامع هر چند بقرون بصفات است اما صفات و زمین موطن حجابات نیستند حجابات
 صفات مرفوات را تعالی و تقدس مخصوص بطهورات تعلیه است زیرا که ظهورات تعلیه در مرتبه علم است و ظهورات
 و مقام عین و در علم صفات حجابات تند و عین نور یعنی که در مرتبه علم چون عقل گفته ظهور و در علم بصفات
 خواهد بود و شکل طویل و قصه یا عالم اجمال خیر یا کمال است این همه صفات که نقل گفته حجابات است و در بیان
 همه تعلیقات کلیه فیه تشخیص و نخواهند گشت و چون آن زید زشت از علم عین کشیده و با وجود صفات شمدان
 و معالیه تعلیه بر اصداله قرار می یابد بصورت علمی زید طویل است مرید وجود و حجابی را که اصل است چنانچه

حجابات آنرا نمی بیند و محسوس شخصی مستحجب صفات نخواهد گشت و همچنین مغایرت صفات آن حضرت ذات تعالی
 و تقدس مراتب ظلال و تصویرات مثال چون وصول اصل و غیر گشت صفات و اشکال ذات که نخواهد
 یافت و مشهور ذات متشکل از مشهور صفات نخواهد بود و قبلی صفات که از تجلی ذات جدا ساخته اند و تجلی خدا
 علاحد و دانسته اند هر دو صفات ظلال است بعد از وصول اصل یک تجلی است که متضمن تجلیات ثلثه است
 مثلاً زید را که می بیند مشهور ذات او از مشهور صفات او متشکل نیست در همان وقت که زید را می بیند می یابد
 که او عالم و فاضل است علم و فضل چنانچه حجاب دیت او نیستند متشکل و نیز نینداری که زید را نقل کند
 و بصورت ظلیه او را دراک نماید صفات از ذات او متشکل نخواهند بود و حجابات نخواهند گشت چنانچه گذشت
 نمی بینی که مرئی و آخرت ذات مستحجب صفات است ذات تعالی و تقدس ذات سراسر از اسما و صفات که مجرد اعتبار
 زیرا که ذات از صفات هرگز تجرد نیست و صفات از ذات هرگز متفکک نیستند تجرد بان اعتبار گویند که عارف
 کامل چون گرفتاری ذات تعالی و تقدس استیلا می یابد بلا حظ اسما و صفات از نظر اسما قطع میگردد و در خارج
 ذات احدیت تعالی هیچ مشهور و نه نامشهر ذات تعالی و تقدس از صفات اعتباراً نظر عارف گشت اعتبار
 خارج و نفس امر که اسامی و حقیقه انشأ الله تعالی و الیه این ظهور را بهر ممتنا تصویرات مثال است که می یابد از
 ردد و در مرتب مثال تصویر نمی آید یافت چه در مثال امری را تصویر نمیکند که مشابیهت و مناسبت بخارج
 داشته باشند اگر چه این مشابیهت در اسم بود و امری که هیچ چیز و هیچ وجهی خارج مشابیهت ندارد و تصویرات
 مثال محال است و کمالات فوق ازین قبیل اند که هیچ چیز و هیچ وجهی و مشابیهت آنها نیست تا در مثال تصویرات نمود
 از اینجا است که در آن مطن حمل هر وقت و هنگامی است و عدم ادراک نشاء ادراک است درین نشاء چند اقسام
 غیر از حمل علم یافت امری که بصورت پیوسته اما امید است که در آخرت قوی بخشد و ولی و بند که در نشان نور
 مستلشی نگرند و واقعیه مالاگاه بود **د** نور اولی به دلیری بین برود به نوشتن خوان شیرین بین ؛
 اگاه باشند که ظهور فوق العرش و در هم نیندازد که حضرت حق سبحانه و تعالی فوق العرش مستقر بود و مکان
 وجهت او ثابت باشد تعالی عن ذلك و عباد یلیق بجناب قدسه تعالی ظهور صورت زید و دراک مستانم
 استقرار زید نیست و مراتب هر چند پیچیدگان در توهم افتند و الله المثل کلا علی مومنان و آخرت حضرت
 حق سبحانه و تعالی را در وجهت خواهند دید با آنکه بهشت و غیر بهشت نسبت بجناب برابر اند و هر مخلوق بنده

تعالی و تجلی که بگوید ظهور یافته بود شایسته عالیت محلیت نه داشت غایب الی الباب بعضی محال تعالیست ظهور
دارند بعضی دیگر از این تعالیست نیست مگر آن تعالیست ظهور دارد و فعل متصور این تعالیست نیست با آنکه
هر دو از این اند پس تفاوت و نظم هرست نه در ظاهر و نسبت به ظاهر هر دو از ظاهر را براند قابل تا قابل محض علی علم
که موم کلید و جزئی باشند و یا عالیت محلیت از آن مفهوم میگردد و از ظاهر صرف اند و شایان جناب پس
او تعالی نیستند از تنگی عبارت ارتکاب این الفاظ و نه می یابد این قاعده یا در کارگاه خداست و نه
جز در کل ظرف نه ظرف است و چون قلب انسان عرش عالم صغیر است و شایع عرش عالم کبیر تجلی کران غایت
بی شایه غلیظت لغو از همان تجلی بی شایه نصیب یکان قلب است هر چند با ساهنا زمین نیز از همان تجلی
رسیده است اما در پرده ظلی از ظلال است مگر قلب که در رنگ عرش از شایه غلیظت بر است اگر ظهور یا اعتبار صغیر
و کبیر تفاوت است **ب** بقدر آینه حسن تو دنیا دید و پس تجلی شایه غلیظت بعد از عرش مجید نصیب
قلب کل انسان است و دیگر از غایت دانگ است باید داشت که ظهور عشی بر از شایه غلیظت بر است اما بجا
صفات اجزات تعالی و تقدس مستخرج است و شیون و اعتبارات و درجات تعالی است اگر چه صفات و شیون
و لاج مرتبه حجابات نباشند لیکن روید و دانش مشارک و در محبت و اگر قنار صیغ هم گزینا محبت احدیت
مجید و تعالی و قدرت و شکر امری راضی نیست و حکم کریم الله الله الصالحین خالص خواهانند عزم
شکر صفات علی قاعده الدرجات نصیب بهته وحدانی انسانی است ارضی انسان است و فوق همه اینها بهته است
و حد امر انسان که رنگ بر راضی او بر آمده است و حکم گرفته با جمیع عده این عالمه جز راضی است امور دیگر
در رنگ تحسینات نازده است و انسان و چیز اند که عرش ندارد و عالم کبیر از این نصیب نیست و انسان
جز راضی است که در عرش نیست و بهته وحدانی است که در عالم کبیر نیست و شعور یک به بهته وحدانی تعلق دارد
نور علی نور است که مخصوص این عالم صغیر است پس انسان اعجاز است که لیاقت خلافت پیدا کرده است و با
امانت بر داشته است از خاصه این غیره انسانی بشود که مامله و بجای میرسد که قابلیت مراتب حضرت
احدیت مجید پیدا میکند و بی اقران صفات و شیونات مظهرات احدیگر و تعالی شایه و عالم کبیر حضرت
ذات تعالی و تقدس و وقت تجویم صفات و شیونات است هیچ وقت ذات را تعالی انفکاک از صفات
و شیونات نیست بایشان آنکه انسان کامل چون اگر قناری ماسواهی ذات احدیت تعالی و تقدس

بیشتر از این است
نصیب از صفات

از او نشسته گرفتاری نبذات اعتدل سلطانیه پیدا کند و از صفات و شئونات پیرامون و منظور و مقصود و مظهر و مظاهر
 بحکم المراسم واجب اورا کتبم اقبال مجهول الکیفیه بحضرت احدیت مجرود پیدا میگردد و آنرا که در کتب
 اعتدل سلطانیه در اصل شده بود نسبت قریب همچون مذات همچون در کائنات نماید و در وقت انسان کامل
 ذات احدی که در تجلیاتی که از صفات و شئونات در آن چه بشود و در می نشود بلکه احدیت مجرود و تمام
 و تقدست و در وی ظاهر و تجلی باشد سبحان الله تعظیم ذاتی که از صفات هرگز انعکاس نداشت و در ذات
 این انسان کامل نیست تجرود ظاهر و تجلی گشت جرح ذاتی از خصوصیات جبریت و این ذات و نظم هر غیر
 از انسان کامل حد را میسر نشده است و حضرت ذات تکمیل و تقدس بقرآن صفات و شئونات و هر چه غیر
 غیر از انسان تجلی نموده عرش مجید و عالم کبریا نظم حضرت ذات مستحکم صفات است تمام و تقدس انسان
 کامل و عالم غیر نظم ذات احدیت که مجرود از اعتبارات است این مرتب از عجب کیهانی انسان است
 والله سبحانه المعط لا مانع لما اعطاه و لا معص لما منع و السلام علی سائر العباد و لا یزعم متابعه
 المعصط علیه و علی اله و اهله الصلوات و التحیات **الکتاب و الوار و هم براتب** آگاهی برادر حقیقی
 حضرت ایشان علیه السلام میان غلام محمد صدور یافت و در بیان آنکه ملک هر چند پادشاه صلاست و شهنشاه
 در دربارش است اما آن دولت را در انسان کابخر رساخته اند و بقایای تجلیه و دایانسان یک
 احمد مدد سلام علی عباده الذین یعطی ملا که اگر ام علی بنیا و علیهم الصلوة و السلام شایسته صلوات و مودع صلوات
 با صلوات و شایسته طاعت و حق ایشان مقصود انسان بجایه دین نشانگر است که از دایره ملکیت قدیم و
 نبوی و مظهر آفاق نفیس شهودی پیدا کند و بار و صلوات حاصل بر تویی شرفشان و نواصل و در آن
 تجلی ساخت با منشائی زیگروانند و تربیت ناقصان با حواله میدارند دین رجوع تربیت اوست و هم تربیت
 دیگران زیرا که آن بر تویی نواصل که بجز جزو و ساخته اند و دردت رجوع اجزا و دیگران نیز منصفه نگردد و
 مساز و متلون بودن خود و بنیاد چنانچه دیگران از انفس بحال می گرد و انخیزش بود و دلاله میکند و غیر
 است و دعوت و رجوع تمام شود و کتاب تا چهل رسد شوق اصل پیدا شود و در رفیق انوار نهاد و سرزنده
 تمام شمشیری و در دست خفت انیدی و شهباده گشته و عالم را او کوشش با عوشر و راجع به اصول و احکام
 با احوال نماید و در دست که ملک هر چند پادشاه صلاست و شهنشاه و انسان در دربار نفیس است اما آن طاعت

و انسان کابجز ساخته اند و باقی بان بخشنده اند و تحقق بان گردانیده بخلاف ملک که بیدولت را در وی کابجز
نگردانیده اند و بیرون انظار نمیکنند و بجای تحقیق بان حاصل نمیشود انصباغ و تلوین که انسان اهل
اصل میسر شده است بلکه اردو و خدای صحرانگان را درست داده و قدسیان را حاصل نریز که اردو و تن
بیرون تفاوت بسیار است اگر چه دولت درونی کابجز بود و دولت بیرون کاهل بود و بیرون بیرون
الانسان اشاره و اشاره اند و انواص بشر از انصاف مکمل فضل گشته و با وجود انها اتفاق خلاف پیدا کرده و الله
مختص بر وجهت من یشاء ^{دو العظم} ^{و الله العظم} زمین زاده بر زمان تاخته زمین زمان پس از مغربه ایندولت
انسان البرطخ بر راضی میسر شده است و تکریم عیش اندگشته است بدولت غرض فکر است که جام عمل است و کز
در احوال کان بزمین است و بی سرش میاید علوم و فحش پیدا کرده است و فروتنی او را بر بلند ساخته و وضع
الله سبحانه و تعالی و چون انسان بعد از تمامی مدت رجوع و دعوت بعد از انصباغ بعد جمیع مسل جمیع باطل
نماید و متوجه بنجات کس گردد و خدای انبساطی او را بنجا میسر شود و فیصل است که دیگری را نشود و درونی و شریعت
که در احوال گرد و غیر برانچه و اصل فانی گشته است و باقی حاصل پیدا کرده و مضغ بر گزله حاصل شده دیگر را چه
مجال که با و برابری جوید چه انصباغ دیگران که چه باعتبار جرد و خنجره اکمل تمام بود و اما انظار بر آمده است حکم عاقل
دار و انسان چون در دولت کز دانی دارستان با اینها این کمال شخص حاصل نمیشود صلو الله علیه و آله
علیهم حمین مراد از خواص بشر ایشانند و دیوار است و رعیت هر که را این دولت فطری مشرف سازند و صاحب
انبا علیهم صلوات و تحیات بیکت صحبت این دولت بیشتر میسر بوده و از غیر اصحاب کرام هر که انبازند
سر خیزد قلیل بدل قل ^س اگر اوسته بر دین بران فریاد و انجا چه سبب مکش بر با اقصا اندا و دنیا
و اعفر لنا الله کل شیء قد بر بهر است سید المرسلین علیهم السلام و آله و انبا علیهم السلام و انبا علیهم السلام
بمراش الدین صدر و ریافته و جواب کتابت او در بیان انکه انصیب علما از نو ابر بهیت و انصیب فیصله است
و انصیب علی بر چنین حیثیت گردانید انکه چه مدد و صلوات و تبلیغ الدعوات میسر شده است و چه شریعت که از روی
صا و فرموده بود و مذکور می شود که طاهر برسانه و خنجره است ساخته اند و راجع انچه بود که انچه معلول ملاقات
ملک و بات شکیل انصباغ باشد و سبب انچه که در میان میاید و انچه که در میان میاید و انچه که در میان میاید
انصباغ اوست و تحیات انکه انصباغ انچه که در میان میاید و انچه که در میان میاید و انچه که در میان میاید

و اعفر لنا الله کل شیء قد بر بهر است سید المرسلین علیهم السلام و آله و انبا علیهم السلام و انبا علیهم السلام

و انصیب علی بر چنین حیثیت گردانید انکه چه مدد و صلوات و تبلیغ الدعوات میسر شده است و چه شریعت که از روی

علم نصیر صبح فیضیایانچہ علماء دارند احوال ہر جدید است و علوم و معارف و نصیب علم از تحصیل کردہ انہما اند علم
 ہر علم و تعلیمات با نچہ علماء نظر ہر دارند و با نچہ صوفیہ بآن ستارہ اسرار و وقایع بہت کہ در مشاہدات و
 رمزہی و اشارتہ ان بہت است و پیدایش و بل اندازہ بہت فہم کاملوں فی المتابعۃ و المحققون
 بالولائۃ ایشان بر سبیل تہمت و دراشت شریک دولت خاص انہما تعلیم مصلوۃ و تسلیات و عہد باگاہ لاجم
 بشارت کہ است علماء راستی کا بنیاد بری اسرار کل بہترین گشتہ اند فعلیکہ متابعتہ سید المرسلین حبیب المرسلین
 علیہ علی جمیع الدنیا و المرسلین للہ الذل المقدر علی اہل طاعتک اجمعین الصلوۃ و الخیات علماء و ^{معالج} ^{معالج}
 لکن نسبتہ انہما لولائۃ الخیرین علیہ السلام کہ **کتاب چہار و ہم ہولنا** اصبر کی حد و ریافتہ و جواب ہفتہ را و احصا
 منصف البیتہ صاحب علم است یا تا مستغفار و دیگر کہ فانی الدین و لقا بالمدان کنون بہت بنیاد و عدم اطلاع
 بر احوال خود بہ علم بعد از حق ارسیم کہ بعد و سلام علیہ عبادہ الفین محقق و صحیفہ شریفہ بعد و سیر رسیدہ بر
 مناسب نوشتہ اند ما للہ و ان اللہ را جوں بیار لای و دوستان فرما ند کہ ہفتہ و ہفتہ و ہزار بار کہ طریقیہ اللہ
 سر و عاقبت مرحوم خواجہ محمد صادق و روحانیت مرحوم شہید اوام کہتہ و بخوانند و ثوابتہ و ہزار بار بر روحانیت
 یکہ بخشد و ہفتہ و ہزار دیگر بر روحانیت و دیگر بی دوستان دعا و فاتحہ رسول است نوشتہ بودند کہ در کتاب طریقیہ
 یافتہ است کہ صاحب منصب صاحب علم است خود را قطعی القاطب صاحب علم است و قطب بقیات و در رنگ اجزا
 دہی دست و پائی علی بلعینی را علم ہدایت خود بود و بعضی دیگر را بنود نوشتہ بودند کہ فانی الدین و لقا بالمد
 نا کنون بہت بنیاد و حیرتوان کرد کہ تا و صحبت کہ بودیہ یا نقیہ یکست نکند و دیگر کہ از حصول بعضی از احوال شاطیلا
 و اوہ شود و کنون از ہندوستان فرما و لقا شہار اہنما بہر یکیم و اربع کمال کہ گفتہ اند و شہا حساس نامہ و شہا
 انکا اینصنی نہا بدست یافتہ و میان است تا ملاقات صورتی میر نشود و ملاوہ بر احوال کنون نہتہ بہت بخیر
 در فناء و لقا سخنان گفتہ اند کہ ہمہ بر و اشارت بہت از خود کہ حج در یاد و نصرت حق سبحانہ ہمہ علم احوال بخشد
 شخصہ را علم احوال عطا فرمودہ بشو امیاد و جمعی را با و مر و بساختہ بر تہ کمال و تکمیل ہر سازد خاصہ
 تہ و صلو علیہم را کہ شش شیخ حسن چند روز دیگر نگاہ شدہ بہ اطلاع بر بعضی احوال و زادہ بخیرست تا بہت
 آمدن نہا شغل ان زیاران رشید قابل نہا اگر کسی سے آمد و چند روز نظامت میکرد و ہم سخن شہید را و ملاوہ
 بودہ تا خبر ای شخصہ روئی نمودہ و پیشرفتہ است کہ احوال حاصل شود اطلاع بر او و دیگر بہت و الباقی فی غایت فی انہما

وصیت کرده بود که گفتونی فی ثوبی بنین بزرخضر می چون از یکت بد از موطن من نویی ست کجا رفتی دارد
 و احوال بن موطن نظر باشما خاص تقاضا و تلاحش دارد الانبیا علیهم السلام بقدر شهنشده باشند و حضرت پیغمبر
 علیه السلام و اهل بیت موطن است و اهل بیت علیهم السلام در دنیا و علیهم السلام در اهل بیت علیهم السلام در دنیا و علیهم السلام در دنیا
 قبر نماز میکنند و همان کوفه پنهان رسیده حضرت کلیم را آنجا یافتند و عالم این موطن عجا و غرائب دارد
 و درین ایام چون بفرزندی عظمی بر حوضی نظر این موطن بسیار کرده و میشو و اسرار غیر بدیهه و
 می آید که اگر شمه از آن در گرفت آید باعث فتنه گردد و هر چند شرف جنت عرش مجید است اما قبر
 نیز روضه الیت از ریاض جنت هر چند عقل کوته اندیش و تصور آن عاجز باشد چشم دیگر است
 که تماشا می این عجبها بینا بدید و ایمان اگر چه بعد الدنیا و التمی نجات است اما رفیع کلمه طیب بر طویل صا
 است و اگر بخت از موت گنا گنایره است در رنگ فرایم زحف و کسی در زمین دما با صبر بماند و بیدر
 از شهید است و از قبر مامون و آنکه صبر نماید و بنمیزد و از غازیان است آن قال لی منت سمعوا طاعة
 و قلت لا داعی للموت اهله و حبا چند روز است که بغیر و سرفزون ساخته است و ضعف بدن
 بهر سبب غیر فوت اقتضای راجحه بنوده آمد و اهل بیت علیهم السلام مکتوب هر چند هم بر احاسام الدین احمد
 یافت و در بیان آنکه مصیبتا ای عالم اگر چه بطاهر جراحت اندامانی بحقیقه باعث تزلزلات اند و لازم و فضیلت
 درک طاعون ^{و ما یافیک} و اهل بیت علیهم السلام و تکیه الدعوات تصدیق ده میگردد که صحیفه شریفه که به مصحوب نیز مصطفی در
 باب غرار مصیبتا ارسال شده بودند مضمون آن شریف گشت اِنَّا لِلّٰهِ وَاِنَّا اِلَيْهِ رَاجِعُونَ این مصیبتا
 بطاهر بر حسب احتیاج بوده است و فی حقیقه ترقیات و لازم نبات الدنیا همانند تاجیه و غرائی که درین
 نشان بر آنها مترتب شده است عشر عشر این ثمرات است که از عنایات او تعالی و در آخرت
 متوقع و مامول است پس موجود فرزندان علین رحمت است هم و حیرت شان منافع و فوائد است
 و هم بر ممت شان ثمرات و تا به مرتب است امام اجل محله است و حلیه الابرار میباید که در زمان
 عبدالدرین الزمیر سه روز طاعون واقع شد و در آن طاعون هشتاد و سه پسر حضرت انس که خادم
 حضرت پیغمبر بوده علیهم السلام و التسلیمات و آن سرور و حق او و عار برکت فرموده فوت
 و چهل پسر حضرت عبدالرحمان بن ابی بکر رضی الله عنهما فوت شدند هر گاه با صاحب کرام خیر الانام

مختصره فی بیان احوال و احوال

معمور و حقیقت شرعیت را در رنگ مختص تصور نموده اند که قشر لبان از صورت شرعیت و حقیقت
 باشد علم شراعی و احکام را صورت شرعیت دانسته اند و علم حقانین و اسرار را حقیقت شرعیت دریافته
 و جمیع بصورت شرعیت گرفتار گشته از حقیقت آن انکار نموده و دیگر مقتدی خود را غیر از هدایت و در دور
 ندانسته و جمیع دیگر هر چند گرفتار آن حقیقت گشته اما چون آن حقیقت را حقیقت شرعیت ندانسته بلکه شرع
 را مقتصور بر صورت دانسته و قشر انگاشته و لب را در آن تصور نموده لاجرم از حقیقت آن حقیقت
 آگاهی نیافته و از نشانهات بعضی غافل گشته و العلماء و المرسلین هم الوارثون فی حقیقت جمیعاً
 و ایامی من مجرم و مقتدی انار هم تانیاً آنکه اخوی شیخ نور محمد از جانب ایشان ظاهراً ساجد که میفرمودند ما
 از شیخ سلاسل جابر تهاست از جانب نقشبندیه نیز ابارتله شیخ ابراهیم خرد و ما که با پیغمبر و مریدی
 و طریقه علیه نقشبندیه تعلیم و تعلم طریق است نه نگاه و شجره که در سلاسل میگرفتار است طریق
 این بزرگواران صحبت است و تربیت ایشان العکاسی است لاجرم و بدایت ایشان نهایت کمال
 اند را جریافته است و راه اقرب گشته و نظر ایشان ثانی امراض قلبیهست و توجیهشان فهم نعل منویه
 نقشبندیه بحسب قافیه سالار اند که بر ندازه پنهان مجرم قافیه را به خود خوانند داشت
 و العزیز عند کرام الناس مقبول و السلام مکتوب نور و هم میباید بعد در یافته و در تباوه است سینه
 و اجتناب از بدعت نامرضیه و این است لاجرم و صلوة و تلبیه الدعوات بسبب و پناهی اخوی غیری
 میباید بعد بسیار اند که احوال و اوضاع فقر را این حد و مستوجب چه است مستسئول من الله سبحانه و تعالی
 و شاکم و استعظمکم درین مدت از کیفیت احوال بخیر و اطلاع نه بخشیده اند بعد سافه از موافقت
 الفقیه سیدی الدین و ما لاجرم سید المرسلین علیه و سلم صلوة و السلام و ایشان سینه سنی و احکامات
 البدعة الامریه و ان كانت البکر فی مثل فلی الصبح کانه فی الحقیقه کانه نور فیها و احضیاء و لا لعلیل منها شفاعة
 و لا لالداء منهل و اء کیف و البدعة اما رافعة للسنة او ساکنه عنها و الساکنه لحد و ان تكون لالدعة
 علی السنة فتكون ناسخه فی الحقیقه ایضاً لدریاد قاعه علی الفرق فیهم له و البکر کیف كانت تکریراً فیه للسنة لها
 فادخیر فیها و احسن فیها لیت ستمر من این حکم و محب البدعة المحذرة فی الدین العاجل الاسلام المأمور به
 تمام لفته و لم یعملوا الا کلمات بعد الکیال و التمام و حصول الصلوة و کمال فی ذلک و الاصل و التمام

فی الدین الکامل مستلزم لعدم کماله و منبعی عز علم
 تمام النعمة لما اجترأ علیه ربنا لا نقاخذنا انفسنا او اخطانا
 والسلام علیکم وعلی من لدیکم **مکتوب بیستم** بوالا محمد طاهر خدشی صدر یافته و فضائل حق
 و تحریص نمودن بر آنکه ارکان و شرائط و ادب و تقدیل ارکان کما یجینی بحایا باید آورد و نایست بکشت
 بحد و سلام علی عباد و الذین صلیطه مکتوب شریف که از نواحی جوین نوشته بودند رسید چون شخص خبر
 ضعیف بوده باعث بی ارامی گشت مترصد خبر صحت است بدست آید تا فرسل دارند و کیفیات احوال
 نویسد بحسب الطوار چون این و دارا علی و دار جزا و آخرت است سعی در بیان اعمال صاحب با نذر
 و بهترین اعمال و فاضلترین عبادات اقامت معلوم است که عباد دین است و مرام مومن است پس تمام
 در ادای این امر می باید داشت و احتیاط باید نمود که از ارکان شرائط و صفاتی آنکه گنجینه فی و ملحق او ایام
 در رعایت ظمانیت و تقدیل ارکان بتکلیف رسانانه نموده می آید نیک محافظت نمایند که اکثر مردم نماز را ضایع
 ساخته اند و ظمانیت و تقدیل ارکان را بر عمر نهاده اند و عید را در تنجیم دارند و اندوخته اند و چون نماز
 در پیش آمد عظیم از برای نجات میسر گشت چون برایشان و معراج بود با تمام رسید **برنگه غفره** **مکتوب بیست و یکم**
 از برای کوری سوداگران و اسلام علیکم و علی سائر من اتبع الهدی و التزمنا التوبة علیکم و علی الصلوة و
 السلام **مکتوب بیست و یکم** بخواجه محمد بدین مکتوب بهدایه خود زیانته در بیان آنکه او از قلوب در پیش تقد
 واقع شده است لایستنی از حق که گفته است و تحقیق با معک بعضی نشانیه از وصت آن خبر داده اند اما مضمون که بعد
 سلوک جذب و دل از تصدیق و تکیه نموده قلب با علمیان نفس از ترک کثرت اعرش سرور یافته و دهنه و جدا پدید آورده و در
 این مضمون حقیقت با ندیکه فرجه و در بیان آنکه این هم کمالات که گفته را ثابت نموده شد و مقام قانی سلوک است
 و حاصل او ادنی در این است بسم الله الرحمن الرحیم محمد و سلام علی عباد و الذین صلیطه برسد بوده اند
 که تو در مکتوبات و رسائل خود نوشته که ظهور قلبی لغو نیست از ظهور عرش و فضل کلی من ظهور عرش است
 و در حدیث قدسی آمده است لایسعی ارضی و الا سحی و لکن قلبی لم یسعی من از حدیث لازم می آید که
 ظهور قلبی اتم بود و فضل مراد باشد محبت آثار حاصل این سوال است و بی مقدم است بدانکه ارباب و لایق قلب
 گویند و در حقیقت با معه انسانی دارند که از عالم امر است و لبسان نبوه علی صاحبها الصلوة والسلام

[illegible]

عناصر را به هم رسیده است و خواص را بلکه خواص را مضاعف است که بعد از سلوک و جذب و بعد از تقصیف
و ترکیب و بعد از تقطیع و طینان نفس بلکه محض فضلی و کرم خداوندی پس سلطانه از ترکیب اجزای غیر
صورت یافته است چهار جز و از عناصر و یکجز و از نفس و ستمند و پنج جز و از عالم امر این بر دو جز و با جز
نضا و و تباين یکدیگر قدرت کامله و حب الوجود و حب الوجود و حب الوجود و تباين اینها
زائل گشته جمع شده اند و هئته وحدانی پیدا کرده این اعجاز به را حاصل نموده اند جزو عالم
و این معامله عنصر خاک است این هئته وحدانی شیر مرغ جزا هستی برآمده است و خاک
سفر یافته **س** خاک شوخاک تا بر دیدگانی که جز خاک نیست شهر گل به بر سر است
ارباب ولایت بدانان این علوم و معارف نرسد که مقبض از مشکوة الازلیه است علی صاحبها
الصلوٰة و السلام و التیة ذلک نفس الهدیوتیه من ینا و الهدی و فضل العظیم قلبی که حضرت خلیل الرحمن
علی نبیا و علی صلوة و سلام تمها و کلها اطمینان ان مسائل نموده همین مضاعف است حقیقت
جاسده و علی نبیا و علی صلوة و سلام تم کلین پیوسته بود و نفس با طینان رسیده زیرا که این کلین
و این طینان در مرتبه ولایت صورت می بندد که زینت نبوت است علی لایها بهما الصلوٰة و السلام
و التیة ناسخشان نبوت تصفیه است به قلب حقیقت جاده که ان نصیب هم است حضرت زکات
خاتمیت علی صاحبها الصلوٰة و السلام و التیة که ثبات قلب غلب نموده اند گفته اللهم یا علی القلب ثبات
قلبی علی طاعتک مقصود ثبات مضاعف است و بعضی احادیث که در باب قلب قلب را گفته اند نظر باحوال
اگر از قلب منی گرفته شود که بجای شامل حقیقة حق و مضاعف بود و گنای نبوت را در حوال این مضاعف که به شرف نبی قلب
عبید من شرف نده باشد و شایان مرتبت حضرت تعالی و تقدس کشته قلبی نظر به روی چهر بود
و محتاج با طینان برای چه با جواب ظهور حقیقت پیدا کند و از شایسته نبوت صفات دارد چهل
و حیرت بیشتر پیدا کند و نکات ثانیته زیاد و نیز حاصل آمد با است که با وجود این ظهور و با وجود این کجاست
او کمال چهل و حیرت غلب لیل بر وجود و صانع نماید و در کس عوام نمی آید لال با طینان نبوت وجود و صانع
تعالی پیدا کند پس قلبی نظر از منسجیل آن باشد و طلب طینان مراد و ضروری بود و این غیر
و بعضی از مبسطل خود نوشته است که عارف صاحب یقین را بعد از رجوع و تباين با لال میگرد

درین مقام معلوم شد که در عین حصول و وصول احتیاج بدلیل است این مقام ملوک حال کمال است و
 نبوت است علی صاحبها الصلوٰه و السلام و التیمز و ان مقام مناسب حال لات و چون صفات ملک
 رجوع بر جوت واقع شود خلق و مطرب و غلبت لئون ملک را بیشتر خواهد بود هرگاه در عین حصول کمال
 محتاج بدلیل است و در زمان فرقت اولی با استدلال محتاج بود تا بوسیله تهلال فی جمله ملک پیدا کند اما کمال
 که دولتی که چند روز از دو پوشیده و نه از تبلیغ فرقت آن ششم ساخته جای آن دارد که هواره و خلق و مطرب بود
 و در دوام بخزان ندهد باشد کان رسول است علی مد علی سلم تحصیل بخزن و ایمان فکر بعضی وجود که فاق این و
 و خلق و غلبت بیان میکند بگوشش هوش استماع باید حقیقت جامه که از عالم است بعد از تصدیق و تکریم
 نام جو دایم او را میسر است بخلاف مضغه که عینا ادر و بطوریکه عین است تا زمانی که شش را به چشمتکه تمام از
 خلق نه بر آید لهذا حضرت علیل علی بنیاد و عید الصلوٰه و السلام و علی جمیع الانبیا والمرسلین و لهذا که المعتبرین از سر
 طینان قاضی و سوال کرد و گفت که آن فی کف یحیی الخ فارق دیگر که حقیقت جای دیگر تا شمری گردد و چون کمال
 و کرمی سبب دیگر تمیذ شود و تجویم دیگر میگرد و این مقام را صاحب عوارف کندن در کمال سر و مقصد است که کعبه است
 و این تجویم غلبت دیگر ذات الهی تغییر فرموده بخلاف مضغه که ذکر را با و راه نیست تا اثر او کجا شود که کجا ظهور کند
 بصالت نه بظنیت نهایت عروج او گردان و طبع دیگر است فرق با آنکه حقیقت جامه چون نهایت نهایت است و از
 ولایت خاصه نصیب و افر حاصل کند اگر نمایندگی مطلوب پیدا کرد و ظاهر در وی غل مطلوب خواهد بود عین
 آن مطلوب در ملک مرات ظاهر که ظاهر در وی شرح شخص است عین شخص بخلاف مضغه که بخلاف مرات ظاهر
 در وی عین مطلوب است و غل و لهذا فرموده علی بنیاد این معالیه و لای طو نظر و فکر است زیرا از عین ملوک
 و مکن نه هم کمنی که آن کفر و نذوق است هر چند عقل متشخص باور کند که عین یک شیء در شئی دیگر ظاهر شود و عین
 و مکن اینها نشان از قصو عقل است و قیاس غایت بر شا و فلاکت من العاصمیت فرق دیگر است که
 عقیقه جامه از عالم است و مضغه از عالم خلق بلکه عالم امر در دو اجزای او بند خلق جزو علم است
 و امر جزو علم و از اجناس این هر دو جزو دانه و صدانی ایجاد است که عجم به روزگار گشته این عجم به هر چند از
 عالم خلق و از عالم امر است و هیچ کدام بوسط نیست ترکیبی شاسب و نشایه ندارد و اما مسدود از عالم است
 نیز که جزو دانه و عین دین معالیه عده است که عین نا کثرت او فرق دیگر که حقیقت جامه اعتبارا ظهور

اشیا است و محنت مضاعفه که بعد از تنگی تن کم شود و دیگر دو باعتبار گنجایش مطلوب است که آن محدود و نامتناهی است
 و آن همی که از تنگی است که در فعل با سواسی است حتی که اگر از تنگی گذارد که فعل سر او تا که شود و شائبه طبیعت
 را نیز نمی ماند که در آن حکیم گفته که در واقع فای اول چون شائبه چون دارد شایان گنجایش است چون
 و فرضی نامی چون فضیلتی چون با دوست چون که گنجایش نه در حجاب کار و با است همین طلب بعد از جمع
 بدعت غفلت و غین نظاری میگرد و از نیجاست که سید بشر علیه و علیهم الصلوٰت و التسلیمات فرموده اند ^{گفتند}
 علی قلی تا چندین فرق نماید که کتاب در کتاب اسی برادر این مضاعفه را بر چه گوشت لایعیا چنان
 که آن جوهر نفس است که خورین و هر را علم خلق در وی مخزون گشته و در فاین و صفایای علم مرده
 مدفون شده بازایاتی معاللات خاصه که بگفته و به او متوسط است اول اجزای عشره را به یقینه و تکریمه جذبه
 و سلوک و بقا و تکی و مطهر ساخته اند و از نفس تعلقات با و اگر در اینده اند شایان قلب نفس که در اینده بکین ساید
 اند و نفس را از اندامی با طیمان آورده اند و جزوهای و از سر کشی و فای فانی باز داشته اند و خاک را از پیوست
 فطرنی ارتفاع داده اند علی هذا القیاس همی اجزای او را از افراط و تفریط بحد اعتدال و توسط آورده اند و از
 بعضی فضل و کم این اجزا را تکریم و بعضی صین ساخته اند و آن کامل کرد اینده قلب آن شخص که از ظاهر
 دوست و مر کرد و وجود او مضاعفه غیر نموده اند و اینست حقیقه مضاعفه که باز از جهات و گفت آمده است و الا لام
 سبحانه اگر آن قصی گوید که بر انسان مرکب این اجزای عشره است و از ترکیب اینها نبهت و جدائی دارد و گویم بر این
 اجزا مرکب است اما آن اجزای فاعلی همی گشته اند و بخیز و سلوک از تعلقات با سواسی از گذشته و فعل از اجزای
 انسان کامل که بقا و بقا پاک پاکیزه گشته اند و چنانچه گشت و در اینان چون این اجزا متباین و متمايزند
 هر جزو را احکام و احوال متمایزه است با چهار نبهت و جدائی نصیبی ندارند اگر بی پدید آمده است اعتباری است
 نه حقیقی بخلاف اجزای انسان کامل که از متمايز و تباين برآمده مترج و مختلط گشته اند و احکام و احوال متمایز
 و علی گشته بیک حکم قرار یافته اند پس با چهار نبهت و جدائی هر وی متباین بوده تنهایی و درنگ که همچون را
 از او و مختلطه است سازند و حتی نموده همی اجزای او را یکدیگر مخلط کرده نبهت و جدائی ثابت کنند اما احکام متمایز
 حکم آنند فای هم و هر چنانچه علم اسی برادر این همه کمالات که مضاعفه است نبهت و جدائی و تنگی و تنگی
 از هر ستم ستم خیر خداوند است نه مثل آن که صورت بلند آن شخص ظاهر از تنگی است پاک نیست

بنگه بار و صفات او بماند نیز بر زبان ارحیمه فکر و مراقبه است این تمام غیر از جهل و حیرت نصیبی است آن
جهل و حیرت که مردم از اجمل و حیرت و هتد که آن نومست جهل و حیرت تا بنیطن عین معرفت اهل ایمان است
نه آن معرفت اهل ایمان که در فهم مردم نمیکند که از اهل حق است و از بی حقیقی فی الضیق اهل ایمان در حیرت است
چون خواهد بود و تغییر این خواهی که حاصل کنیم و خواهی بود و نیز بفرموده و ایضا توبه این بزرگواران با حدیث است
سپه ای و تقدیر و از آن جهت خبر است ای خواستگار ^{الغیر} و در زنگه بکران از وقت به صفات فردوسی آیند و
از فردوسی بعضی دیگر است عجب کار و باست یعنی این مطالعه فکر اعم از حدیث شود و بان گفتا نمود و بعضی
فردوسی آیند و ملاحظه مسیح و بعضی علمین بنمایند و بار بزرگواران عروج اعلیم و بعضی مسیح با سلم عدم و نیز تهاکفا
نکند و قبلیه توبه جز احدیت و نه تعالی است از آنکه الله تعالی بفرستد قطع است و که در حق الله شکر در هم
مردمان این است با کمال نظر است بزرگواران این طریقه علیه ایضا است بهر کثافتی و خاصیت است و طریقه
لهذا نهایت و بکران و نهایت ایشان مسیح گشته است و بندی طریقه ایشان حکم متبایان طرق دیگر فیه
و از ابتدا سفر ایشان مردمان مفر شده در خلوت و در محفل و در محفل و در محفل و در محفل و در محفل و در محفل
ایشان که تربیت طالبان مردمان و حیرت علیه ایشان است و تکمیل قصان منوط به حیرت ایشان نظر
سنان شامی اراض قلبیه است و الا شامی اراض عمل منویه یکتو حیران کاصدا بعین میکند و یکسا التفات
شان برابر ریاضات و مهارت من **س** نقشه عجیبی قافله سالارند که بر نزاره و نه با حرم قافله
سادت اما از این بیان کسی توهم نکند که این اوصاف شامل جمیع سالارند و تلازمه طریقه علیه نشانی را شامل
کلا بکران شامل مخصوص با کلا بکران طریقه علیه است که راهبانه الهیه رسانیده اند و مبتدیان را نیز
اکا برایت ارادت و دست کرده اند و طریقات اول نموده اند و طریقات نهایت مدیبت و حق ایشان نهایت است
بندی این طریق که پیش از این طریق بر سر انداز نهایت و حق او تصدیق است و نهایت است
و حق مبتدی نهایت چگونه مقصود شود **س** از کوزه برودن همان ترازو که دست و نبات از طریق
این کلا بر طریق صحاب کرام است علم اهل عنوان و این اندراج نهایت مدیبت تا شرف اندیش است که در صحبت
خیر البشر مشرب علیه علم و آلاء الله و در اسلامیه که در اول صحبت آن سرور علیه علی الصلوة و السلام آیند
که در اینها کم است که در این فیض و در کاهان فیض و در کاهان است که در قرن اول بطور می بود

هر چند وظاهر آنرا از اول دورست نسبت به وسط اما فی حقیقت آخر با اول از وسط نیز دیگر است و مصطفی
 بصیغ آن متوسطان آنرا با برادرند و آنرا با کمال اکثری از شاخین نیز معلوم نیست که بحقیقت این معانی
 دارند و سلام علیکم و علی من تبع الهدی و انتم هم تابعون لمصطفی علیه و علی اله الصلوات و استقامت
 در جواب کتبت چهارم بحسامی محمد و کنی عبد و ریافت
 در جواب کتبت اول و الحمد لله و سلام علی عباد الله الذین صطفی علیهم
 شریعه که از کمال اخلاص و موت مسل و شسته بودند موجب فرحت فراوان گشت نسبت رابطه همواره
 شمارا با صوابا بطه میدار و وسطه فیوض انکاسی میشود و شکر این نعمت عظمی بحسابید و در بعضی و بعضی بطه هم
 یارونی طایر این راه اندی قبض و گلی نشوند و کبیطو شمال نکر و نکر از روی آن نموده بودند که در حقیقت
 بود بحال لایزال و در مدت و در مدت مشا به نمودن از قصور نظر است و در مدت را چه مجال کم را
 و بحال که در آنچه در ایامی و در مدت مشهودی که در وظیف از غلال بی نهایت آن بحال است اول و است
 و راه اول را باید جست بیرون دایره آفاق و انفس باید غلبید که بحال شما دارید فوق متنی شما
 نه تنها تنقید مردم به پستی میل کنند و تناسی نزول و کج محقق نمائید کارخانه اکابر بلند استان
 بجهان بحسب معانی هم معلول من هد سبحانه محبتکم بصورت المعنوی و سلام مکتوب بکتابت
 بخواند شرف الدین حسن را که در عملی تخریق شریعت و کارگاه انداختن کتبت سری بر محمد و سلام علی عباد
 الذین صطفی صیغه شریعه که فرزند می خردی مصحوب مولانا عبد الله رشید و مولانا جان محمد رساله شده بودند
 و صیغ نیز فرید جزا کم به سببها خیراتها جبر صحت شافوت فراوان رساندای فرزندان حضرت
 و فرزند مقتسم همواره اوقات را بیکر الهی جل شانزه مصروف باید تا عملی که بر وفق شریعت نخواهد
 فعل کتبت اگر چه بیج و فکرم و پس در جمیع حرکات و سکات مرا عا احکام شریعت باید نمود و همه فکر کرده و فکرت
 عبات از طرف غفلت است و چون مرا عا و امر و نواهی و جمیع افعال نموده و یاد از غفلت هر فایز آنها بخانی
 بیشتر و دوم ذکر اول و کتبت اول و دوم ذکر اول و دوم حضرت خواجهاست قدس الله تعالی اسرارکم
 آن مقصود را بن است و این دفع نیز تشریح است اگر چه مستر است و فضا بکانه و یکا مبتدا به صا اشریه عا علیکم السلام
 و سلام و آنچه مکتوب بکتابت ششم

بازمانده ام او کفر خواهم

لازمی از آن حصول آن عدالت در ذمت تنالی و تقدس و هویت منفرد من ذلک عجب نیست میدانند که حضرت
 علی ^{علیه السلام} حصول نیست در هیچ کدام آنها نه دین صورت حصول از یکایک یا مجموع و نیز از راج یافته بود که حقایق ممکن
 باید که وجودی و نبوی باشد نه صدی که حقایق عبارت از ارواح و نفوس ممکنات است بل وجود و نبوت علم
 دارند که در کائنات باید که این امر چنان اول بر شمع حق الدین بگذرد که گفته الاعیان را تحت الوجود و عجب است اینجا
 حقایق عبارت از ارواح و نفوس ممکنات و شته و اعیان نامسته و مخلوقات همگانه شته و غیر از راج یافته که
 انبیا و علیهم الصلوات و اولیا علیهم السلام و سایر افراد ان که از ممکنات اند اگر حقایق اینها عبارت باشند
 شرف این امر علیه ملوب و معدوم کرد و در اصل سلب معدوم کرد که ادعای حکمت باشد و در کمال خود
 عدالت که پس تربیت خود و مرادها و هم صفات خویش ساخته بفرستاد و لایت مشرف گردانیده و بطوال
 کمالات خود تعلی گردانیده و مغز و کرم سنا چنانچه انان از ما همین خلق کرده بدست علیا نشاء العجب
 و کرم است انان را در نظر در آورند و منبر و تقدیس و جیب واقعی و تقدس از دست گردانید و جمله است
 انبیا و شیه و ذیل را عین حق میگویند و تقدس و از انقبوله شامشی منی نمایند و حقایق عدمی مراد انان را
 تجویز نمی نمایند و از ان شامشی دارند حضرت حق سبحا و تعالی آنها را و وزیر اند راج یافته بود که سخن
 اجماعی را با بدیع ارتقا عینی توان نمود سخن جمیع مقوله جمله است و امید انیم مقوله همه از دست علم
 علم است تا این زمان که راه طاعت و شاعت بر صاحب مقروض مسلک است بر سطح همین مقوله که
 که جمله است میگوید و حاصل محارف فقیه که نوشته است همه از دست که مقبول شرح عقل است فکیف که موبد
 بکشف و الهام کرد و شیخ مشا و رلیه بعد از ذکر عزت و عظمتها و مقام شغفت آمده نوشته اند که اگر حقایق ممکنات از ارواح
 انسانی دارند و موفقی جهوت از جمهور کدام صنف را مراد داشته باشند تا این زمان سمع نشده است که حقایق
 ممکنات را کسی از ارواح انسانی گفته باشد لعل کل العجب شیخ خیال کرده که هر کسی سخن را بقیاس تخمین میگوید
 بتفکر و خیال می باشد کلام معارفی که می گفت و الهام کرد گفت و نوشت آید بل شهود و مشاهده در تفریر و تفریر
 که در بیان دانست است عینی مخصوص که ملحق قوم گویند شیخ مشا رلیه تا چه عظمت و شته باشد و این معارف را از
 که ام قبیل نمید بود و بنا بر غیر از و نبنا و سرفانی از ما ثبت و قد انشا و غیر علی القوم انکا فزین و الهام
 مکتوب است و ستم به مولانا محمد صادق شیرازی و جیب است که نامی او بعد از محمد رسول الله علیه السلام است

بجانب از این که
 بعضی از اینها را
 در کتابها
 نوشته اند

میرساند مکتوب شریف بید چون متضمن احوال پسندیده بود موجب فرحت گشت نوشته بودند که در ایت حال
 بجای سید سبک است محل متعلق بروی انقالب و تقدیرش تکلف می ناید و در هر حال بهر میانه نمی بنایند
 که این محل تکلف هم میسر شود و بهر صورت صرف بنجامد پرسیده بودند که در شجاعت از بابا آقا برتر قتل کرده است گفته حق
 سبحانه و تعالی روزان گل آدم میسر است من آب بران گل میرخیم تاویل این چگونه باشد بنده که در خدمت
 طایفه حضرت آدم علی بنیا و علیه الصلوٰه و السلام چنانکه ملاکه گرم راعلی بنیا و علیه الصلوٰه و السلام فصل طوره بودند
 روح او را قدس سره نیز فضل داده باشند و خدمت آبر برتری باده بوده و بعد از شاد و عسری او بلکه بعد از نکال
 او برین معنی او را اطلاع داده باشند جائز است که حضرت حق سبحانه و تعالی ارواح مجرده را قدرتی بدهد که افعال
 اجسام صادر نماید ازین قبیل است آنچه بعضی از کبریا از افعال شاد و خیر داده اند که پیش از وجود و عسری ظهور
 متعلقه صادر شده بودند از افعال از ارواح مجرده ایشان بوده و اطلاع برین معنی ایشان را بعد از
 وجود و عسری حاصل شده همین احوال و در توهم نماند می اندازد و حاشا و کلا که بدنی دیگر را بدین گفته اند
 روح مجرده است که با قضا و قدری محل سلطان کاین میکند و ارباب را در محلات می اندازد و این مقام
 مجال سخن بسیار است و تحقیقا غریبه فایض گشته اگر توفیق یافت جای ثبت خواهد نمود و انشاء و بعد تعالی الان وقت
 مساعیت نمود و الهیایا پرسیده بودند که در شجاعت می نویسد که چون خواجۀ علاء الدین قدس سره از مولانا غلام
 خاوش قدس سره گران خاطر شده بودند که از ایشان سلب نسبت کنند مولانا در آن وقت اتمام وقت
 آنست که بود علیه علی آله الصلوٰت و السلام و از آن حضرت علیه علی آله الصلوٰت و السلام حضرت خواجۀ خطیب
 که نظام الدین آن ماست کسی را بروی مجال تصرف نباشد و جای دیگر در همین کتاب
 می نویسد که دبیری حضرت خواجۀ احرار قدس سره از مولانا سلب نسبت نمود مولانا می
 که خواجۀ ارباب بر یافتند و هر چه در دستم بردند و در آخر کا و فلس گردیدند این چگونه بود که
 حضرت رسالت علیه علی آله الصلوٰت و السلام کسی را که از خود ساخت برهند و
 فرموده که کسی را بروی مجال تصرف نیست حضرت خواجۀ احرار قدس سره چگونه بروی تصرف کنند
 بنده حضرت قدس سره دین نقل را نمی پسندیدند و در سلب نسبت مولانا آن وقت در دستند و
 میفرمودند که مولانا عبد الرحمن غیر ایشان از مریدان مولانا سعد الدین کاشغری میفرمود مولانا نظام الدین

بسیارند و هیچ یکی این لقل لب مکنشاده است و سرود و قبول پیش نیامده مولانا محمد الدین علی از کجا نوشته است
 و اگر این خبر صدق می دشت بتواتر نقل میشد و تواتر الدعا علی علیه و چون بتواتر منقول نگشت و بهر
 واحد قرار گرفت معلوم شد که و صدق آن تردست و بعضی از نقلهای دیگر که صاحب شجاعت کرده است
 انصاف و در او اهل یک سلسله علیه سن نقلها تر و دوا دارند و بویجا علم و ایضا حضرت خوانیه قدس سره
 می فرمودند که غلبه سخن دلالت بر لب ایمان دارد اما ذاکمده جانزد این معنی بخوبی نمودن بسیار
 بینا تر از قلوبنا بعد از بدینا و لب ناسن از یک حد است الوهاب مکتوب است به هم و این سخن
 عباد الحق و طوی صد و دشت در بیان آنکه بهترین است که این نشاخرن و اندوه است و کوار از این انوار
 الم و صحبت احمد و سلام علی عبا و الدین صلی محمد و مکر یادر و و صاحب هر چند نقل اولی است اما کشته
 است بهترین است این نشاخرن و اندوه است و کوار از این نعم این مائده الم صحبت این شکر پاره مار ابله
 تلخ غلات رقیق و فرموده اند هاین علیه راه تامل و امن و ده سادات سندان نظیر صلوات نهانند خسته
 و آن سخن را ندانست که می نمایند و هارت را بر کس صغیر شیرین می یابند چنانچه شیرین نیابند که افعال محبوبیت
 شیرین اند علی مکر از تلخ باید که با سوا می گرفت است و از نماند و ایلام محبوب آن قهولات و لذت می یابد
 که در تمام و تصویبات هر چند هر دو از محبوبند لیکن و ایلام محب با خلق نیست و ایلام قیام بر او نیست
 و دنیا لا بار بالنعیم بینهما و الله لا تخوننا اجریم و لا تقنا بی هم و و شریف ایشان دین عزت ایلام
 اهل اسلام از منتقم است سلیم هدایت و ایلام مکتوب می هم بخوبی محمد شرف و حاجی محمد و کفی دجلا
 سوال یکی از درویش نسبت و الله و دیگری از فتور شتولی بهم هم ملا محمد رحیم محمد و سلام علی عبا و الدین
 صلی محمد که خودی اعوی شرفی رساله شده بود و ندرسد و کیفیات احوال که اندیش یافته بود و بفتح انجام میدهد
 طهر شرف و شرف نسبت رابطه نوشته بود و که بعدی است یافته است که در مصلحت آنرا بسجود خود
 میدانند و می بینند و اگر فرضا فنی کنند و بگوید و محبت اطوار این دولت متناهی و
 طلب است از هزاران یکی را که بدین صاحب این معانی است تمام اناس است
 یعنی که باندک صحبت مقتدا جمیع کمالات را جذب نماید رابطه را چو افنی کنند که او بسجود و الیه سهانه
 بسجود و چو ارحم ارباب و صاحب را معنی نگنند ظهور این مستم دولت سعادتمندان و میرست و جمیع

احوال صاحب باطن را متوجه خود دانند در جمیع اوقات متوجه باشند در بزرگ جامعیت که خود مستحق
 باشد و قبله توجه را از شیخ خود منحرف سازند و معالجه در بیم نهند دیگر خبر فوت والده و فرزندان خود داشته
 بودند آن الله و آن الله که رایج چون خوانده فاشه خوانده شد و در اثنا خواندن اثر اجابت نبود گشت مولانا غلام
 محمد آنها را خوانده بود و مذکور شد که قریب به ماه است که فتوری دشمنی رفته است و آن ذوق و علاقت که سابقا داشت
 نمانده صورت اظهار انغم نیست اگر در و غیر فتور گرفته باشد یکی الزام و دیگر متابعت خاصه شریعت است علیه
 و علی اگر معلوم است و اینها را امتحان و دویم حجت و ظاهر است شیخ خود با نبوت این و دیگر اگر برادران غلام
 طاری شود باک ندارد و آخر او را ضایع نخواهند گشت اگر عیال و ابا و جد ساجدین و دیگر نقصان پیدا
 کرد و خرابی در خرابی است اگر چه بجهت و محبت باشد که آن است دلج است که عاقبت خرابی دارد و آن حضرت
 حق سبحانه تعالی تضرع و زاری نبات این دو امر خواهند و تهفاته برین دو امر است که نمایند تا آنها را مالک
 و ملا الهما و السلام علیکم و علی سائر الاخوان خصوصاً علی المحب العظیم مولانا عبد الغفور سر قندی مکتوب
 سنی و کیم به خواجہ شرف الدین حسین صد و سی و شش و بیست و یک و غلط نصیحت بجهت سلام علی عباده الذین سخطی بنظر
 عزیز نیست منقسم است بلکه تمام عمر باطل صرف نشود بلکه تمام عمر بهی حق جل و علاصرت یادگار
 پنجگانه محبت و جماعت با تعذیل از کائنات باید که ادا بد نماز و تعهد لازم دهند و غفلت و سحر را بیکان
 نگذارند و خواب و خوراکش محفوظ باشد و بجز غلط عاقلی صبر نگردد و تذکرات و احوال آخرت نصب علی
 با کمال از دنیا مومن باشند و آخرت قبل بقدر ضرورت دنیا پر دارند و سائر اوقات با اشتغال امور آخرت
 سمور دارند حاصل کلام آنکه دل باید که از گرفتاری ماموس آزا باشد و ظاهر با حکام شرعی و متعلی و متبرین
 کار نیست غیر از این همه چیز + باقی احوال بخیر است و اسلام مکتوب سی و دو و یکم بر ملازم
 صد و یازده و در باب اولی که نکایت از جمیع باطن نوشته بود و اینها سبب از یکدیگر و علاقت و تبلیغ
 الدعوت میراثی هستند شریعت که در باب غرض نوشته بودند و سید آن الله و آن الله که رایج چون نامم بوفیق هدیه
 بقضاء او تعالی رضی شدم شما هم رضی باشد بدعا و فاشه مع و معاون کردید و دیگر خبر خلاصی شما
 باعث سرت و فحش گشت و از خود و الهی الم تمسکین یافت کسبجانه بجهت و المنة علی ذلک نکایت
 از جمیع باطن نوشته بودند بلی اثنت ظاهر را تا بر عظیم است و در تصرف باطن چون در باطن

کدورت بازند تا که آن توبه و استغفار نمایند و چون صورت پایله ظاهر شود و بکلی تمجید لاجل و دلاوة
 الهی اهل علم و الطیوم لفظی ان بکنند و تکرار مودتین در آن وقت مستقیم است باقی احوال مستوجب حمد
 و ستایش است و اما علی کل حال دعوی با کسی من حال علی ان دفعه اثر ضعف و شست بنابر آن فضل
 احوال پیر و خست حضرت حق سبحانه و تعالی ما و شما را بر جا ده شریعت مصطفوی علی صاحبها الصلوة و التحیة
 کریمت فراید و اسلام مکتوب می نویسم مولانا محمد صالح کولانی حدود ریافته و بیان که محبوب و نظریت
 در همه حال محبت اگر انعام فراید و اگر ایلام بکنند در اقل ایلام از یاد و محبت بخش است انعام و معرفت محبت
 شکر و این است که اگر انعام و سلام علی عباده الذین صغفی انوی انوی مولانا محمد صالح معلوم فرماید که
 محبت نظریه بلکه فعلی همه وقت محبت است و همه حال محبت اگر ایلام فرماید محبت است و اگر انعام
 نماید محبت نزد اکثر مردم بدست محبت شرف گشته اند و وقت انعام از یاد و محبت محبت است از وقت ایلام
 از یاد و دور وقت مساوت است و در اقل عین معامله است و ایلام از یاد و محبت بخش است انعام
 او و قد مدین دولت عظمی حسن غن است محبت حق که اگر محبت بعلوم محبت چرا که ممکن نماید و هر عضو و هر کس
 سزاوار محبت را هر چه ممکن خود داند و به او بگوید و چون بوصول این حسن غن که است فعل محبت نظری
 محبت است بدست محبت فی که مخصوص حبیب الیمین است علیه علی که و الصلوة و التسلیم و محبت است از
 هیچ نسبت اعتبار شرف گشت و در ایلام زیاد از انعام محبت است و فرج یافت انگار که در این مقام
 فوق مقام رضا است چه در رضا و مع که است فعل ایلام محبت است و اینجا التذابین فعل نیز که هر چه
 از جانب محبت بجا بیاورد شرف و از جانب محبت فرج و سر و زیاد تر باشد تا اینها و چون محبت نظریه
 بلکه نفس امر محبت و همه حال و نظریه محبت است لاجرم محبت و همه وقت و همه حال بگوید و در حق و نفس
 محبت و همه حال نیز خواهد بود و محبت در وقت ایلام و انعام و واضح و شما خوان او فرج بصدق اینها
 المحب الصادق ان یقول صادقاً و محبت و ایا محمد مدرب الیمین علی کل حال و ایضا بنابر محبت
 من الحی مدین که سبحانه فی السراء و انصرا و حقیقه آنما که مرتب حمد بر سر این بر بگذر است که در
 شکر انعام نعم محبت که در اصل صفت بلکه فعل است و در محبت و حسن و جمال محمود است و سواران
 و تبار و صفیاء و صلوات و انعام و ایلام و ایلام بجا که حسن که نامه بجا که یونان بجا که فی انشاء و هیچ مرتب

الحسن والجمال والبقی فی عالمی السواد انصار وخیلاف انصار فانه مع قصوه سریع الزوال علی شرف الهلاک
 بزوال الانعام وهاک الاحسان سؤال تو در بعضی از مکتوبات خود نوشته که مقام ضا فوق مقام محبت
 و مقام حبست و اینجا مینویسی که این مقام محبت فوق مقام ضا است توفیق در میان دو سخن حبست
 جو باین مقام محبت و در آن مقام محبت حبست چه آن مقام مثل بر نسب و اعتبار است اجمالاً
 و تفصیلاً اگر چه آن محبت را محبت ذاتی گویند و این حبست ذاتی تصور کنند زیرا که اینجا قطع نظر از ملا حظتین
 و اعتبارت نیست بخلاف این مقام که از نسبت مضافات مستلزم است که ما در آنچه در بعضی مکتوبات اندراج
 یافته است که فوق رضا که مکاره محبت الانعام الرسل علیه علیهم السلام و علی اکمل الصلوات و الثبانات مکر
 عبارت ازین مقام است که مخصوص باوست علیه و علی الصلوة و السلام و کعبه بانه علم بصفات الامر کلها
 باید داشت که مرت ظاهر شافی مضار باطن نیست و مرت صورت ذاتی صلاوت حقیقت نیز از ظاهر
 و صورت عارف کامل را بر صفات بشریت و اگر چه استه انبیا قیات کمالات و کرد و و قتل و آزارش پیدا
 کند و محبت باطل منترج بود این ظاهر و صورت عارف کامل نسبت باطن و حقیقت او در مرتبه
 یکتا تصور باید و نسبت به شخص لایس الباطن معلوم است که جابه نسبت باطن شخص چه مقدار است
 هم چنین است قد صورت نظر بحقیقت او این صورت عارف را بی بصران درنگ کوه می نگارند و
 مثل صوری حلق خود خیال میکنند لاجرم در مقام نگار می آیند و حرمان کسب نمایند و السلام علی من اتبع
 و التزم متابله صطفی مکتوب سی و چهارم بنور محمد شاری صد و یافته در جواب عریضه که از توار
 و احوال نوشته بود و الحمد لله سلام علی عباد الله صطفی مکتوب شریف رسیده از توار و احوال نوشته بود و موضوع
 انجامیده بنده که حضرت حق سبحانه و تعالی چنانچه ذیل عالم نیست خارج عالم هم نیست چنانچه مفصل بجام
 نیست بجام متصل هم نیست او کمال است این همه صفات دخول خروج و قهال و انفصال از وی بیجا
 معلوب است خالی ازین صفات اربعه او سبحانه باید حبست و بیرون ازین صفات و از تعالی باید یا
 اگر رنگی ازین صفات متبر است که قاری غلال و شمال حاصل است بلکه بصفت بیجونی و بیجگونی که گردانی
 خدیت نیست باشد و انما علیه اتصال بیجونی با مرتبه بدایه و این است تجربه محبت کشف و روشن بینی اند و اگر چه
 که فهم ندهد و یاد بجا خود سرگرم باشند و همین مباحثه فی احوال را نویسانند و السلام مکتوب سی و پنجم نیز از وی خوا

والتعلیمات از بهتان مکرر قل فاعلم راجع به طبیعت و درایت ازین علم تزلزل اندازند و دین نشاء برقع
از جمال شان برایشان نکشند اما امید است که نشاء آخرت جمیع غم از بهتان نیز به نیت یابین دولت
بهتر که در این قدیم می آید که درین نشاء نیز بعضی دیگر را و آن قبل و است که بدین دولت
مشرف سازند اما علم حقیقه معامله ندهند و اوایل را شکست ازند با جمله جائز است که تا وایل
تشابه حاصل آن بعضی بود اما اندک که به حاصل دارد و نیز که تشابهات کنایات از معانی است و باید که
سواء حاصل شود و علم باین تفسیر مگر و در این معنی در یک فردی از متفان خود مشاهد نموده است بدین
تا چه رسد حال شما ازین معانی و امید و ساخته است کیکاکیم کیکاکیم کیکاکیم کیکاکیم کیکاکیم کیکاکیم کیکاکیم کیکاکیم کیکاکیم کیکاکیم
کتاب بیستم در بیان اهل سنت متوسط اند و میان افراط و تفریط که در فقه است قرار داده اند
و در بیان اهل بیت آن سر و میل به حد علیه مسلم و مایه است که به هم بعد از حرمین الترمذی علیه الصلوٰه و تسلیع الدعوات
میرساند محبت و در بیان وایه با طاعت بالایشان و غایت آسایش سخنان این طایفه علیه میل با وضاع
و طواری این طبقه سنی اهل نعم خداوندیت و سلطانه و از عظم و دل است که جز صادق فرموده است علیه علی اله
صلوٰه و سلام اللهم صل علی حبیب اینان با ایشان او در حرم حرم قریطین ایشان و توفیق انوار و اسرار
فرزندی خود به شرف الدین حسین ظاهر شد که این اوصاف حمیده و ایشان وجود تلقات شنی جسم است و این
چنان پسندیده با وجود گرفتاریها لا طاعل محبت بعد بانه احد دانسته علی و اصلاح ایشان جوهر علم و خیر
و فلاح ایشان مستند فلاح جمیع کیرش را ظاهر ساخته که ایشان به سخنان تو شانه و غایت با تسماع علوم نوطا وند
اگر چه که بخواه ایشان نبوی بهتر باشد با جابیه التمسین که در نوشته شدن در این ایام و در این است بیا که
پیشو و هر که دین با باطن خویش می میراند بفرورت دین بهشت چه سطر نوشته آمد و حقیقت و بهیال سنی
و بهیال مخالفان بیان نموده شد تجار آثار این علایم التمسین و طاعة التمسین و حقیقت التمسین که به
خویش جمع نمود این خصائص اهل سنت و به تسماع تفصیل شنی با جمیع صحابه و تابعین نام نه شده با چنانچه
نقل کرده اند از اکابر ائمه که یکی از ایشان امام شافعی است و شیخ ابی حنبله شافعی می فرماید که تفصیل شنی و غیر
برای حق است قطعی آرد حضرت امیر مومنان شریف شریف که در این کتاب و این ملک خود و خود و جمیع غیر کرده و خود

که ابو بکر و عمر هر یک این است از چنانچه امام زهبی گفته است و امام بخاری روایت کرده که حضرت امیر فرمود
 است که هر کس مردم بعد از پیغمبر علیه و علی آله الصلوٰۃ و السلام ابو بکر است پس عمر بستر مرد دیگر پس گفت پس
 او محمد بن حنفیه بستر تو فرمود پس تم که بکبر و می از سبیل بجهل تفصیل بخین نکشته و روت ثقات بعد ضرورت
 و تواتر سیده انکار آن باز را و جبل است یا از او تعصب چون مجال نکش یافت عبد الله را که از کابر شیعته است علی بن ابی
 تقیض بن عیین قائل گشت و گفت که چون علی عیین را بر خود تفصیل داده من هم به تفصیل او
 این را بر روی تفصیل میدهم و اگر تفصیل میداد من هم تفصیل میدادم که نه است که من دعوی محبت علی ندارم
 او منی گفت کم و چون در زمان خلافت حضرت عیین ظهور نفس و قتال و امر مردم بسیار شد و دو طرفه
 مردم ازین راه که در بی حد پیدا گشته و عداوت و کینه در میان مسلمانان آتیل یافته بضرورت محبت تحقیق از
 چهره الطست و جماعت اعدا و نمودند تا جایی ازین راه سودا و با صحاب پیغمبر علیه و علی آله الصلوٰۃ و السلام
 پیدا کنند و بجای ایشان پیغمبر علیه و علیها الصلوٰۃ و السلام بعضی و عداوتی حاصل نیار پس محبت حضرت
 امیر شرط است و آنکه این محبت ندارد از اهل سنت خارج گشت و خارجی نام یافت و آنکه در محبت امیر
 افراط اختیار کرد و زیاده از آنچه شاید بوقوع آورد و غلو در آن محبت نمود و به سبب این صحاب پیغمبر علیه
 علیهم الصلوٰۃ و السلام زبان کش و تر که طریق صحابه و تابعین و سلف صالحین و عنوان مدینه علیهم السلام
 کرد و فضی نام یافت پس اهل سنت متوسط اند و میان افراط محبت امیر و میان تفریط آن محبت که
 رد و فسخ و خارج اختیار کرده اند شک نیست که حق در وسط است و افراط و تفریط هر دو مذموم چنانچه
 امام محمد بن ابی انصاری روایت کرده که گفته که حضرت پیغمبر علیه و علی آله الصلوٰۃ و السلام فرمود که
 در تشبیه است از تشبیه دشمن و دوستند او را به دو تا که بر مادر او پنهان بستند و دوست
 داشتند او را انصاری تا آنکه فرسود و آوردند او را پنهان کن که او نه داشت یعنی این
 گفت پس امیر فرمود ملاک گردند در من و مردی که آنکه در محبت من فراط نماید
 و تشبیه در من نیست مرا اثبات کند و دیگر می آنکه با من دشمنی نماید و بعد اوت
 بر من بهتان بنماید پس حال خارج را بحال بود تشبیه فرمود و حال روانض
 را بحال انصاری که هر دو از حق وسط و در طرف افتاد و نه خیلی جا به باید که اهل سنت

و جماعت را از مجامع حضرت امیر نداند و محبت امیر را مخصوص بر فضیله دارد و محبت امیر بر فضیلت
 تبری از طغیان و نه فضیست و نیز اری از صحاب کرام مذکور امام شافعی میفرماید **بسم الله** لو کان
 رخصا حب آل محمد فلیشهد لظهور انی لافض به یعنی حب آل محمد فضیلت چنانچه کلمه خبرند و اگر سبب حب
 فضیلت گویند پس فضیلت مذکور نیست زیرا که رخصا از راه تبری دیگران می آید نه از راه محبت ایشان که مجامع
 اهل بیت رسول علیه و علی آل و علیهم الصلوٰت و السلام است و اهل سنت باشند و فی الحقیقه گروه اهل بیت هم ایشان
 شیعه که دعوی محبت اهل بیت رسول علیه الصلوٰه و السلام می نمایند و خود را گروه اهل بیت میگویند
 اگر محبت اهل بیت اقتضای نمایند تبری از دیگران نکنند و تقییم و توقیر جمیع صحاب پیغمبر علیه الصلوٰه و السلام
 و بیعتات بجا آرند و مشاجرت ایشان را بر جماعل نیکنام محمول دارند و اهل بیت باشند و از جماعل و در فضی
 بیرون بودند زیرا که عدم محبت اهل بیت با تقییم و توقیر جمیع صحاب کرام مستلزم باجماع بنی استن بر حب
 او علیه و علیهم الصلوٰت و السلام است و استیانت غافل منصف بر کفر جمیع صحاب را بر حب ایشان نخواهد کرد و
 دوستی پیغمبر را دوست خواهد داشت علیه و علیهم الصلوٰت و استیانت قال علیه الصلوٰه و السلام من احبهم فاحبهم
 و من بغضهم فبغضهم یعنی هر که دوستی او را دوستی کند و هر که بغض او را بغض کند و حق اهل بیت گمان برده
 شود که آن محبت نزد این بندگان غیر ایمان است و سلامتی خانه را بر سوغ آن محبت مبرور و سلامتی خانه را بر سوغ آن
 غیر که عالم بود و معلوم ظاهر می دانیم باطنی و اکثر اوقات ترغیب محبت اهل بیت میفرمودند و میفرمودند که آن
 محبت را و سلامتی خانه و خلیفه است عظیم نیک رعایت آن باید نمود و در حق این غیر صحت بود چون
 معاد ایشان با خیر رسید و نور این عالم کم از غیر و لان قوت سخن ایشان را با این و او و انان محبت هفت آفرید
 بخودی فرمودند که غرق محبت اهل بیت شکر خدا و عزوجل و انوقت بجا آوردند محبت اهل بیت سر اهل بیت
 است مخالف این سخن مخالفند و از محبت متوسط ایشان بعلی بن ابی طالب را خود نمیکارند و او را فرط از تقریب
 مملو خروج نموده اند و در حب خارج بگذاشته اند و نه آنکه در میان فرط و تقریب حدیث وسط که هر کس است و طین
 حدیث که فیصل این گشته است شک نیست پیغمبر است که علاج اهل بیت گشته اند و اتصال ایشان اهل
 بیت ایشان نموده اند از رخصه و انوقت ای و نشان نموده و اگر بود حکم عدم داشته مگر بر نعم فاسد
 خود و مجامع اهل بیت را رخصه تصور کنند اهل بیت را و فضیلت گویند عجب معامله است که اهل سنت را از

بیت امیر از جماعت
 رخصا حب آل محمد
 فضیلت است

خارج میسر کند که افراط محبت ندارد و کما فی بعض محبت ملایم بزرگواران حساس شود و ایشان را در حق
میدانند خطای ایشان از چنانچه خود او را و یا عظام اهل بیت را که در محبت اهل بیت میفرزند و افشا حساب محمدینانند
علیه علیهم الصلوات و التسلیمات و فضل کثایر و بیکایه از علما کرام اهل سنت که نوع انظار افراط محبت نمیانند
و تقوی حضرت خلفا و ائمه یکسانند خارج میدانند و ای برادر ای این جراتهای نامساویان را عافانند
بسیار منظر افراط که البته حق و نظر لطیفان را فراموش است که تبری از خلفای ائمه و غیر ایشان از شر محبت است و در
حق باید بود که این چه محبت است که شرط حصول آن نیرازی از جانشینان نبی برود و علیه علیهم الصلوات و التسلیمات
صحاخا خبر بشیر باشد علیه علیهم الصلوات و التسلیمات که اهل سنت همین است که با محمد اهل بیت تو قریه و قریه جمیع اهل
سرور میدانند علیه علیهم الصلوات و التسلیمات و هیچ یکی را از اینها با وجود سنن عامه یکدیگر بدگامی نکند و از جهاد
و دمی و اندازد و تقیبت محبت نبی بر علیه علیهم الصلوات و التسلیمات و کرم مصاحبان و علیه علیهم الصلوات و التسلیمات
منع که محقق راجح میگوید و بسط را بسط ابطال او را از جهاد و عوس و میلند و برای و جهاد و حلاله
نیانند و فضل اهل سنت و قریه و خشنود و در کار که اهل سنت نیز در رنگ ایشان از دیگر اصحاب کرام تبری تمام
و سوافن باین اگاه برین حال کند چنانچه خوشنودی خارج مر بولعبه و اهل بیت است و منوط به نفی اهل
حق علیه علیهم الصلوات و التسلیمات که انکار از غرض قلبی بعد از هدایتنا و به نامانند که جهت انکار اهل
نزد کابر اهل سنت که در کار که اهل سنت نیز در رنگ ایشان از دیگر اصحاب کرام تبری تمام
بود و بی دلیل و جهاد و حقیقت باید که اهل اسلام بودند و جمعی دیگر نیز دلیل و جهاد و حقیقت
جانب دیگر را یافته و ظاهر دیگر توقف بودند و هیچ جانب را بدلیل ترجیح نداده و بسط را بطایفه
اولی نصرت جانب امیر و احب آنکه موافق جهاد ایشان است و ظاهر دوم نصرت جانب اصحاب
امیر لازم که موافق جهاد ایشان است و بطایفه سیم توقف لازم است و ترجیح یکی بر دیگر
خطا پس هر سه فرقه بقتضای جهاد و خود عمل نمودند و آنچه برای ایشان لازم و واجب بود و بجا آوردند
پس ملامت چه کنشایش داد و وطن چه مناسب بود و امام شافعی فرماید و نیز منقول از حضرت
عبد العزیز است بملک دماء طهر الله عنها ایدینا فلیطهر عنها السننست هنا این عبارت معلوم شود
که حقیقت یکی و خطای دیگری هم را نباید کشود و همه را راجع بسینکه یا و بنا برادر و در همین وقت

میکنند و خود را کفار میدانند و کفار ساکنان دار حرب را می کشند و غلبه نموده اند و وصف کفار از حقیقت
 کفر متحقق بینا گزینان بیت پیغمبر را علیه الصلوات و السلام و در کتب خود با تصور کرده اند و ایشان را نیز دشمنان
 الهی بگویند و غرض خیال نموده و این جماعه بحکم تقیّه که دارند که از بزرگواران بیت راشد فریق و خارج نکشند اندک حکم کرده اند
 که حضرت امیر سی سال حکم تقیّه با خلفا و ثلثه صحبت اتفاق داشته و بناحق تعظیم و توقیر ایشان نموده و بجهت فتنه
 عجم علیه السلام اگر محبت اهل بیت رسول از یو^۱ محبت رسول است علیه صلیهم الصلوات و السلام و اینست که شمس رسول را
 نیز دشمنان شدند و سب لعن اینها بیشتر از سب دشمنان اهل بیت کنند هرگز ابو جهم را که دشمن رسول است علیه صلیهم
 الصلوات و السلام و اهل بیت را و جفاهای بسیار از آن سرور رسانیده علیه و علی الصلوات و السلام از زمین جدا گشت
 است که سب لعن کرده و شهید و در مساجد اوزبان گشته ابو بکر صدیق سلامه حبیب الله علی رسول هدایت
 علیه و علی الصلوات و السلام بر نعم فاسد خود دشمن اهل بیت تصور نموده پس لعن اوزبان و از زمین بپایند
 ناسب با و منتشیر از اینچه دین است خدا کند پیش از آنکه ابو بکر و عمر و سایر صحابه را لعن اهل بیت را
 علیه و علی الصلوات و السلام دشمن بوند و بعضی و عدوات آلی محمد است باشند این لعن اهل بیت است
 اهل بیت سب کنند و لعن تمامی اکابر صحابه بنمایند و سود و فتن بر بزرگان دین بپایان از اوزبان
 دین باب مخالفان ایشان اهل سنت مرقم میکند و چه اهل سنت نیز دشمنان اهل بیت را دشمن و لعن
 و تشیع ایشان قائل از غرضی اهل سنت است که بعضی معین ماکه با اوج کفر مبلای بود و احتمال اسلام و توجیه
 لعن گویند و طلاق لعن بر روی توجیه من کنند بر کافران علی الاطلاق لعن توجیه میکند اما بر کافر معین
 توجیه لعن میکنند از آنانی که سود و فتنه او بدلیل قطعی معلوم شود و در وفصی بی تشی ابوبکر و عمر و غیر اینها
 لعن میکنند و اکابر صحابه را سب لعن می نمایند و با هم همه سینه سلاطین و دین محبت در دو مقام اختلاف
 عظیم است میان اهل سنت و مخالفان مقام اول آنکه اهل سنت به پیغمبر^{صلوات} خلفا و اربعه قایلند و هر چهار را خلفا و
 برحق میدانند زیرا که در حدیث صحیح آمده است که خیار از منیبات است خلفا بعد از من است و این حدیث
 بخلاف حضرت تمام شده پس بمصدق این حدیث هر چه با خلیفه باشند و ترسب خلاف برحق باشد خلفا
 انکار حقیقه خلاف خلفا و ثلثه بنمایند و خلاف ایشان را تنصیب و تعلیب سب می سازند و انام برحق
 غیر از امیر و دیگر برانیدند و بدین که از امیر بخلفا و ثلثه واقع شده بود بر تقیّه محل سکون کرده

[illegible]

لازم صحاب مکر و مصلح مقام دوم که اهل محنت شکر الله تعالی علیه هم شناخت و سزاوارت صحاب خیر البشر علیه
 وعلیهم الصلوة و التبیات بر محال نیک محمول میداند و از هوا و تعصب بیرونند زیرا که نفوس ایشان صمیمت
 غیر شریک علیه وعلیهم الصلوات و التبیات فری شده بود و سینه ایشان از عدل و دین پاک گشته غایت مافی آن
 چون هر کدام را راسی ملاجبتا بوده و هر چه در لامل موافق رای خود جلب بضرورت و بعضی از آنرا مخالفه
 مخالفه شایسته لازم گشت و هر یکی را تعلیم رای خود مصوب آمد پس مخالفت شان در رنگ موافقت بر رای خود
 بوده نه برای هوا و محسوس نفس اماره مخالفان همایان حضرت امیر را کفر میکنند و انواع طعن تشنیع در حق نمایان
 تجویز مضایقه اندر گاه صحاب کرام در بعضی امور صیبا و یه بان سرور علیه و علی الله بصطوت و له تسلیم مخالفت
 کردند بخلاف رای آن سرور علیه و علی الصلوة و السلام حکم نموده اند و آن خلاف ایشان مذموم نبوده
 وضع آن با وجود تزلزل می ننماید مخالفه با امیر در امور صیبا و یه چه کفر باشد و مخالفان چه اصطوبان و
 سلام باشند محاکمان هم غیر از اهل اسلام و از اجناسی صحاب الذی بعضی از ایشان میسر بجهت کفر تشنیع کرده
 امیران نیست لکن کفر تشنیع از حق و هم قریب نصف من و شریعت را نیز یک سب که این تبلیغ کرد
 باشند اگر ایشان مطعون باشند و ما در شهر دین می خیزد و چگونه این بزرگواران مطعون باشند که در وقت
 ایچا که این چهار چرخس که کرده اند و نیز در صحیح بخاری که صحیح کتب است بعد کتاب حدیث و نیز در صحیح
 ابی یوسف و هم از مخالفان امیر و به معرفت و مخالفت راجع و در صحیح نه نه سب چنانچه از امیر روایت که از آن
 نیز روایت دارد اگر شایه طعن و دعا و به در روایت معاویه بودی هرگز در کتاب خود روایت او را هیچ
 کردی و هم چنین در سلف که نقاد و ما روایت کرده اند هیچ یک باین وجه در روایت حدیث فرق
 کرده است و مخالفه امیر را دشنام ناخته باند و نهت لازم نیست که امیر و جمیع امور خلافیه
 معنی باشند و مخالفان ایشان بظواهر جنید و امیر معاوی بنی بجا نباشد امیر بوده زیرا که اکتفا که در حکام خلافیه
 صدور اول مسلمانان و تابعین و اندک مجتهدین مذہب غیر امیر را اختیار کرده اند و حکم مذہب را کرده
 اگر حق بجانب امیر متعین بودی بخلاف آن حکم نکردی قاضی شریع که از تابعین و صاحبها و بزرگان
 مذہب سبیه حاکم کرده و شهادت امام حسن علیه الرضوان بواسطه نسبت بنوع منظور نشده
 و مجتهدین بقبل قاضی شریع عمل نموده اند و شهادت پسر را برای پدر تجویز نکرد و اندک و سبیل

صحیح است که امیر را سب کرده اند و نیز در صحیح بخاری که صحیح کتب است بعد کتاب حدیث و نیز در صحیح
 ابی یوسف و هم از مخالفان امیر و به معرفت و مخالفت راجع و در صحیح نه نه سب چنانچه از امیر روایت که از آن

مخالفت راسی صاحب گشت اگر صاحب با یکدیگر مخالفت نمایند هم امضون بنهند اما که کوسم صاحب کرام دهم و بجهت تاج
 بایک سر و علیه علی که مصلحت و اسلام و اطمینان حکم نموده با وجود نزول می ذم بر خلاف ایشان نیامده و برخلاف
 ایشان منع دارد گفته چنانچه گشت اگر این خلاف گفته کان و عید فاضل شتی نمی جمان که در کمال آن سر
 علیه علی که مصلحت و اسلام منع صورت میسر نموده گشت آن صورت آن و عید بران منع تریب گشت قائل است که اگر
 تنالی یا ایها الذین امنوا لا تفرغوا حق صلی الله علیه و آله و سلم و لا تعجلوا بالقرآن الا ان یقضی الیکم الامر
 و ایساری بر خلاف عظیم واقع شده بود حضرت فاروق و حدود حکم قتل آن را نموده بودند دیگران تخلص
 حکم کرده بودند و قبول راسی آن سر و علیه علی که مصلحت و اطمینان حکم تخلص ندیده بوده هو ا ضعیف و
 اختلافات گسیار است ازین قیاس بر خلاف آن که در بیان قرطاس نموده بودند آن سر و علیه علی که
 علیه مصلحت و اطمینان در صورت طلب قرطاس نموده بود و ازین قیاس مجری نویسنده می گفت قرطاس را از
 وجه دیگر منع ایمان قرطاس نموده حضرت فاروق از جماعت بوده که با بیان قرطاس صحتی شده و گفت
 اگر آب اهدطغان ازین راه بر حضرت فاروق ریخته اند و با ناهیا طعن و تشنیع شده که او این بدنی است که محل
 طعن نیست زیرا که حضرت فاروق و نه بود که زمان وحی منقطع گشته است و حکام مساوی تمام شده غیر را
 و جهت او در اثبات حکام کجایش نامده دین و قیاس و علیه علی که مصلحت و اسلام هر چه خواهند
 از امور پنهانی خواهد بود که دیگر افراد آن شرکت حکم نماید و ای الا بصار پس صلاح در آن دید که در خط و علیه علی
 ایشان را تصدیق نماید و او دیر راسی و جهتا و دیگران کفایت باید نمود و حسبن الله تعالی قرائ مجید و اخذ قیاس
 و جهت او و مستبطلان را کافی است حکام را از انجا استنباط خواهند نمود و تخلص حکم کتاب اهد تواند بود که راسی
 آن باشد که تخلص این معلوم کرده باشند که این حکام و حدود و نوشته آنها و اما خدا آنها و کتاب است نه دست تا که
 سنت نموده اید پس حضرت فاروق از جهت شفقت و مهربانی بوده که آن حضرت و شد و نهج بامر حق و صلح
 نگذاشت تا که اگر ایشان از سر و علیه علی که مصلحت و اسلام نیز برای آن جوان بوده نه و چون او دیگران ازین استنباط
 آن بود و جهتا و اگر اتونی برای وجوب بودی و تلخیص آن مبالغه فرمودی و بجهت اختلاف امر بین آنان نمودی
 سوال حضرت فاروق در آن وقت گفته اهل استقامت می فرماد آنان چه باشند جواب حضرت شاید در آن وقت
 نپذیرد باشند که این کلام ازین بود و در حق بی قصد و نهیتا واقع شده است چنانچه از لفظ الکتاب متوجه می شود

بجهت تخلص راسی
 بود و صحت آن ازین
 بود و صحت آن ازین

تمام وافر و عالم امکان پس از اینجا فضیلت این ذکر را باید دریافت که تمام دنیا را در جنب آن هیچ
مقداری و همتی نیست که شکی حکم قطره و شش نه یک میوه و این که طیب باعتبار درجات کند و بهر
بیشتر نه یک و جهت اژدها زود نظر از روی در دنیا معلوم نیست که برابر این باشد که کسی که
خریده باشد و بتکرار این کلمه طیب بشود و مخطوط بود اما چه توان کرد و جمیع آرزوهای منسبت و از غفلت
و غلط خلق چاره نه دنیا اتم لذت را و غفلت از آنکه علی قدر سبحان ربك رب العزت عما یفسد علیکم
السلین الحمد لله العلی بن کتب سی و ششم حاجی یوسف کشمیری صد دریافت و بیان آنکه اهل بهر
در باطن برابر خرد و تعلق بخلق تا هر چند ظاهر بیکیاب و دنیاوی تشبیه نمایند و مایه ناسب و ملک
بهمه رسد و سلام علی عبادہ الذین صطفی معرفت خدا اهل سلطانه بزرگس حرام که برابر خرد و
باطن و محبت دنیا بود و باطن او را انقیاد تعلق بدنی باشد و یا این مقدار خاطری از دنیا را از
او خطو کنند یا خطا هر او که از باطن بر اصل جدا افتاده است و آخرت بدنی آمده و خطا طبع
پیدا کرده حصول التمسک بشروطه فی الافاذه فالاستفاذه اگر سخن از دنیا گوید و با سبب و نیوی
تشبیه نماید بگنجایش دارد و گنج مذموم نبود بلکه محمود بود و حقوق عباد محصل نشود و طریق
افاده و تفاده مسدود نکرد و پس باطن این شخص بهتر از ظاهر اوست حکم جوی نامی گنم فرو
دارم درم ظاهر بین درنگ خود را در گنم نامی و جو غرض تصور نمایند و ظاهر او را از باطن
او بهتر میدانند و خیال میکنند بظاہری تعلق و می نمایند و باطن گرفتار است بناتج مینا و مین توانا
باجن و انت خیر العالمین و السلام علی من اتبع الهدی و التزم متابعت مصطفی علیه علی آله الصلوٰۃ
والتسلیم علیہ مکتوب سی و نهم سید عبدالباقی ساکتوری صد دریافت و بیان چهاردهمین
در حجاب شمال و مایه ناسب و ملک بسم الله الرحمن الرحیم سید و سلام علی عبادہ الذین صطفی
بطلان باشد که حجاب شمال حجاب جرج غلطی از حجاب این حجاب ارباب حجاب نورانی متابعت
که ازین حجاب و از این حجاب برآمده اند و مقدم بر شمال و قدم دیگر برین نهاده و کسی سبقت بدین اصل برده
و از غفلت از حجاب شمال و جوی بالا گرفته و از سه صفت و از سه حجاب جزو توحید تعالی و توحید حجاب باب که در
شعاده اند و حجاب بدین اهل السلام و ارباب طایفه اند و سابقا بالا اصلا از این عالم است و توحید حجاب بدین اهل السلام

[illegible]

و نه تشریفای مستوره را میزند و بی خرق و جیب و ستار با اعتبار شهوت نکند از ابس معلوم شد که آنچه
 از غیر نوشته است از عجز و خرق منافی خبر عدم جواز جیب نیست آن خرق و دیگر است این خرق دیگر
 غلافی است که بر سرین و سلام علی بن اشیع الهدی و التزم متابیه لطفه علیه علی الرضا علیه السلام
 مکتوب چهل و یکم شیخ فریدینا نیرسی صدر یافته در بیان آنکه مرتب نهایت نهایت مرتبه پیش مراد
 که در آن موطن با حفاف مصفا شده از تمام دانه امکان بود و بیایه المدح و لصدقه بعد علی و علی اله
 لعل و سلام و دست و روح مرتب نهایت نهایت مرتبه پیش آمد که مرتبه آن موطن با حفاف مصفا شده از تمام
 دانه امکان بوده پس اگر در آن موطن سلوک نموده قطع کرده شود و گویا زیاده از حفاف ظاهر
 امکان قطع میسر شد باشد ظریف کسی مسافه طویل را از آن مرتبه طی کرده باشد پس معلوم شد که اثر
 امکان نسبت مرتب و جوب فنا و فنا هیچ مفدا سی نیست کاش که حکم فطره و نسبت سبته
 بریای محیط پس اچار بقوت باسی خوش بکوی دست و توان رسید و بچشم و انشی توان دید
 لاجل خطاب الیک السلام که مکتوب چهل و دوم بنو اجمال الدین حسین و از راه سلام الدین
 و بیان آنکه بیرون هر چه بر او تاق و نفس و نبات نمودن تخلیه و تحلیله و آن سرچشمه نمودن حضرت
 ایشان از این معنی و نهایت نهایت این روان نفس فاقی نبات فرمودن نهایت نهایت این سلام الدین حسین
 احمد و دست اندازید و لطف و سلام علی علیه السلام و علی آل الکرام و صفا و العظام الی یوم اقیام فرزند و توفیق
 نهانی فی الدین بگویند و بگویند که چون سالک به بندگی و تعظیم و تحکیم نسبت به الهی اصل طایفه نهانی نماید
 و نبات نشاء و مجاهدت سلبه پیش کرد و در کتب حاصل کند و او را در اخلاق سینه تبدیل نماید و به و نبات
 میسر گردد و به و نبات از آن حریفان در صبر و توکل و رضا حاصل آید و این موکها صلوات علیهم و مرتب و علم
 مثال باشد و نه خود را که در کتب و در اول صفات آن پاک و مصفا نماید به آنکه سر فاقی را تمام کرده و از این طایفه
 و حقیقه احادیث و بیاید و لطف و العالی العالی لطف و مثال بصورت نوی از انوار سبته آن قرار داده اند و مکتوب
 بطریق و به و نبات از آن انوار و مکتوب و نهانی سیر و لطف و طایفه و نهانی و به و نبات از آن انوار و مکتوب
 لطف و سبته سینه که در شفا مکتوب و لطف و طایفه و نهانی سیر و لطف و طایفه و نهانی و به و نبات از آن انوار و مکتوب
 از راه و به و نبات از آن انوار و مکتوب و نهانی سیر و لطف و طایفه و نهانی و به و نبات از آن انوار و مکتوب

که این فقر را به یک آن مشرف ساخته اند بهر جهت که جامع جذبه و سلوک است و تجلیه و تجلیه با هم
اند و تصفیه و تفریک در آن موطن با یکدیگر مقرر و سیر نفس در آن مقام شخص سیر آفاق است و عین تصفیه
تسکین است و در عین تجلیه تجلیه نفس جذبه و حصول سلوک است و نفس شامل آفاق و عین تسکین قدم و آفاق و تجلیه
است و تصفیه را بر تریبیت و آفاق است و ملحوظ نظر نفس است آفاق پس ناچار درین طریق راه هر گشت
و حصول تریبیت شد که گوئیم که این طریق البته حصول است و حال عدم وصول ناچار مغفول است از حضرت حق
بسیار و تاملی است تا شاید خود و فرصت باطلید و الا کفیم که این طریق البته حصول است زیرا که اول قدم این است
است که بطریق وصول است و موقع توقفات اینسان سلوک یا موطن جذبه ای که مقصود است که گشت باشد و درین
هر و آن در مقام است زیرا که سلوک طینی است و همین جذبه و حصول میباید و پس اینجا سلوک حاصل است و آنجا بهر
استاد گردد و در این طریقی است که شاه راه انبیاست علیه السلام و استیادت این بزرگواران این است
وصول می تفاوت و مرتب و ریاضت سیده اند و آفاق و نفس را یک گام قطع کرده گام دیگر را آفاق و نفس
از دو عالم را سلوک و جذبه فوق برده زیرا که نهایت سلوک تا نهایت سیر آفاق است و نهایت جذبه تا
سیر نفسی و چون سیر آفاق و نفسی نهایت سید معالیه سلوک و جذبه تمام گشت بعد از آن سلوک نه به جذبه و نه
خود فهم مجذوب سالک سالک مجذوب نیست زیرا که نزد اینها اولی آفاق و نفس قدم گامی نیست از انفس
عملی با بند سیر نفس صرف نمایند و بنوعی تمام ندانند بزرگی گوید **ص** فیه که پس نیک پس بدود
که چه کسی نیک نفع خود بدود و چنانکه گذشت و دیگری فرماید و آگاهی من است از این که این را بهر جهت
ما را سی صورتی در مراتب آگاهی ما و از حق و ملائکین آن پناه باید داشت که هر آن من و بخدا و نمایان من که بوسل
ایشان دین راه چشم و کار و دام و بتوسط ایشان ازین مقوله که بشا ده و طریقت سمیع العباد ایشان
گرفته ام و مکه مولود از توحید تشریف شان حاصل کرده ام اگر علم و دام فیض ایشان است و اگر معرفت است
هم از صفات ایشان طریق اندراج الهیای فی ابدا یه ازین بزرگواران آموخته ام و نسبت به جذبه به جهت توحید
از ایشان اخذ نموده و بیک نظر ایشان آن دیده ام که مردم در بعضی مذمت و بیک کلام نشان آن با تمام
که دیگران در بعضی نیاندند **ص** که بهر نیافت یک نظر نفس من با طعنه زدن بر کسی که در حقیقت با خود گفت
اگر گفت **ص** نقش بند عجب قافله سالار اند که بر بنداره پنهان بحجم قافله را از

علوفطرت و سمو جبهت ابتدای طریقت را که سیر الهی قرار داده اند سیر اخلاقی را در ضمن آن سیر قطع نطفه
 سفر در وطن و عبادت ایشان کنایت ازین سیر است و طریق این سیر بزرگواران راه اقرب است و
 به وصول نزدیکتر است دیگران بهر سیر ایشان است لهذا فرموده اند ما نهایت را در پست و جحیم کنیم
 با جمله طریق این بزرگواران میان سایر طرق مشایخ قدس سره جمیع هم بسیار است و خصوصاً اگر کسی
 از ایشان توان گفت که فوق الگای مای که نشان است ازینجا است که فرموده اند نسبت ما فوق همه است
 و نسبت حضور و آگاهی مراد شده اند لکن چون در ادای آفاق و انفس و درای سلوک و جذب و اولاد و ارباب
 و دیگران نیست و گذرگاهش با چار این بزرگواران نیز از برون آفاق و انفس خبر نمانده اند از ادای سلوک
 و جذب سخن نمانده باندازه کمالات می فرمایند لکن در بعد از فنا و بقا بر چه مینهند و خود مینهند بر چه می شناسند و خود
 می شناسند و از ایشان در وجود خود می خوانند انفسکم اهل انفس و انفسکم اهل انفس و انفسکم اهل انفس و انفسکم اهل انفس
 انفس خبر داده اند اگر قرائن می بینند بخوانند که انفس را نیز در گستره آفاق تحت لاس اند و علت غریب نفی آن
 نماند حضرت عاوجه بزرگ قدس سره می فرماید چه دیده اند و شنیده اند و شنیده اند و شنیده اند و شنیده اند و شنیده اند
 آن باید که در انفس نقش بندند ولی بند بر نقش نیستند و هر دم از بوی انفس و کر و تیش آید
 و نقش بندند و یک انفس پاک و نقش با هم که در پاک از لوح خاک و اینجا سیریت باید و نیست که نفی
 غیرت دیگر است و تقاضی غیرت دیگر نشان باینها و اگر گفته اند که ولایت سیر برون جذب و سلوک و آفاق و انفس و انفس
 نیست زیرا که ما درای این ارکان را در ولایت مبادی و مقدمات کمالات نبوت است که ولایت از انانیت و انانیت
 است و تمام است اگر از تصبیاب یا علیهم الصلوٰۃ و السلام و تمام است از سائر اسم به تجتیب و درشت انبیا علیهم الصلوٰۃ و السلام
 این دولت است که گذشته اند و باین راه جامع جذب و سلوک قطع منازل پیدا نموده و در ادای سلوک و جذب و انانیت
 نهاده اند و از انانیت غلال تمام برون رفته انفس را در گستره آفاق و انفس گستره اند و در مقام تعلی ذاتی برقی که
 دیگر از انانیت و انانیت و انانیت است بلکه معانی این بزرگواران فوق جمیع است چه برقی و چه غیر برقی
 زیرا که جمعی نخواهد غلبت می نمایند و فقط انفسی برین بزرگواران کوه غلبت است و انانیت کار این بزرگواران جذب
 محبت الهی است جل سلطان و چون بنیادیت بی غایت خداوندی جل سلطان و عظم شأن این محبت ساقط
 فساد است و باینجا می باید و قوت و غلبه پیدا میکند از چار محبت ماسوی مدینه قدره روز و رات

بی آرد و مقلوب گردد فارسی غیر بتدریج مرتفع میگردد و چون صاحب دولتی را بایستد محبت خداوندی بکمال
 سلطانان محبت ماسوی بالکل زایل گشت و محبت و گرفتاری غیاب گشت خداوندی بکمال سلطانان بجای آن
 با چار و صفا و ایل و غلامان روی او تمام مرتفع شد و تعلی با غلامان حمیده گشت و مقامات شش مرتبه تنه آمد و پنجم
 کافی تعلیق داشت بنی مونه سلوک تفصیل بی ریاضات و جاهد شد و میسر شد زیرا که محبت خداوندی بکمال محبوب دنیا
 چون محبت کمال رسید غلامان هم حاصل آمد و چون اطاعت محبوب بر وجه تمام باذن قوت بشری حاصل گشت
 مقامات عشره میسر شدند و همین میر محبوبی چنانچه سیر افاتی بدست آمد سیر افاتی نیز انجام رسید زیرا که محبت
 صادق فرموده علیه و علی اگر صلوة و اسلام لزوم من حبیب و چون محبوب مادرای آفاق و افق است و این است
 نیز بکمال آفاق و افق باید گشت پس تا چار سیر افاتی را نیز در این گشت و دولت بیعت حاصل کرد پس از
 بزرگواران بدولت محبت با آفاق کار داشتند با نفس بلکه آفاق و افق تابع کار ایشان است و سلوک و جذبه
 معالمانه شان سرایه این بزرگواران محبت است که اطاعت محبوب آنرا لازم است و غلامان محبوب مربوط ایشان
 شریعت است علی صاحبها الصلوة و السلام و اینکه که دین رضی اوست تعالی پس علامت کمال محبت کمال
 ایشان شریعت آمد و ایشان کمال شریعت موطوع و تعلیم و عمل و خلاص است خلاصی که در صیغه قول و فعل صورت
 بندد و در هیچ حرکات و سکنات متصور نیست که در نصیب مخلصی است بفتح لام مخلصا و لام ازین معنی میاید
 و مخلصان علی خط عظیم کشیده باشند بر سر اصل سخن و عیم و کونیم که مقصود از سیر و سلوک و جذبه و تقیید
 نظر بفرشتگان آفاق رویه و اوصاف ذیل که گشت آن همه و نامم گرفتاری است با نفس محصول مراد است و هوای
 نفس است پس از سیر افاتی چاره نمود و از صفات و سیمیه بصفا حمیده سخن گذرند و سیر افاتی خارج از مقصود است
 و در ضمن معتدیه بآن متعلق نیست زیرا که گرفتاری آفاق بوسطه گرفتاری نفس است و سیر افاتی
 که کسی دوست میدارد بوسطه دوستی خود دوست میدارد و اگر فرزند و مال را دوست میدارد
 برای متاع و فتنه خود دوست میدارد و چون در سیر افاتی دوستی خود بوسطه سید محبت حق جل
 و علا لیل گشت و فرزند و مال و ضمن آن نیز زایل شد پس این نفس ضروری آمده و سیر افاتی
 بعین و ضمیر آن میسر گشت ایند اسیر انبیا علیه الصلوة و السلامات با نفس مقصود گشت و آفاق بی نظیر
 و ضمن منظم شد بدلی سیر افاتی هم نیک است اگر فرصت قطع آن بدین مدتی نکل و توقف انجام آن

رسانند اگر فرصت قطع آن ندهند و توفقات مبتلا سازند نزد یک سبب که آفاقی را در اهل الا یسینه
 شمرده شود و از معلوم حصول مطلوب باشد و نموده باید نفسی هر قدر که قطع کرده شود منتظم است که از تیره تعبیه
 رفیق است نعمت عظیم است این سیر را با انجام رساند و بیرون دایره نفس خرد چه در کار است
 که کسی توانیات نفس را در مرتب آفاق مشاهده نماید و تغییرات خود را و آفاق معاینه کند چنانچه
 صفای قلب خود را شناسد و در مرتب مثال معلوم سازد و آن صفات تصور شود و بیاید چنانچه
 خود را کافر نماید و تغییرات خود صفاتی آنرا احواله کند مثلی مشهور است که در او زده ساله الطبیعت است
 چه بجهت این عظیم خود توانیات احوال خواهد دریافت و تفرس صحت و تقصیر خود معلوم خواهد ساخت
 آن سیر آفاقی علوم و معارف و تعلیمات و ظهور است بسیار دارد و اما جمیع آنها را جمیع ظلال است
 و تسلی به شمع و مثال هرگاه سیر نفسی بظلال تعلیق است باشد چنانچه در مثال و کثرت تحقیق
 آن نموده است سیر آفاقی باید که بطل بطل تعلیق شود چه آفاق همچون غل است مرئوس را در مرتب
 بر ظهور و اسباحت باید که است که احوال نفس را که در مرتب آفاق مشاهده می نماید و صفات و تعلیمات را از انجا که
 میسازد و رنگ است که کسی در خواب یا در واقع در عالم مثال خود را با مشاهده بنده خود را و قطب و
 آنجا مشاهده نماید فی الحقیقه نه با مشاهده و قطب است با دیده و قطب است که در خارج این مشخص است
 کرد و غایت مافی الالباب از این خواب و ازین و چه استعدا و باو شاه است و قابلیت قطب است معلوم می
 گردد و بانی باید که تا معلوم از قوت بغض آید و از گوش آغوش سید و دانش فیض ترکیه و تجلیه منوط بسیر
 بنظر است آنچه سیر آفاقی دیده است استعدا و قابلیت ترکیه و تجلیه است پس تا خارج بسیر نفسی خود را
 ترکی و ظهور و بیدار بودن خود را مصطفی نماید فی الحقیقه از غایت بصیرت و از تحقیق بهایات بطیره است و انا طویر
 بجز نبوت نیست بنابر این ناچار سیر نفسی بر الی الی است و زمانی که بر الی الی است مقام قائم و بطریقه ای بر الی الی
 و سیر بر الی الی سیر نفسی صورت بیند و کیفیت الوصول الی سعاد و در حد فیل السحاب است و در مرتب خوف
 است اما با این و سیر نفسی تعلیق علمی می که بدست ساکب منسوب بوده و بر الی الی دیگر و در قنای که بخود است
 بنظر نموده و قنای دیگران و همین مثال که قنای است از نور بر الی الی دیگر و در قنای دیگران و در قنای
 بنظر است چنانچه تحقیق آن را که است پس آید که معنی تمام است و ساکب همین که سیر دیگر قنای دیگران و در قنای
 دیگران

حضرت جل الطهاره دوق یافت است ندایف این سخن مقام اندراج نهایت است که موطن حیدر خا
 این بزرگواران است و لان مقام حقیقت یافت نیست که مخصوص با نهایت لیکن چون چاشنی از نهایت
 دیدم است هیچ کرده اند دوق یافت اینجا میسرست و چون از حیدر معامله میرون رود و از ابتهاج میگذرد و دوق
 نیز در سنگ یافت رو بدم آورده یافت باشد و دوق یافت چون کل نهایت رسید یافت میسر گردد و دوق یافت
 مفقود بود و چون دوق یافت در نهی مفقود است ناچار است ملاذ و علالت و حق دی کمتر است نهی دوق یافت
 را در قدم اول گذشته است و آخر محمول را در بی علالت و بی مزگی گشته کان رسول الله صلی الله علیه و آله
 علیه السلام و حجه و سلم در کمال تحصیل الخیر و ادایم الفکر سوال چون نهی یافت مطلوب بیشتر دوق یافت چرت
 مفقود گشت و مبتدی چون از یافت بی نصیب است دوق یافت اگر نمی آید جواب دل نیست نصیب باطن نیست
 که بدین نقطه تعلیق او که بظاهر غرض داشت این دلیت مشرف گشته است و چون باطن را در انظار او تعلیق گشته
 است ناچار نیست باطن بظاهر سرسری نکند و از یافت باطن ظاهر دوق بگیرد و ملتذ و نشو و پس باطن تهر
 یافت مطلوب حاصل بود و ظاهر او را دوق آن یافت نباشد باقی ماند و دوق باطن که یافت نصیب است
 چون باطن نصیب از هیچی یافته است آن دوق از عالم حقونی خواهد بود و در دگر ظاهر که سرسری است
 نخواهد آمد پس بسیار است که بظاهر نفی دوق باطن نماید و باطن نیز در سنگ خود بی علالت و اندام دوق
 چون دیگر است و دوق بی چون دیگر و چون ظاهر از دوق باطن او خبر ندارد و عوام ظاهرین از باطن تهر
 چه خبر خواهند داشت و خبر از اینجا نصیب ایشان چه خواهد بود و دوقی که بفهم نشان و باید دوق ظاهر است که از
 عالم چون است اینجا است که اسما و نفس و صمیمه و مضطرب و متشال اینها که از احوال ظاهر است و اندازد احوال
 صورت نزد ایشان عزیز الوجود است و عظیم القدر بلکه بسیار است که از احوال و مواجید را منحصر بدین
 امور دانند و کمالیات و ولایت را در غیر این امور انکار نمایند هم اندر سیمای مساوی و احوال
 ظاهر نسبت باحوال حکم چون دارد و نسبت به چون نصیب دارد و بدک ظاهر او نمی آید و باک ظاهر نمی
 آید و دوق حاکم است هر چند یافت باطن ظاهر اطلاع دارد اما دوق آن یافت را نمی تواند یافت
 پس نظر بظاهر توان گفت که نهی را یافت میسرست اما دوق یافت مفقود است و در مبتدی شایان
 طریق عالی که دوق یافت نهایت نباشد با وجود فقدان یافت بود بلکه است که این بزرگواران

بسیار است که باطن تهر
 یافت از دوق باطن تهر
 یافت از دوق باطن تهر
 یافت از دوق باطن تهر
 یافت از دوق باطن تهر

چاشنی از آنها هیچ نمایند و بطریق الککاس بر روی آنها نهایت و باطن مبتدی بشدی اندازند و چون نهایت
 مبتدی بی باطن او ترش است و وقت تعلیق در میان ظاهر و باطن او ثابت است تا چنانچه باطن بر تو نهایت و آن چنان
 ولایت از باطن اظهار مبتدی می رود و ظاهر را بر بزرگ باطن او منصف می سازد و ذوق یافت بی اختیار و ظاهر
 او را میگرد و پس است آنکه در مبتدی حقیقت یافت مقصود است و ذوق یافت حاصل آن زمین بیان علوی و طریق
 تقبیل و قدس احدی تا لی سرانجام فوت نسبت علیه ایشان معلوم میشود و چون ترسبت و کمال است باطن این بر بزرگ
 و روح مردان و عالمان منقسم می گردد و قدم اول بچرخ خود دارند تا اندازه وصله می رسد و طالب صادق عظامی فرزند
 و جلا در دنیا حاجی بالفتا و الککاس تربیت اوی تا بصحیحی از شاخ سلسله بگیرد قبل از بدست گرفتن سرانجام از این
 الهامی در فی البدایه که ازین بزرگواران صدا شده است و شنبه اندو و حقیقت این سخن تردد دارند و تجویزی نمی کنند که
 مبتدی این طریق را بر این روشی دیگر باشد عجب است که مساواة مبتدی این طریق با نهی طرق دیگر از
 کجا فهمید اندک شین از انداج نهایت در ولایت ازین بزرگواران سر بر نهاده است و این عبارت ولایت بسیار
 نادر و مقصودشان آنست که درین طریق شیخ منتهی توجیه و تصرف خود چشمتی از دولت نهایت خود و بطریق
 الککاس مبتدی بشد عظامی فرماید و در بیت او نمک نهایت خود ترشح می نماید مساواة کجاست و محل نشانی با کمال
 و حقیقت آن چنانکه پیش تر و دست و این اندلیج و وقتی است پس عظیم مبتدی این طریق بر چند حکم منتهی ندارد
 و از دولت نهایت بی نصیب نیست و قضا اگر این مبتدی را فرصت قطع طریق وصول و طی نمایان آن نمید
 از دولت نهایت بی نصیب نخواهد رفت و آن ذره نمک کلیت در الیم و نمکین خواهد ساخت مبتدی این طریق
 دیگر که از نهایت دور از کارند و قطع منازل و طی مسافت را بر بار وای هزار وای اگر ایشان را فرصت از قطع
 نمید و طی مسافت و حق ایشان توجیه نمایند و چون در میان مبتدی این طریق و میان این طریق دیگر فرق
 هیچ نیست و فرقی این مبتدی بر دیگر اباب بدیت لازم شده باید دانست که در میان نهی این طریق و طرق
 ازین ندر فرق است و فرقی این نهی بر نهی این طریق دیگر همان مقدار ثابت است بلکه نهی بر نهی
 مساوی و نهایت سائر طرق مثل نهی این سخن باطن باور دارند یا نه اگر بر نهی نهی نمایند شاید باور دارند
 که بدیت و نهایت آمیز باشند نهایت دیگر این است و نیاز خواهد داشت و با چنانچه نهایت این نهایت خواهد بود
 C بلکه گوشت از بهارش بدیت و سلسله دیگر با یکدیگر که نهایت با حصول حق است

و بعضی از مستفیدان

علی عبادہ الذین احسنی پرسیده بودند که صوفیه بصدقه وجود قال الحق علیا اثر کفر و زندقه میدانند و هر دو طایفه از
 فرق ناجیه اند عقیقت این محالہ نبرد توحدیت محبت انما یحقق این بحث را این فقر و کمبودت و سیال فیض
 نوشته است و تراغ و فیهین المبطر راجع نوشته است مع ذلک چون پرسیده اند سوال لازم جواب چاره بنویشت
 چند کلمه نوشته آمد بدین که از صوفیه علیه هر که بودت وجود قال است و شیا را عین حق می بیند و کمال
 و حکم به هر دست می کند و ادوات آن نیست که شیا با حق جل و علا متحد اند و تریه تنزل نموده شیا یک شتند
 و توحید ممکن شده و چون به چون آمده که این همه کفر و الحی است فهو سبأ الا ان کما کان سبمان من لا یتغیر
 بذاته و لا بصفات و لا فی زمانه بعد ثبوت الاکوان او سبحانه و تعالی بهر آن صفت است مطلق خود است از ارج و
 بخصیض مکان میل نفرموده بلکه معنی همه اوست است که شیا نیستند و موجود است تالی و لعل
 که انما الحق گفت مرادش آن نیست که من تمام واجب متقدم که آن کفر است و موجب قتل او بلکه معنی قوال است
 که من تمام موجود حق است بمانند غایه مافی الباب صوفیه شیا را ظهور حق میدانند تالی و لعل
 و صفات او سبب آن می باشد یعنی شیا بتنزل ولی سطه تغیر و تبدل و رنگ که ظل از شخص متشدد می توان
 گفت که آن ظل این شخص است و نسبت عینیت دارد و اما آن شخص تنزل نموده بصورت ظل ظاهر شده است بلکه
 آن شخص بر صفت اصالت خود است و ظل از وی بوجود آمده است بی شائبه تنزل و تغیر هر چند بعضی اوقات هم
 بواسطه کمال محبت که بود و آن شخص پیدا کرده اند و بواسطه نظرشان شخصی کرد و غیر آن شخص هیچ چیز شواهد
 نباشد شاید که بگویند که ظل عین شخص است یعنی ظل محدود است و موجود و اما شخص است پس ازین تحقیق لازم آمد
 که شیا نیز صوفیه ظهور حق اند قال عین حق جل و علا پس شیا با حق باشد تقابلی حق جل و علا پس
 کلام ایشان که همه است همه درست باشد که حق جل و علا کرام است و تراغ در میان علما کرام صوفیه عظیم اکثر
 سبحان الی یوم القیام فی الحقیقه ثابت نباشد و اما قلین یکی بوده این قدر فرق است که صوفیه شیا ظهور
 حق میگویند تالی و علما این لفظ تیر تیر شکی بینمایند از بیته تحریر خود از توهم حلول و تا سوال صوفیه شیا را
 با وجود ظهور محدود عاجبی میدانند و موجود در خارج جز حق لیس نیستند سبب علما شیا را موجود است خارج
 میگویند پس تراغ و فیهین یعنی ثابت شد خوب صوفیه هر چند عالم را محدود خارجی میدانند اما خارج وجود و
 اثر انبیا بینمایند و از آن عاجبی میگویند و از کثرت و همه خارج را حلیه میگویند و ذلک میگویند که این وجود و بی

و کلمات و زندقه
 از کلمات و زندقه
 و کلمات و زندقه

نفس
میر
نفس
میر

و وجود نفس امری است که چون جهت هتایا مختلف است توهم جمیع نفسین می شود است این جهت بنیالی است
که دو صورت نیدر شکل در مراتب می نماید نفس امر در مراتب هیچ صورت کاین نیست زیرا که آن صورت مذکور
مرتبت و نه در روی آن مرتبت بلکه وجود آن صورت در مراتب اعتباری است و پس از آنکه خالی از آن در مرتبت
حصولی نیست و این وجود و بی واسطه خیالی که صورت امر در مرتبت پیدا شده است نیز نفس امریت نفس امری است که کسی گوید
که من صورت نیدر مرتبت دیده ام عقلا و عرفا و این کلام صادق میدانند و حق می انگازند چون مبنای بیان بر
عرف است اگر شخصی گفته بود که دیدم من صورت نیدر مرتبت دیده ام می باید که حالت نشود پس من تصور کرده ام عدم
حصول آن صورت نیدر مرتبت نفس امریت و هم حصول آن صورت و مرتبت و هتایا نفس امری نفس امر
سابق مطلقا نفس امریت نفس امری را حق توسط توهم و خیال است عجب معامله است هتایا توهم و خیال که نفسی است
اینجا همان هتایا نفس امریت است اولاً و اما حاصل نفس امری را می بیند و گفته خواهد است که اعتبار توهم و خیال
دائره و خارج نبوتی پیدا کرده است و اینجا هم عدم حصول دائره در خارج نفس امریت و هم حصول آن دائره
و خارج اعتبار توهم و خیال نفس امری است اما عدم حصول دائره مطلق نفس امریت و حصول آن دائره باطله
توهم و خیال نفس امری است پس این مطلق است و ثانی مقید است پس باطن فیه وحدت وجود مطلقا نفس امری است
و نقد وجود و اعتبار توهم و خیال نفس امری است که پیش ملاحظه و إطلاق و تفهید و بدینا این نفس امری ناقص بنا
و تبارع نفسین ثابت نبود سوال چون زوال و هم جمیع و امان فرض کرده شود وجود و بی واسطه خیالی
چگونه ثابت باشد جواب این وجود و بی واسطه خیالی هم حاصل است که است تا بر زوال هم حاصل گشت
بلکه بعضی حق جل و علا در مرتبه و هم حاصل گشته است و اتفاق پیدا کرد که هتایا زوال و هم خیال نیدر
وجود و بی این هتایا که نیکند که حق سبحانه و تعالی آنرا در مرتبه پس و هم مطلق فرموده است و چون مطلق او
نفس امریت که باشد از زوال و خلل محفوظ است و حضرت حق سبحانه و تعالی چون بر خلق فرمود
است ناجای نفس امری گشته در مرتبه که خلق کرده است هر چند آن مرتبه نفس امری نباشد و مگر هتایا
بود اما مخلوق در مرتبه نفس امریت و اما گفتیم که حضرت حق سبحانه و تعالی آنرا در مرتبه پس و هم مطلق
فرموده است پس شیار در مرتبه یا فرموده است که آن مرتبه را حصولی و نبوتی نیست مگر جیس و هم در
آنکه شده باطنی چیز نامی غیر واقع را نماید و یک چیز را در جز و آنرا آن ده جیس را حصولی نیست

مگر جنس و وجه نفس امر نیز یک چیز موجود نیست و این در غیر آنکه بود است اگر بقدرت کامل خداوندی جل سلطان
 نبات استقرار پیدا کند و داخل تحت رزق و مال محفوظ باشد نفس امری میگردد پس آن در غیر هم بعض
 امر استند و هم نیست لیکن بدو اعتبار اگر قطع نظر از مرتبه حس و وهم کرده شود نیستند و در علم حس و وهم هستند
 قصه نیست که در یکی از بلاد هندستان شعبه بانان پیش سلطانیا شعبه بانانی نموده بودند
 و بین آنها جستم شعبه بانج و شعبه های انبیه نظر آوردند و بنودی بود و اینها را ظاهر ساختند و در میان مجلس و ملک
 و تحت های کلان شدند و بار آوردند و جل مجلس از آن بادستانا دل نمودند و بنوقت آن سلطان
 حاکم کرد که شعبه بانان را بقل رسات جدا کشیده بود که بعد از شعبه اگر شعبه بانان باشند آن
 شعبه به بقدرت خداوندی جل سلطان بهمال خودی ماند و اتفاقا چون آن شعبه بانان را کشند
 آن در شعبه های انبیه بقدرت خداوندی جل سلطان بهمال خود ماند و کشیده آمد که اندر چنانا آن زبان بحال
 خود در دروم از میوه آنها می خوردند آنکه الله عز و جل پس و صورت متنازع فیض حضرت حق سبحانه و
 تعالی که خرد و خارج نفس امر موجودی نیست بقدرت کامل خود کمالات آنها و صفات خود را در پرده صورت کمالات
 مرتبه حس و وجه ظاهر ساخت و بود و وجهی ثبوت خیالی آن کمالات را در خیالی بنیاد جلوه گر کرد و خیالی
 است با بر جمیع آن کمالات در مرتبه حس و وجه ایجاد فرموده تا خود وجهی و ثبوت خیالی پیدا کرد پس بعد
 اشتبا با اعتبار نمود خیالی است لیکن چون حضرت حق سبحانه و تعالی این نمود را استقرار و ثبات که مرتبه
 است و در صفت بنیاد اتفاق مرغی کوشته و معالای بدی باینها مربوط ساخته تا چار و وجهی و ثبوت خیالی
 اشتبا با نفس الامر گشته است و داخل محفوظ شده پس توان گفت که اشتبا در خارج باعتبار نفس الامر هم
 و چون در ظاهر لیکن بدو اعتبار و چنانچه ماکرث حضرت و الدیز گویا این فیقر که از علما و محققین بودند قدس سره فرمودند
 که تاضی بلال الدین الکرکی که از علما مشهور بود از من پرسید که نفس الامر و صحت است یا کثرت اگر و صحت است
 شریعت که بنیادی آن هر کدام متباینه و متضایر است باطل میگردد و اگر نفس الامر کثرت است قول صوفیه که بوجد
 وجود قائل باطل می شود حضرت اینان در جواب او فرمودند که هر دو نفس امریت و توارسان فرمودند
 بنظر فیقر نموده است که در بیان آنچه فرمودند بنظر در بنوقت بخاطر فیقر تر نیستند و تسو بار آورده و الا لامر که است
 پس صوفیه که بوجدت وجود قائل اند محققند و علما کثرت وجود و حاکم نیز حق مناسب احوال صوفیه

و مدت است و بناسب احوال علماء کثرت زیرا که مبنای شرایع بر کثرت است و تقاضای حکام بکثرت مربوط است و دعوت انبیا علیهم الصلوٰت و التسلیمات و تبیین و تفسیر و تزیین اخروی بکثرت متعلق دارد چون حضرت حق سبحانه و تعالی بکلمه فاحشیت ان عرف کثرت را می خواهد ظهور را دوست میدارد و بقا و این مرتبه نیز ضروری است چه ترتیب از مرتبه برتری و محبوب رب العلیه است سلطان فی شان اخدم خودم باید و عظمت و کبر باری او را فاضل و فقار و کسای و کار است معامله و دوست و جوهر چند که تحقیق و کماله کثرت نسبت با و در گناه باز خدا ان عالم را علم حقیقت گویند و این عالم را عالم مجاز اما خود است چونکه محبوب اولیای کثرت است و بقای ابدی است یا اعطاء فرموده است و قدرت را و دایم حکمت آورده و سباب را و برین فعل خود ساخته آن حقیقت که بهر چه شد است و این مجاز متعارف گشته نفعم جواهر چند که تحقیق است و دایره کرامتی از ان نقطه است که محلی را با حقیقت آنجا بهر چه شد است و کثرت است مجاز است و انصاف پسند بودند معنی این قول الخ اخیلیه عبدالمصطفیٰ ذنب بنزد که چون دوست دارد حق سبحانه و تعالی ذنب از وی صادر نشود که او را با حق جل و علا از ان کتاب ذنوب محفوظ اند اگر چه با شریک که ذنوب ایشان صادر شود بخلاف انبیا علیهم الصلوٰت و التسلیمات که از ان قصود اند و از صد و زنب هم از ایشان سکنه و چون ذنب از او صادر نشود و تعیین است که ضرر ذنب هم نخواهد بود پس در صورت عدم صدور ذنب ایضا ضرر ذنب درست است که لا یخفی علی ارباب العلم و نیز تواند بود که مراد از ذنب ذنب سابق باشد که پیش از ظهور بدرجه ولایت صادر شده بود فان الاسلام یحب ما کان قبله و حقیقه الامر عند اله سبحانه و تعالی لا ینقض ان لیسینا او اخطانا و سلام علیکم و علی سائر من اتبع الهدی و التزم متابعت المصطفیٰ علیه علی که الصلوٰت و التسلیمات علی مکتوب **چهارم** بچنان آگاهی معارف و شگای خودی حسام الدین احمد صدر و یافته در بیان آنکه عالم تمام مجالی است و صفات واجب است جل سلطان بخلاف ذات که ممکن از ان دولت بی نصیب است و قیامی بخود و حق و بی الظانی نهشته اند تمامی عرض است بوی از جوهریت نیافتنه و میناسب ذلک الحمد و سلام علی عباده الذین مطیعین و مقدر و ماکرم و از هر چه می رود سخن و دست خوشتر است از زمان غریبه نوشته میشود آسمان فرماید و طریق مراقبه خواص نموده می آید توجه ملین نمایند باید داشت که عالم تمامه مجالی و صفات هر چه صفات واجب است تعالی و تقدس اگر ممکن حیات است مرآت حیات واجب است تعالی و تقدس و اگر علم است مرتبه علم

اوست همانند او که قدرت است هم مرتب قدرت اوست تعالی علی هذا القیاس و ذلت او را تعالی در عالم مظهری
 نیست و مرتب ذلت بلکه ذلت او را تعالی با عالم هیچ مناسبتی نیست و در هیچ چیز کمتر از آن اگر چه آن مناسبت
 در هم بود و آن مناسبت را که در صورت باشد الله تعالی علی هذا القیاس و مناسبت که با عالم مناسبتی هستی دارند و
 مناسبت که صورتی در اینها نیست چنانچه در وجه تعالی علم است و ممکن نیز صورت آن علم ثابت است
 چنانچه اینها قدرت است اینها نیز صورت آن قدرت بخلاف ذلت که ممکن از آن دولت بی نصیب است و قیاس
 بخود و حق وی از ذاتی نیست بلکه ممکن چون بصورتها و صفات او که مخلوق است تمامه عرض است و بی
 از جوهریت نیافته و قیام او ثابت است تعالی و تقدس و ارباب معقول که ممکن را جوهر عرض تقسیم نمود
 از انظار مبنی است و قیام بعضی ممکن یعنی یک چیز ثابت است از قبیل تمام عرض بعضی است از قبیل قیام عرض
 جوهری که فی الحقیقه آن هر دو عرض بذات بود چنانچه قیام دارند تعالی جوهری در میان اینها ثابت نیست قیوم جسمی که
 اوست تعالی و تقدس پس ممکن را فی الحقیقه ذات بود و صفات او قائم بآن ذلت باشند بلکه در وجه ثابت
 تعالی که صفات او تعالی در همین جمیع ممکنات باوقایند و اشارتی که هر یک بذات خود لفظ انما می نمایند انسان
 فی الحقیقه هیچ جهان یکدست است که همه را قیام با اوست اشاره کننده و اندانند هر چند ذلت تعالی را اشاره هیچ
 اشارت نیست و با هیچ چیز تعدیل این معارف غامضه را کون از نظر با معارف توحید و جود خلط نکنند و
 در میان یکدیگر ندانند ارباب توحید و جود خیر یکدست تعالی و تقدس موجودینند و همه صفات او را تعالی نیز همانند
 علی می انگارند و صفات ممکنات را میگویند که وی از وجود با اینها رسیده است الا عیان شمس را که از وجود
 کلام ایشان است و این نیز صفات او را تعالی نیز موجود بود و در اینها اندک چنانچه علم اهل حق فرموده اند
 و ممکنات را که جمالی هما و صفات اوست تعالی نیز جود ایشانات میباید غایت مافی ممکنات را غیر از عرض که
 که قیومی بودند و ندانند و جوهر است که قیام بخود دارد و ممکنات ایشانات می کند و همه را قیام بذات او تعالی
 اینها را سوال این تحقیق معلوم میشود که ذلت ممکن صحت ذلت واجب است تعالی و ممکن با واجب متحد است بل
 شانه این محال است مستلزم قلبی است جواب کوسیم که ذلت ممکن یعنی بابیه و ضعفیت
 او همان امری متعدد و مخصوصه است که محالی هما و صفات واجب تعالی و این عرض را با ذلت
 واجب تعالی و تقدس هیچ عینیتی نیست و هیچ وجهی ندارد که تا قلب حقایق لازم آید پیش ازین نیست

عرض بان ذلالت تعالی و قیوم جمیع شیاو است سبحانه سوال چون اشارت هر یک که بذات خود باطل
 انامی نماید چه بذات و چه تعالی باشد لازم می آید که ذات ممکن یعنی ماهیت و حقیقت او عین ذات خود
 بود تعالی چه اشارت هر یک باطل انامی باشد و حقیقت خودست و این مستلزم قلب حقیقت نیست و بعینه سخن
 ارباب توحید و جوهرست جواب از این اشارت هر کس بلفظ انما هر چند بحقیقت خودست اما حقیقت او چون
 اعراض مجتبه است قابلیت این اشارت ندارد و چه عرض بالاستقلال و بالاصالة قابل اشارت نیست چنانچه
 حقیقت او قبول این اشارت را ندارد چنانچه اشارت را چه بمقام آن حقیقت گشت پس ماهیت ممکن همان
 عرض مجتبه است هر چند اشارت انامی او بواسطه عدم قابلیت حقیقت او را چه بمقام آن گشت است که ذات و چه است
 تعالی و تقدس پس قلب حقیقت زشت و ممکن و چه گشت تعالی و تقدس و در این سخن ارباب تمیز
 شد و چه معلوم است انامی ممکن و چه تعالی جمیع نماید ممکن بحال خود ممکن ماند و بقول سبحانی و انما هو کل
 ممکن بلکه نتواند کرد که صاحب تمیز است سوال قیام ممکن بذات و چه تعالی مستلزم قیام حوادث است بذات او
 تعالی و آن مستلزم جوابات متلاحق قیام حوادث یعنی حلول حوادث است در ذات
 او و تعالی که محال است لیکن قیام اینجا یعنی حلول نیست بلکه معنی ثبوت و تقرر است
 یعنی ثبوت و تقرر ممکن بذات واجب است تعالی سوال چون ممکن بذات و چه است تمامه
 عرض است در محل او را جاریه نبود که قائم با او باشد و آن محل که لازم است ذات و چه نیست
 تعالی و هم چنین منتفع محل او نتواند بود جواب عرض آنست که او را قیام بذات خود نباشد بلکه قائم
 بود و چون ارباب معقول در قیام عرض غیر از معنی حلول نه فهمیده اند اما چه عرض را اشارت
 محل منوره اند بغیر محل ثبوت او را محال دانسته اند و چون قیام را معنی دیگر پیدا شود چنانچه گشت محل کسب
 در کائنات محسوس مشاهده است که قیام جمیع شیا بذات و چه است تعالی پس حلولی و محلی در میان نیست
 ارباب معقول آنرا باور دارند باینکه یک این ان معصوم بدانند نامی نشود و یقین باینکه اینها را بل میگرد
 و این بحث را بنامی وضع کردیم ارباب علم و صاحب سیمیا چنانچه نمایند از جنس مدام غریبه و احوال غمیه
 در صورت هر یک میداند که این مدام را در هر یک عرض خود قیامی نیست بلکه قیام این هر دو بذات صاحب
 علم است و جمیع محل اینها را ثابت نیست و نیز میداند که درین قیام شایسته حالتی نیست بلکه ثابت

و تقریر اینها بذات صاحب علم است بی توهم حلول و در سخن فیه نیز همین تصور است چه حضرت حق سبحانی
 وقتی اینها را در مرتبه حسن و در هم خلوق فرموده و اتفاق و حکام در وضع اینها مراعات نمود و مساوات
 و تنجیم و تعذیب سرمدی باینها مربوط ساخت پس اینها را قیامی نمود نیست بلکه قایم بذات حق
 سبحانی بی شائبه حلول و بی غلظه حال و بی ثبوت یک صورت کوه یا صورت آسمان که در آئینه ظاهر شود و اینها
 باید که آن صور را حسب واسطه جواهر رنگارنگ و آن تا نیل را جواهر رنگاشته قایم نمود و اندو اگر فرضاً شخصی

آن صور را عرض اندو قایم بغیر تصور نماید و بعلت عرضیه طالب محال آید بود و بی محال ثبوت
 آنها را محال دانستن شخص نیز سفیه است که به نقیص مردم نگار بدست خود میثاقین دارد و بدیهه است
 که آن صور اصلاً محال ثابت نیست بلکه اعتباری محال ندارد همچنین نزد اباب کشف و شبهه تمام کمالات
 در ملک آن صورند و پیش از اینها نیستند غایب مافی الاباب حضرت حق سبحانی آن صور و ثبوت
 را بصفت کامل خود بخوبی اتفاق و حکام داده است که از فعل مصون اند و از زوال محفوظ و معارضه نمی

آید باینها مربوط است که امر غیر متشکلی نظام کلامی معتزله است حکم بدین سخن غیر عالم را
 مجموع اعراف و نسبت است و از جمله خالی انگاشته بی آن که کذب قد یصدق چون اوار و توفیق
 قیام این اعراف را بذات و حسب الوجود جل سلطانند نسبت مورد معنی و تنجیم عقلانگشته است چه
 عرض ملا قیام بغیر چاه بود و بود و جوهر قابل نیست تا قیام را با پوسته سازند و از صوفیه صاحب
 فتوحات مگر عالم را اعراف مجتبه در معین واحد نسبت و معین واحد را عبارت از ذات احدیت است

جل سلطانند لیکن بعد قیام این اعراف در دوزان حکم کرده است و گفته عالم در هر آنی
 بعدم میرود و شکل بوجود می آید و نزد فقیر این مسئله مشهود نیست و وجودی بنیاید و جوهری
 را باین تحقیق این بحث نموده است ساک را در تو سوا حال پیش از آنکه ماسوی از نظر و معلقا مقرر کرده و آری بنیاید
 بیند که عالم معدوم گشته است و آن ثانی می یابد که عالم موجود است و آن ثالث باز معدوم می یابد و در آن عالم موجود
 انگار و اما که بنیاید مطلق شرف گردد و همیشه ماسوی را معدوم یابد این زمان در مشهود و عالم سحر العدم است و همچنین
 چنین در توسط سه حصول قیام و جمع بلام کاهی عالم بنظر میرسد و کاهی خفی میگردد و از اینها جزای خود
 اشکال نیز میگوید و اینها را در عالم قیام کامل می باشد و تنها و قیام عالم بنظر خود را نداده و عالم را سحر الوجود خواند است

پس این محاله راجح بشود سالک گشت نه بوجود عالم که وجود او همیشه بر یکو تیره است اگر توبه است در
شهرود است و بعد بجا آید اللهم الصواب و حکم بعد بقا اعین در دوران که بعضی از محکمین گفته اند
مداخل است و ثبوت نه بر سببه و ادله که بر عدم نفاسی او و چون آورده اند تا تمام اندازن معارف خاصه یا
سببش را که اثر این آغازی است نهات فرموده فضل از این که شوق کن و لغات فرایند چون در فیه کس
بود که کدام از این را ثابت علییه نوشته اند و گفتند این معارف ننوده آمد و اسلام علیکم و علی من اتبع
کتاب **چهارم** و هشتم مولانا حمید بخالی صدر ورافیه در فضائل کلمه طیبه که مستحسن طریقت و حقیقت
و شریعت است و در بیان آنکه کمال است ولایت را و جنب کمالات نبوت هیچ مقداری نیست و ولایت را
از شریعت چاره نیست و همیشه نسبت بر کلف است و باطن گرفتاران معامله لاله الاله محمد رسول الله علیه
طیبتمین طریقت و حقیقت و شریعت است تا زمانی که سالک در مقام نفی نیست در مقام طریقت است چون
از نفی تمام غرض شود و جمیع ماسوی از نظر منتفی گردد و در طریقت را تمام کرده باشد و در مقام نماز رسیده بود
و چون بعد از نفی و مقام اثبات آید و از سلوک بحد پنجم ولایت صادق می آید و نفس از امارگی
با غلبان می گرداید و مگر در پس کمالات ولایات مربوط به جز و اول انیکلمه طیب گشت که کفر
و اثبات است باقی ماند خبر و ویم این کلمه مقدسه که ثبت رسان خاتم الرسل است علیه علی آله وعلیهم صلوات
و تسلیات این جز و اخیر محصل و مکمل شریعت است آنچه در ابتدا و وسطان شریعت حاصل شده بود
صورت شریعت بود که در سوم او بود و حصول حقیقت شریعت درین موطن است که بعد از حصول درجه اول
حصول می پیوندد و کمالات نبوت که مکمل تا بیان راجع به نیست و در آخر انبیا علیهم صلوات است
و اثبات حاصل میگردد و نیز درین موطن است طریقت و حقیقت که محصلان ولایت اند که با شریعت
از برای تحصیل حقیقت شریعت و تحصیل کمالات نبوت ولایت را همچون طبقات باید دانست و شریعت
را همچون صله در طریقت گویند تا زایل نباشد حقیقت است و در حقیقت از ایل نباشد حکمیه تا
بعد از اظهارت کاملش این امتیاز حکام شرعی گردد و قابلیت اداء نمازی که نهایت مرتب تربیت
و ستون دین است و سرچشمه من است باید که جز و اخیر این کلمه مقدسه را در یابی با فهم یکبار که خبر و اهل
و جنب آن نظره می نمود و کمالات ولایت را و جنب کمالات نبوت را هیچ مقداری نیست و در

در جنب آفتاب می بود سبحان هندوئی از پنج پینی ولایت را از نبوت افضل و پسته اند و نسبت
 را که اب باب است پسته انگاشته چه که نظرش ان مقصود بر صورت شریعت است و از مضمر جز پسته
 پسته نیارده اند و نبوت را به علت توجیه مخلوق قاصر انگاشته اند و این توجیه را در رنگ توجیه عوام فهم
 و پسته ولایت را که توجیه حق دارد جل و علا بر آن توجیه ترجیح داده اند و ولایت را افضل از نبوت گفته
 میزند که در کمالات نبوت نیز در وقت عرفی روح حق است سبحانه چنانچه در مرتبه ولایت بلکه در مرتبه
 ولایت صورت آن کمالات عروبی است که در مقام نبوت حاصل است چنانچه از آن ذکر خواهد یافت
 و در وقت نزول نبوت در رنگ ولایت روح مخلوق است اینقدر فرقی است که در ولایت بظاهر توجیه
 مخلوق است و باطن بحق است سبحانه و در نزول نبوت بظاهر و باطن توجیه مخلوق است و بدلیل
 ایشان را بحق جل شانه دعوت ینماید و این نزول اتم و اکمل است از نزول ولایت چنانچه در کتب
 و رسال تحقیق آن نموده است و این توجیه ایشان مخلوق نه در رنگ توجیه عوام است چنانچه که آن برود
 اند بلکه توجیه عوام مخلوق از چنانچه که نفسی ایشان است که با سوسی دارند و توجیه نفس خواص بخلق نه بواسطه
 گرفتاری است با سوسی چه این بزرگواران گرفتاری با سوسی را در اول قدم و دفع نموده اند و گرفتاری
 بخالق خلق جل سلطان سبحانی آن کر نیده بلکه توجیه مخلوق این بزرگواران را برای بهت و ارشاد است تا
 بخالق خلق جل سلطان ایشان را در نبوتی فرمایند و بمراضی مولای ایشان تعالی و تقدس ولایت
 نمایند و شک نیست که این قسم توجیه مخلوق که مقصود از آن تخلص ایشان است از رقیب ماسوی فاضله تر
 از آن توجیه که بقیس خود بحق نماید جل و علا شایسته بنکر الهی جل سلطان شتغال دارد و دین ایشان
 با بنیادی پیداشد که پیش راه او چاه است که اگر قدم دیگر بر دارد در چاه رود و در مضورت
 آن شخص را ذکر گفتن بهتر است یا بنیاد را از چاه خلاص کردن بهتر شک نیست که تخلص با بنیاد
 بهتر است از ذکر گفتن او چه او تعالی غنی است از او و از ذکر او و با بنیاد بهت
 محتاج که دفع ضرر از وی ضرورت علی الخصوص که این تخلص امور شود این نشان
 تخلص او هم ذکر است که امثال امر است در ذکر او را یک حق است که حق مولا شایسته جل
 و در تخلص که با واقع شود اداسی و وقع است حق عبد حق مولی متالی بلکه نزدیک

است که اگر گفتن در آن وقت فعل فزوب نموده آید چه همه وقت ذکر گفتن مستحسن نیست و بعضی اوقات
 ذکر گفتن مستحسن است و در ایام مهی و در اوقات مکروه روزه نماز و آتش و نماز ناکنداردن از روزه
 و آتش و از نماز گذاردن بهتر است باید دانست که ذکر عبارت از طریقه غفلت است بهر وجهی میسر شود
 نه آنکه ذکر مقصود بر تکرار کلمه نفس و اثبات است یا کلمه را رسم و تکرار چنانچه گمان برده میشود پس آنچه
 از امثال او امر و انهما از نوازش می شود آید همه داخل ذکر است بیغ و شری با رعایت حدود و شرح
 ذکر است و همچنین انحاء و طلاق باین مراعات ذکر صحیحین مباشرت این امور با رعایت مذکوره
 از مرفاهیهی جل سلطانة تعصب عین مباشرت این امور است پس غفلت را گنجایش نباشد لیکن ذکر
 که با هم صفت مذکوره واقع شود هر دو آنرا نیست و محبت بخش مذکور است و قریب الایصال است مذکور بخلاف
 ذکر که با مثال او امر و انهما از نوازی واقع شود که ازین صفتا قلیل نصیب هر چند ازین صفات بعضی افراد
 که ذکرشان با مثال او امر و انهما از نوازی غیر عینه مستحب است بیل لذت یافته شود و حضرت خواجہ نقشبند میفرمودند
 قدس سره که حضرت مولانا زین الدین تاباوی قدس سره از اهل علم جدا رسید مستحل سلطانة و ایضا ذکر می که بهم
 بوصفۀ واقع شود و وسیله است مذکور می را که مراعات حدود و غیره حاصل شود و هر که در جمیع امور مراعات نمودن
 بی محبت تمام بنا صبر میسر نیست و این محبت تمام مربوط بذکر اسم صفت است لغالی پس آن ذکر را باید دانست
 این ذکر مشرف گردد و معالفاست و دیگر است اینها نیز ^{و سیال الله یجعلنی من ریح} سخن روییم و گوئیم که در این محال
 سگانه طریقه و حقیقت و شریعت معالفاست و دیگر است و کار و بار دیگران توان گفت که این معالفاست و در میان
 معالفاست پس معالفاست و بعد از آن آنچه در مرتبه حقیقت حاصل شده بود با ثبات تعلق و شش صورت این معالفاست
 و این معالفاست آن صورت است در سنگ صورت شریعت که در ابتدا بر تبه عوام مجصول پیوسته بود و بعد
 از حصول طریقت و حقیقت ^{حقیقت} انصورت میسر میکرد و خیال باید که در معالفاست که صورت و حقیقت باشد
 و مقدّمه و ولایت بود و در گفتن چگونه در آید و در میان چگونه نگیرد و اگر فرض بیاوریم کرده شود که در باید چه
 در باید این معالفاست و در ابتدا ولی العزم است علیهم الصلوات و علیهم السلام و التعمیات و البرکات که نصیب اقل قلیل
 هرگاه اصول و در میان قلیل باشند و در میان اقل خواهند بود و سوال ازین معاف لغز می آید که بعضی معاف
 معاف قدیم از شریعت بیرون می نهند و با او شریعت عروج می نماید جواب شریعتی است که در میان معالفاست

مع
 شرط درین مع

باطن متعلق است ظاهر جنبه ربیعت مکتف است و باطن که قدامت سالک چون این نشاء را در اصل
 باطن ملازم حال ظاهر و عظیم است و در فیهات باطن مربوط با همان شریعت است که بغیر تعلق در بر
 همه وقت درین نشاء ظاهر و باطن ملازم شریعت هاله نمید کارها هر عمل بشیریت است و نصیب باطن
 نتایج و ثمرات بشیریت امم مبهم کلمات از او عمل جمیع مقامات کثرت نتایج و ثمرات شریعت مقتضای
 ن از خودی نیست کلمات اغردی و صفات صمدی نیز از ثمرات نتایج شریعت است پس شریعت
 مجبور طیبه آمد که درین نشاء و در آن نشاء از ثمرات و ثواب آن عالم منتظم است و جلالان نوید از آنجا
 ما خود است سوال این میان لازم آید که کلمات نبوت نیز باطن بطن است بجهان و ظاهر بخلق
 و خود و مکاتبات در سایل خود نوشته و بالا نیز گذشته است در مقام نبوت که محل دعوت است تمام و
 بخلق است وجه توفیق حبیب جواب ان معامله بروج تعلق دارد و مقام دعوت مربوط بهبوط است
 پس در قوت عروج باطن بطن است بجهان و ظاهر بخلق تا بوقتی شریعت غلادای حقوق آنها
 نماید و در وقت بهبوط تمام بخلق متوجه باشد و بکلیت خود بخلق را بطن جل و کافرا نماید نشاء
 و تحقیق این مقام است که توصیف بخلق عین توجه بطن است بجهان و بخلق و لافتم چه جلاله این معنی که ممکن است
 و جهت سبحانه یا مرتب و جهت تعالی ممکن است بجهان یا را که عین و جهت تعالی و تقدس است یا
 قابل مراتب او تعالی تواند بود بلکه توان گفت که جهت تعالی و تقدس مرتب است و جهت یا مرتب است
 تعالی چنان متوجه میشود که صورت استیلا در مرتب صورت حلولی و سرمانی نیست هم چنین این است یا در مرتب
 و جهت تعالی حلول و سرمانی نه چگونه حلول مقصود شود که در مرتب مرتب صورت را وجودی نیست وجود و صورت
 توهم و تخیل است پس آنجا که مرتب است صورت است و آنجا که صورت مرتب را از آنها نیز از ان عکس از آنجا که صورت را
 بیش از این و خیالی نبوتی نیست غیر تحقیق و بی فوی زنگار مکان دارند و مرتبه توهم دارند و اگر زمان دارند و مرتبه
 تخیل دارند لیکن این تودی و جنبه باطن یعنی خداوندی جل سلطان و فضل و عظمت و ابر عت زوال خطوط و مالک
 ادبی اینها مربوط است و عذاب و ثواب صمدی بالان متوجه بدانست که در مرتب صورت ملحوظ
 اولاً صورت و الصفات ثانی از برای شهسو و مراتب در کار است و در مراتب واجب تعالی ملحوظ و اولاً
 همان مراتب و الصفات ثانی از برای شهسو و مراتب در کار است و در مراتب واجب تعالی ملحوظ و اولاً

این صورت
 در مرتب صورت

احکام و آثار مرتبه که مرتب طولانی است مثلاً صورتی طولانی ظاهر میشود و برای طول مرتب
 میگردد و در همین اگر مرتب صغیر است آن صغیر در برای صورت ظاهر میگردد و بخلاف مراتب ذوات
 واجب تعالی که ششایم برای احکام و آثار او می تواند شد چه در مرتبه علایا و چه حکمی و در مرتبه
 بلکه جمیع نسبت انجا معلوم است ششایم اگر ابراهیم باشد چه چیز و نماینداری در مرتب منزل که موطن ثبوت
 اوست و صفات است که ششایم برای صورتی احکام و اجبی هستند گنجایش دارد چه سم و بصیر و علم و قدرت
 مثلاً که در ایامی ششایم ظاهر اند صورتی سم و بصیر و علم و قدرت مرتبه وجودی که مراتب آن ششایم است اینها
 احکام مرتب است اند که در مرتبه ششایم ظاهر اند و اگر ششایم اند و اگر گنیم که در مرتب واجب ششایم مخلوق و اولاد
 همان مرتب و اتفاقات انانی از برای ششایم و ششایم که کالصور اند و در آن مرتب در یک مرتب حال ابتلا و
 است که صورتی در آمده اند بعد از آنکه از نظر تمام موقوف شده بودند و چون معامله جرح با خرید
 و بیرون ششایم در و در از و اقامه شود و استقرار در مرکز دایره امکان میسر گردد و ناچار ششایم و غیب
 مبدل خواهد شد و ایمان شهودی ایمان غیبی خواهد شد تا آنکه معامله دعوت تمام شود
 و ندای الرحیل در زمانه غیب نخواهد ماند و جز شهود نخواهد بود و اما این شهود و اقامه
 و کمال خواهد بود از ان شهود و یکدیگر قبیل رجوع حاصل شده بود چه شهودی که با خیرت تعلق
 دارد و کمال است از ان شهودی که بدینا متعلق است **و** بنیالارباب الهییم بنیها **و** و لعل شوق
 اسکین مایه تجر **و** باید داشت که از تحقیق سابق لا محاله گشت که صورتی که در مرتب بینا و غیره غیب شهودی
 نیست مرتب بر صفت تجر و شهود است از حصول آن صورت این صورت را توان گفت که در قرب
 است و نیز توان گفت که آنکه محیط آن صورت و با تصور است این قربت و احاطه معیت است از قبیل
 قرب و احاطه بهم و بعضی بلکه انجا قرب و احاطه است که عقل و تصور بر آن عاجز است و در اولی که قیاس
 این صورت قرب و معیت و احاطه ثابت بود و کیفیت این معلوم نبود و سلسله الایمان همین است و در
 حضرت خاتم النبیین با عالم است و هم چنین احاطه و معیت او تعالی معلوم الانیت است و در جمیع کیفیات
 از یک لایه که در محیط است و با عالم است اما کیفیت قرب احاطه معیت او تعالی ندانیم که معیت چنین صفات
 از صفات انبیا است و از است امکان و صورتی علاوه بر حدی نظری و ششایم اند و در عالم مجاز که تصور جزی نیست

آورده است و این صفت و صورت ایامی فرموده تا بنیان بنیاد او قالی از عجزانی بی حقیقت بر نهاده است
 یعنی گزیند و اسلام علی من تبع الهدی مکتوب چهل و هفتم خواجه محمد قاسم بخشی صدور یافته در
 و تیب بسم الله الرحمن الرحیم بعد حمد و صلوة و تبلیغ الدعوات میرزا سید ساجی احمد و ائمه که از کلام آن انوری
 حرارت طلب نهوم میشود و وی از جمیع می آید و اما که این دولت از قرب صحبت است که فریاد می آید
 شمارا نگذشت که کینه صحبت دارند مجموع ایام صحبت شما معلوم نیست که یک عشره کشید یا شاید از شما شرم
 بایش که جل طهارت که از انرا گرام برای خدا عزوجل انتخاب می کند و از تعلقات شتی خود را جمع نماید
 بر شما دست شده است و در و جدان خود دریافتگی که این صحبت به اناربعیات مجاهد است و شکر
 ازین صحبت که فریاد می آید و وی از انرا زنده بود و شریف است اما چه فائده که از وقت بی بهره
 نیاید و است که این صحبت است و رنگ طفلان از جوهر نفس بخیر ریزه های خیل آید که
 بوقت صبح شود همچو روز معلوم است که با که با خوش عشق و شیب بخور و حال هم بهیم زنده است و فکر
 اصل بایند و همه این صحبت اباب جمیع است و اگر این دولت میسر شود اوقات خود را بگذراند که الهی جل شان
 که خود را صاحب دولت است مشغول باید و شت و هر چه منافی ذکر است الا ان چنین بایند و خود در جل حضرت
 شرعی نیکو ایضا باید فرمود و بسیار باید بگذراند و نایز خوقت جماعت الزام نمایند و در قتل ارکان
 مرعی دارند و محافظت نمایند که ناز و اوقات سحر و اید و یا در بنا اتم نام و ناز و حضرت انک علی کشی قدیر
 مکتوب چهل و هشتم خواجه محمد طاب بخشی صدور یافته در ترغیب نمودن بتمام رضا بسم
 الرحمن الرحیم بعد حمد و صلوة علی عباده الیقین مطلق خواجه محمد طاب همواره خوانان مطلوب بشند خیر و
 قرة العین محمودی نوشته بودند ان الله و ان الله را صبحی برادر عزیز حضرت حق سبحانه و تعالی ترو مومنان
 از هر چه عزیز تر و محبوب تر است چه اموال و چه نفس و احیاء و امانت فعل است تعالی که دیگر برادر وی
 فعل نیست پس ناچار فعل او قالی نیز عزیز تر و محبوب تر خواهد بود و جای است که محبان از فعل محبوب
 لذت بگیرند و عیش نمایند بصبر چه دلائل کند که با می بگر است دارد و مقام رضا خندان از رغبت و سرور
 خبر می یاب اما مرتبه انرا از امری دیگر است عشق آن شعله است که چون بر فروخت به هر چه غیر مشغول
 بوقی حلیه سخت و نیم لایق خبر می آید و دیگر ازین پس که پس لاجه مانده مانده باقی حلیه است و شایسته ای خوش

میرزا ساجی

شکر است سوزفت ذوالسلام علی استیعدهم کتب چهل و پنجم بخواجه گدا صد و یازده در بیان انبیا
 ماسوی گام اول این طریق است معی که اندک ازین کوتاهی نشود و خنده لعل علی نبیند و علی علیه السلام
 نصیحتی که با خودی خواهد نمود که انود می آید بفرموده تعالی که ای محمد بعد از این حکام نهی دوم ذکر الهی است
 بزرگوار و اگر فتنه اندازد که ذکر و تفکر استیلا بد که غیر مذکور را در این گنار دو خلق علمی حبیبی را از ماسوی گدا
 زایل گرداند این زمان غلبه انسان از اسوا حاصل گردد و از دیدنش غیر خارج شود که اگر تکلف و تحمل
 اشتیاق با وی یابد و بنده را نکند نشناسد و همواره ستمک و غرق مطلوب بود چون معامله نامانجا کند
 گام دومین راه زنده شدنی است که نماند که گام هم کوتاهی کن و بدید و پیش غیر گرفتار نماند
 کسی نوزق و سعادت در میان انگنده اندکس به میدان درستی آید سواران را چه شد و بظاهر لغات
 شما کم بینا یا با حق تعلق خود را با باب تعلق محسوس میدان را از رضی البصر را استحقاق نظر مسدود
 و اسلام مکتوب پنجاهم بمنزله شمس العین صدور یافته در بیان شریعت را صورت است و تفسیر
 در بیان اندک از ابتدا تا انتها از شریعت چاره بود و در بیان تمکین قلب عبادان نفس اعتدال انجری
 قابل که در تیره نبوت و ایمان مناسب فکال محمد بعد سلام علی عباد اله الذین صدق شریعت را صورت است
 و حقیقت صورت شریعت عبارت از ایمان حکام شریعت است بعد از ایمان با الله و رسول و با جاد و غن
 سبحانه با وجود ناعت نفس الهیه و با وجود کسب و طغیان و انکار که در حلیت او موجد است
 موطن اگر ایمان نیست و اگر نماند است صورت و اگر روزه است صورت روزه و عمل با تقوا
 سایر الاحکام شریعتی که بر آن تفسیر کرده وجود این است و مشارالیه بر فرد و قبول انما هم است بر کفر
 و انکار خود است حقیقه ایمان و حقیقت اعمال صاحب چگونه تصور شود رحمت خداوندی است چنانچه که
 بحر صورت را قبول فرموده بشارت بدخل جنت که محل غنای مست تعالی نموده است هم چنان است
 تعالی که در نفس ایمان بقید یق قلب کفایت فرموده است و با ذعان نفس تکلیف نموده بل جنت را هم
 صورت است و هم حقیقت هم باب صوت از صورت جنت محفوظ خواهند شد و باب حقیقت از حقیقت جنت
 صورت و باب حقیقه از یک فاکه جنت تناول نماید صورت انسان لذتی یابد و صفا حقیقت لذتی دیگر از طبع
 مطهر است اما کمترین آن سرور علیه علی الصلوات و السلام در یک جنت باشند و از یک فاکه تناول فرمایند

خود ایشان نگشته علی هذا القیاس سایر الاجزاء و در مقام کمالات نبوت اجزاء را قالب نیز باعتبار آمده است
 و از افراط و تفریط باز نگشته از اینجا تا نزد آنچه مشهور و فرموده علیه و علی اگر بصلاوات و سلام اهل
 شیطان و چنانچه در افاق است و الفسق است نیز و آن جزو داری است که مدعی خیریت خود است و خواه
 تکبر و ترغیب خود که بدترین صفات رفیلیه است و اسلام او کنایه از دفع این ارفول و ذایل است پس کمالات
 نبوت هم ممکن قلب است و هم طینان نفس و هم اعتدال اجزاء را قالب در ولایت همین ممکن قلب است و بعد
 اللّٰه و المتّی اطمینان نفس از آنکه گفته بعد اللّٰه و المتّی اطمینان نفس را که اطمینان مرفس ابر معکال و
 به تکلف بعد از اعتدال اجزاء را قالب است لهذا را باب ولایت بوسط عدم اعتدال اجزاء را قالب
 رجوع مطمنه را بصفت است برت مجوز نموده اند چنانچه بالا گذشت و طینان که بعد از اعتدال اجزاء را
 قالب نفس را حاصل میگرد و در رجوع بصفت رفیلیه پاک و سبب است پس اختلاف رجوع آن سبب اختلاف
 مقامات نفس بر م + + و انظار است هر یکی از مقام خود خبر داده است و از یافت خود سخن مانده
 سوال هر گاه اجزاء را قالب نیز بعد اعتدال آید و از طینان و سر گشته باز مانند جها و باینها چه صورت دارد
 و در رنگ نفس مطمنه جها و اینها نیز بر تفرع گرد و جواب فرق است در میان مطمنه و این اجزاء چه مطمنه و جها
 استهلاک و ختم کمال است و ملحق به عالم امر است که بکمال استهلاک و سکر متصف است و این اجزاء بوسط
 امتیان حکام شرعی که بنای آن بر صحو است مناسب است به استهلاک و سکر ندارند و در استهلاک گنجایش غفلت
 نیست و آنکه دارد بوسط بعضی مصالح و منافع اگر بعضی امور صورت مخالفت نماید گنجایش دارد
 امید است که این مخالفه بفضل خداوندی جل سلطان از ترک استجاب بالانزو و از ارتکاب کسرت
 تنزه یابان تر فرود نیاید پس جها و در مرتبه قالب وجود اعتدال اجزاء او تصور شود و در مطمنه
 جها و مجوز باشد تحقیق این بحث در جلد کتوبات اول در مکتوب بیان طریق که باسم فرزندی عظمی
 مرحوم نوشته شده است تفصیل ندارد یافته است اگر خفای مانده باشد انجا رجوع نمایند و اگر
 بمحض فضل خداوندی جل سلطان کمالات نبوت که نتایج و ثمرات حقیقت شریعت اند نیز انجام رسند
 و ترقیات آنجا منوط با محال نباشد مانند دران موطن بمحض فضل خداوندی و احسان حضرت
 رحمان است جل سلطان و انجا اثر نیست و علم و عمل را آنجا حکم نه فضل و فضل و کرم و کرم است

نفس از طینان مطمنه

این مقام نسبت بمقامات سابق بس عالی است و مستقام دارد و نورانیستی دارد و در سابق انحراف
 از ان نبوت این مقام باصالت مخصوص انبیا اولی العزم است علیهم الصلوات و التسلیمات و تسمیت هر کس
 بنوازد و بر او رشت هر کرا مشرف سازند با کرم کارها و شوارز نیست: اینجا که غلط کنند و نگویند که
 موطن از صورت و حقیقت شریعت استقام حاصل میگردد و احتیاج باتباع حکام شرعی بنما نذر انحراف است
 اصل نیگار است و بنیاد این معامله است و درخت هر چند بالا رود و در سفر از گرد و دیوار هر چند بلند
 و کوشکهای عالی بروی راست شود از اصل و بنیاد کسنگی نباشند و احتیاجی ذاتی از ایشان نماند
 مگر در مثلاً خانه علوم هر چند رفعت پیدا کند و از پستی و درخت و در از خانه سفل و را چاره نبود و احتیاج
 او از سفل هرگز زایل نشود اگر فرضاً در خانه سفل غلطی راه یابد آن غلطی در خانه علویز تاخیر خواهد
 نمود و زوال غلطی بزدل علویز بدرسانید پس شریعت همه وقت و همه حال در کار است و با بجان
 احکام آن هر کس محتاج و چون بنسایت خداوندی جل شاناه معالما ازین موطن نیز بالا رود و کار از
 افضل به مجتهد آید مقامی پیش خواهد آمد بس عالی که بالا صلا مخصوص بنجام الرسل است علیه و علیهم
 علی الیکم الصلوات و التسلیمات و التحيات و البرکات و تسمیت و وراثت تا کار باین دولت مشرف سازند
 آن کوشک عالی که از ناسیت رفعت بنظر نیک می در آید حضرت صدیق را در اینجا بطریق وراثت تا نماند
 داخل می یابد و حضرت فاروق نیز باین دولت مهند است و از امهات المؤمنین حضرت خدیجه و حضرت
 صدیق را بان سرور علیه و علی آل و صحابه الصلوة و السلام ملاقه از وراج آنجا نیز می بیند و الامر الی الله
 مکتوب پنجاه و یکم **خواجسته محمد صدیق صدر** و یافته احمد علیه و سلام علی عیاده و الذین صطفی الله
 ایها الاخ الصديق ان کلامه سبحانه مع البشر قد کون شفاها و ذلک الافراد من الانبیا علیهم الصلوات و التسلیمات
 و قد کون ذلک بعض الکلم من متابعهم بالتبیه و الوراثة الفیفاء و اذا کثر هذا القوم من الکلام مع واحد من
 سخی محمد تا که کان امیر المؤمنین عمر رضی الله تعالی عنه و غیره الا الهام و غیره الاتفاقی الروع و غیر الکلام الذ
 مع الملک انما یحاطب بهذا الکلام الانسان الکامل یحاج الی المعنی الامر و الخلق و الروح و النفس و العقل و الحیا
 و المدخضین بر حمت من نشاء و ولد و و افضل النظم و لا یلزم من کون الکلام شفاها ان یتکون الکلام من الالسا
 کما ان کون السمع ضعیف البصر لا یجمل ششان انوار کما قال علی الی الصلوات و التسلیمات فی جواب ال

مجلسه الهی بجا نهد بهر یار و دوستی حسین حساس نکند محب کجا و مستند اگر انگار ز مستندی و در قیاس
باید که از اتیان حسته منقل و شمرنده بود بهر محبت و سستی و چون و مقصور و اعمال می باشد
افزاید بقول مراد بودی نماید که این دید پیدا شود و واجب ندید و در خط انشا و الا ان البشار
ربی شیا و جمعی را که این دید مقصور اعمال بود کمال میسر گیرد و چنان می انگارند که کاتب میمن و مطلق و یکا
است و حسنی نیست که در کتابت او در آید و کاتب شمال همیشه در کاست که بهر چه و سواست و چون
عارف نام این سرحد میسر و عمل بلوغ عمل **س** فکرم انجیا رسید بر شکست و السلام علی من تبع الهدی و کتاب
پنجگاه و چهارم رسید شاه محمد صدور یافته در بیان انکسار تا بقول سرور علیه الصلوة و السلام مراتب و
درجات دارد و آن هفت درجه است و بیان تفصیل آن محمد و سلام علی عباده الذین اصطفی و تا بقول سرور علیه
علی الصلوة و السلام که سرای سعادت و مینه و مغرب است درجات و مراتب دارد و درجه اولی و دوم
اهل اسلام است از اتیان حکام مشرعه و متابعت سنت سنی بعد از تقیای قلب پیش از اطمینان نفس
درجه ولایت مربوط است و علمای ظاهر و دعا و وزنا و که عامل شان باطمینان نفس میسر است و مرتبه دین
درجه متابعت مشرکین و در حصول صورت اتباع برانند و چون نفس درین مقام از کفر و انکار خود سرگردان
لا حرم این درجه مخصوص صورت متابعت شدن این صورت متابعت در رنگ حقیقت متابعت حب نظام و کفر
آخرت است و نیمی از عذاب نار است و بیشتر و دخول جنت از کمال کرم انکار نفس اعتبار ناخونده مصدق قلب
کفایت فرموده است و درجات را مربوط بان تصدیق ساخته **س** می توانی که بی شک مرا حسن قبول کنی و در
ساخته فطره بارانی را به درجه دوم از متابعت اتباع اقوال و اعمال و دست علیه علی الصلوة و السلام که با
تعلق دارد از تنهیر با خلاف و دفع ذائل صفات و از ازاله امراض باطنیه علی **س** متوجه که مقام طریقت است
اندر این درجه اتباع مخصوص را باب سلوک است مطلقه و فیه از شیخ مقتدا افزوده بودی و عباد
سیرالی اندر اطمینان میسر و درجه سوم از متابعت اتباع اعمال و اذواق و کفر چنان سر در دست علیه علی الصلوة
و السلام که مقام این درجه اتباع مخصوص را باب سلوک است **س** ولایت خاصه تعلق دارد و این درجه مخصوص را باب
ولایت است که غرض سالک باشد یا سالک مجذوب چون مرتبه ولایت انجام رسید نفس مطهر گشت و اطمینان
باز ماند و از انکار اقوال و کفر با سماع آمد و این درجه و متابعت کی حقیقت متابعت بود و اگر باز از انکار و تنهیر

درجه اولی و دوم

درجه اولی و دوم

مشابهت جای آورد و اگر صدمت بود حکمت و اگر نگرانی بود عین مظهر است و علی بن القیاس را بیان جمیع احکام
 شرعی حقیقه + + + اتمام کامل است سوال حقیقت نماز در روز یکشنبه است نماز در روز جمعه
 افعال مخصوصه است اگر آن افعال چنانچه فرموده است ادا یا بدقیقت ادا یا قیام باشد صورت چه بود و حقیقت
 در ای آن چه باشد و قلب بتدی چون نفس را به دارد که بالذات منکر احکام سماویست ایسان حکام شرعی را و دیگر
 باعتبار صورت است و نهی را چون نفس مطهره گشته است و برضای و رغبت قبول احکام شرعی نموده ایسان احکام را و
 باعتبار حقیقت است مثلاً منافق و مسلم و ادا نماز نمیند منافق چون انکار را باطن ندارد و صورت نماز بجای آورد
 و مسلم بواسطه انقیاد و باطن بحقیقت نماز بجای است پس صورت و حقیقت باعتبار انکار را و اقرار را باطن است پس
 در وجه چهارم در وجه است از متابعت و در وجه اولی صورت این متابعت بوده و اینجا حقیقت اتباع است این وجه
 چهارم از اتباع مخصوص چهارم رتبه است شکر الله تعالی میهم که بر از اطمینان نفس بدولت متابعت نماز را
 اولیا و الله را قدس الله تعالی را اسرار بهم به چنانچه می از اطمینان نفس بدولت متابعت نماز را اما کمال اطمینان
 من نفس را بحقیقت کلمات ثبوت حاصل است که علماء رتبه این بواسطه کمال اطمینان نفس بحقیقت شرعی که حقیقتاً
 است متحقق باشند و دیگران چون این کمال ندارند گاهی بصورت شریعت متسلل اند و گاهی بحقیقت شریعت
 متحقق علامتی از برای علمای رتبه بیان کنم تا با هر دانی و دعای سوخته نماید و اماره خود بواسطه نماز
 علم را بخ کسی است که او را از تاویل تشابهات کتاب و سنت نصیب است و از اسرار صرف
 او را که سور قرآنی بهره دارد تا ویل تشابهات از جمله اسرار مضمونه است خیال نمی که در رنگ تا ویل
 بعد است و تا ویل وجه نبات که آن ناشی از علم ظاهر است با سراج را ندارد و صاحب این اسرار نیز اندر علم
 اهلوت و الهیات و این سولات اشارات معالمت ایشان است و تبعیت و درایت این بزرگواران که از این
 دولت مطلق است از موصول این وجه تا به که منوط اطمینان نفس است و وصول حقیقت متابعت صاحب شریعت
 است علیه و علی الهی و السلام که است که توسط قیام و اقبالی توکل سلوک و بعد به مسیر که دو و نوازند
 که از جهال و معاجید و از تجلیات و ظهورات هیچ در میان نباشد و این دولت تقدیر و دیگران را
 ولایت باین دولت رسیدن اولیست از آنکه بر راه دیگر برسد و آن راه دیگر بزم این فقیر است از متابعت
 سخت سینه است حل صاحبها اهلوت و السلام و التعمیر و اعتناء بزم در هم در هم است نماز و حقیقت

ح
 رازان کلان طریقت
 و رتبه بیست و یکمین
 علمای رتبه

شریع ما تقدم است غایه مافی الباب بعضی از احکام این شریعت از آن قسم اند که عبارت بعضی اشارت لغوی
 و دلالت لغوی اقتضا می نماید و در تمام و خواص از آن لغوی درین فهم بر آید و قسم دیگر از احکام از آن قیل اند که
 توسط اجتهاد و استنباط مفهوم میگردد و این قسم مخصوص باین مجتهدین است که آن سرور باشد بقول جمهور و صاحب
 آن سرور و مجتهدان جاریست انفس و تشکی و علیهم الصلوات و التسلیمات لیکلیک اجتهاد و در زمان آن سرور که او را
 وحی بوده علیه علی الصلوة و السلام و در میان خطا و اب سترو و ندیکه بوحی قطعی صواب حق از خدا
 محطی تمیز میگشت و حق با اعلی محترم تر نمیکند که تقریر و تثبیت نبی بر خطا محجوز نیست بخلاف احکام که بعد از انقضای زمان
 وحی بطریق استنباط مجتهدان حاصل گشته اند و در میان صواب خطا متردد اند لهذا حکام اجتهاد می گویند زمان وحی
 مفرگ است از امور حجاب عین آنکه مفید عمل و عقدا و است و بعد از زمان وحی یا چای بوجوب عملی باشد که مفید عمل است چنانچه
 عقدا و قسم ثالث از احکام قرآن از آن نوع اند که طاعت بشری و فهم آن عاجز است از آنکه از این نظر از کمال عقل
 حاصل نشود و فهم آن احکام حصول آن علام مخصوص نیست علیه علی الصلوة و السلام غیر غیر این علام
 این احکام سرحد یا خود از کتابند اما چون مظهر آن حکام غیرست علیه علی الصلوة و السلام یا چای این حکام را استنباط
 بسته داشته اند که مظهر آن خبرست و در زمان آنکه احکام اجتهاد و التسلیمات نسبت کنند اجتهاد را که قیاس مظهر آن حکام
 این نسبت و قیاس و مظهر حکام باشند اگر چه در میان این و مظهر فرق بسیار است که یکی مستند بوحی است که محال
 و دود دیگری مودیا علام حق علی علامه خطا را اینجا گنجایش نیست قسم اخیر کمال شباهت حاصل دارد و گویاست
 احکام است هر چند فی الحقیقه نسبت بهیچ حکام همان کتاب غیر نیست و پس باید دانست که در حکام اجتهاد و غیر غیر از آن
 علیه علی الصلوة و السلام مجال خلاف است اگر آن غیر بر یا اجتهاد برسد و حکامیکه لیبار و اشارت و دلالت
 لغوی ثابت شده اند و همچنین حکامیکه مظهر آنها نیست است احدی از آنها مجال مخالفت نیست باینجه نیست تا به آن
 لازم است پس مجتهدان است را در حکام اجتهاد و استنباط را می نمیزانیم علیه علی الصلوة و السلام بیکه بویای فاعل
 را می خودست اینجا دقیقه است ابد و است پیغمبر که تا البته غیر غیر این اولو العزم میبایست علیه الصلوات و السلام و است
 بر ایشان همان تباع حکام است که است مصحف ایشان عبارت و اشارت و دلالت ثابت شده اند از احکام
 که با جهاد و سنن ایشان ظاهر شد زیرا که در احکام اجتهاد و هرگاه مجتهد است را متابعت لازم بوده و چنانچه گشت
 پیغمبر تا بعد از او چنانچه متابعت لازم باشد و حکامیکه مظهر آنها نیست است چنانچه غیر اولو العزم را این احکام با علام حاصل

پیغمبر غیر اولی العزم را حکام با اعلام و تقالی ثابت اند تا بقدر چه بود بلکه متابعت را گنجایش نسبت زرا که
 با اندازه هر وقت و مناسب هر گاه احکام ملاحظه است گاهی اصل نسبت است و گاهی حرمت پیغمبر
 اولی العزم را حکام محل امری شده بود و پیغمبر غیر او را اعلام بحرمت آن و این محل حرمت
 پیرو و ماخوذ از صحیفه منزل است چنانچه دو مجتهد از یک ماخذ و حکم مختلف اخذ نمایند یکی از انجا
 اصل چه فیه و دیگری حرمت سوال این اختلاف و اجتهاد گنجایش دارد که مدار آن بر پای است
 که هم احتمال ثواب دارد و هم احتمال خطا اما این یعنی در اعلام او تنها گنجایش ندارد زیرا که انجا تر و دور تر
 و خطا با از نسبت بلکه در حق این حکام است اگر اصل است حرمت گنجایش ندارد و اگر حرمت است
 مجال نیست جواب رویت که نسبت یک قوم حاصل شده و نسبت به قوم دیگر حرمت این حکم حاصل علی یک
 و غیره شده باشد نسبت به قوم و ماخوذ آری در امت خاتم الرسل یعنی است آن یک کافران و دین
 شریعت یک حکم محکوم اند یک قدر و خدا عز و جل مطلقا انجا حکم نیست سوال پیغمبر اولی العزم هر گاه حکم
 امری کرده باشد پیغمبر دیگر متابذ او در آن حکم بحرمت نماید لازم می آید که حکم ثانی نام حکم اولی شده باشد
 جابر نسبت که نشخخص من پیغمبر اولی العزم است غیر او نامشخص اند شد واجب نشخخص و قولان می آید که حکم ثانی
 عام بود نسبت به کافران نام نافذ حکم اولی که نسبت بگرویی واقع شده بود نامی عام نیست بلکه نسبت
 بیک گروهی حکم بحرمت کرده است بکار اول جنک ندارد و نمی در یک اند مجتهدی حکم محل میکند و مجتهد
 دیگر در همان واقع حکم بحرمت مینماید و هیچ نشخخص نیست هر چند در میان این آن تفاوت ناخوش است که انجا
 رای است انجا اعلام در آن قدر و حکم گنجایش دارد و اعلام گنجایش ندارد و اما قه و قوم اعلام ان بنیام
 فینا پی اولی العزم پس سر افعیه با تقدم احکامی که از کتب و صحف پیغمبران اولی العزم بحسب لغت مفهوم میگردند
 پیغمبران متابذ را نیز در آنها مجال مخالفت نیست و ان احکام نسبت بکافران نام دارد گشته اند و پیغمبر
 قوم که دعوت کند خلاف ان احکام تبلیغ نخواهد کرد اگر اصل است همه اصل است و اگر در اصل همه حرمت است
 تا زمانیکه پیغمبر دیگر از اولی العزم بیاید و در همان حکم فواید این زبان نشخخص نیست پس نشخخص با اعتبار
 باشد که بحسب لغت از صحیفه منزل ماخوذ اند و احکامی که با جهتها و اعلام ثابت شده اند نسبت و اجتهاد و نسبت از غیر
 و اینها متصرف نیست که اصل حکام نسبت بعض است و گاهی پس از اجتهاد پیغمبری همچنین نیست و در افعیه با اعتبار

دیگر نیز آنکه نسبت به قیومیت و این نسبت بقوم و دیگر اختلاف نسبت بکافرانام یا نسبت بکفر یا
 علیه من غیر است چنانچه درین شرعیت که حکم نسبت کافرانام است حکم نامانی یا سخن حکم اول است نسبت به اهل حق یا علیه
 و علی جمیع الانبیاء و المرسلین علیه السلام و اجماع است یا سخن باشد در سنت سابق او را علیه علی و صلوة و سلام و
 علیه علی بن ابی طالب علیه صلوة و سلام بعد از نزول کتابت این است و دیگر در سخن این شرعیت مجوز نیست نزد یک است
 که علماء در طوایر مجتهدات او را علی بن ابی طالب علیه صلوة و سلام از کمال وقت و غیره من فی خدا نماند و مخالف کتاب
 و سنت و دانش شریع و روح الدنیا مثل امام عظیم کوفی است که بر کثرت درع و تقوی و بدولت متابعت و در طوایر
 اجتهاد و متابعت یافته است که دیگران در فهم آن عاجز اند و مجتهدات او را بواسطه وقت متأخر انکشاف کتاب
 سنت و دانش و در صحاب و را پیش از آنکه کفای یک بودم الوصول الی حقیقه علیه و درایت و درم انظار علم
 و در هر است امام شافعی مکرر شده از وقت فقاهت او علیه الرضوان در اینست که گفت الفقهاء کلهم خیال الی حدیث
 دایم از اجتهادهای خاص نظر آن که تصور خود را بیکری نسبت نمایند قاصری اگر کنند این فاضل را
 طعن بقصو حاشی که بر امام بن بایان این کار را و همه شیعان جهان بسته این سلسله اند و در بار جلیل
 کبسل این سلسله را و بواسطه همین مناسبت که حضرت روح الهدایه و تواند بود آنچه خواهم بیاورم
 سینه نوشته است که حضرت علیه بن ابی طالب علیه صلوة و سلام بعد از نزول بنسب امام علیه حقیقه عمل فرمود
 یعنی اجتهاد حضرت روح الهدایه و اجماع امام عظیم خود را بدو نه بلکه تقلید این نسبت را که علیه بن ابی طالب علیه صلوة و سلام
 که نشان و علی بن ابی طالب علیه صلوة و سلام از آن بلند تر است که تقایط را دست فرماید بنسب بکثرت است نسبت
 که نورانیت این نسب حنفی بنظر کشتی در رنگ و باری عظیم نماید و سائر ارباب رنگ حیاس من بعد اول نظر خود
 و انظار هر کس که ملاحظه نموده می دیند و اعظم از اهل اسلام تابعان ابو صفیحه اند علیه الرضوان این نسبت خود کثرت
 متابعان در وصول خود را سائر مذاهب شیعیه است و در متابعت طریق علین و در دامن حق و حق است
 عجیب است امام ابو صفیحه و تقلید سنت انجمن پیش قدم است و احادیث و مسلک در رنگ و باری حاشی
 متابعت میداند و بر کار خود مقدم میدارند و همچنین قول صحاب بواسطه شرف صحبت قیوم علیه السلام و صلوة و سلام
 بر کار خود مقدم میدارند و دیگران جنیرانند و کمال الفاظ و در اصحاب را که بکمال نذر و افعالی که فی ارضی است
 منسوب نمایند و وجود آنکه بحال علم و نور و درع و تقوی و در حق اند حضرت سیدنا و اما ایشان را فریق و اما که از

نسبت به اهل حق یا علیه
 و علی جمیع الانبیاء و المرسلین
 علیه السلام

راسخین و راسخین اسلام نمایند و سواد عظیم را ایضا نمایند و چون ان لطیف الورد العبد الفاضل محمد باقر
 اکابر دین و صاحب راسخین اندک این عقاید و دارند که ایشانان برای خود حکم میکنند و متابعت کتاب و سنت
 نمودند پس سواد عظیم از اهل اسلام نیز عظمایشان خصال و متبع باشند بلکه از هر که اهل اسلام بیرون بود نیز
 عقاید و کلمات و احادیث که از جهل خود و خیر است یا از تعلیق که مقصودش ابطال شطردین است ناقصه چندان است
 چند را یاد گرفته اند و حکام شریعت را منحصر در ان ساخته و ادعای معلوم خود را فیهینانید و آنچه از ایشان تا
 نشده منقح میسازند **۵** چنان گوی که در سنگه نهان است به زمین و آسمانی او همان است به وای خیر
 و انی انصفاً بار و ایشان و از نظر نامی فاسد ایشان بانی فقه ابوحنیفه است و در حقه رفق و اورا مسلک
 اند و در بعضی همه شرکت دارند و رفق صاحبخانه دست و دیگران همه عیال و مالی و وجود اقرار
 مرا با امام شافعی گویا محبت ذاتی است و بزرگ میدانند لهذا بعضی اعمالی که تقلید و سب و می نمایند ما چنان
 که دیگران را با وجود و نفوذ عظم کمال تقوی و جنب امام بلع حنیفه و رنگ طفلان می یابیم و الاموالی الکبیر
 بر سر اصل سخن رویم و گوئیم که الا که گفته شده است که اختلاف حکام اجتناب ویه اگر چه انهم تنکاف
 شود متعارف نیست بجلای اختلاف و حکام کتاب سنت که در جنب خود است بخلاف خلاف و حکام کتاب
 و سنت که موجب تنکاف است که امر العباد بجهت پس تفریق شده که در انبات حکام شرعی کتاب سنت است و در ان
 مجتهدان و جماع است نیز شریعت حکام است بعد ازین چهار اوله شرعییم و لایلی مثبت حکام شرعی نمیتوانند انهم
 حل و حرمت خود و کشف باب باطن انبات فرض و سنت نماید اصابت لایست خاصه با جماعه مؤمنان
 و تقلید مجتهدان برای بزرگشوف و الهامات ایشان از امر نبی بخشد و از رقیقه تقلید نمی برار و ذوالنون و
 و جنید و شبلی و بایزید و عمرو و دیگر و خال که از عوام مؤمنان و تقلید مجتهدان و حکام اجتناب و میسای وای نزار
 مرتبت این بزرگواران را مورد دیگر است معاج کثوف و مشاهدات ایشان و اباب تجلیات و ظهورات
 ایشانند که بواسطه استقامت محبت مجرب حقیقی حل سلطان از مادی او تکالیف است اندواز و دید و دانش غیر غریب
 از گذشته که حاصل اند و از دارند و اگر واصلند و در عالم بی عالم اند و با خود وجودند اگر نیز میسر است
 زمین و اگر می میرد بر زمین و معتقدان ایشان معلوم است بواسطه غلبه محبت و در اوست هر خوره از ذرات عالم شایسته
 و هر ذره را جامه جمیع کالات اسمائی و صفاتی اوی می اندازد و متنبیان ایشان چه نشان هر که نشان اند و

اول شان بسیار ماسلی است از تو ثانی ایشان چه دانای که بیرون آفاق و نفس است الهام ایشان است
 و کلام ایشان کلام ایشان علوم و اسرار است و توسط از اصل خدا نیامند و در ملک خود که نام برای و جهات خود
 ایشان نیز در معارف و موجد عالم الهام و فرست خود اند حضرت خواججه پیرانده کس نه نوشته اند که
 در افاضه علوم لدنی و روحانیت حضرت خضر متوسط است علی بنیاد علی جمیع الانبیاء و صلوات و اسلام ظاهر
 این سخن نسبت با ابتدا و توسط خواججه و معالیه شتی دیگر است که الیه شهادت اکتشاف اصرار و مودارین تحقیق است
 از حضرت شیخ عبدالقادر جیلانی قدس الله سره منقول است که روزی بر سر منبر بر این علوم معارف می نمودند و
 گد حضرت خضر و اقامه شد شیخ خود را اسرار علی با کلام محمدی استوارین بر شتی مفهوم می شود که حضرت خضر را محمد
 نیست از اهل سابقه است چون چنین باشد محمد یان با چگونگی و مطر بود پس محقق شد که علوم و معارف دیگر اند که احکام
 شرعی که اهل علم را می خواند و من هر چند آن سارف ثمرات و نتایج این احکام را می فهمد از و رفت نشان دادن حصول این
 اوست و تا نیکو دخت بر پا است ثمرات توقیر است چون اصل درخت خلل رفت ثمرات معدوم گشت بقیه باشد که
 را بر و ثمرات را تو هم دارد و بر خیزد و ثمرات را نیک تربیت کند ثمرات را و از و ثمره اگر چه قصور است اما فرخنده و ثمرات
 شریعت و طهارت شریعت را برین قیاس باید که دانکه التزام دارد صاحب حرف نیست هر چند التزام پیش معرفت
 و نیکو است از حضرت بی نصیب و با انقضای خیمه برجم فاسد خود دارد و اگر چه هیچ ندارد و از قبول ستم را بر است که چون
 در این راه و آن شرکت است کل حقیقه را به انقضای خیمه برجم فاسد خود دارد و اگر چه هیچ ندارد و از قبول ستم را بر است که چون
 صناعات و فعال و دعا بعضی از اسرار و قوانین فهم کنند کلام بر شریعتیان طرف مساکت است و در حرکات و مسکنات از
 و افعال و ریاضت و غیره و از بسیار است که بعضی اوقات ادا بعضی از عبادات نافله را غیر مرضی می بند و ترک
 آن مافون کرده و گاهی نوم را به انقضای خیمه برجم فاسد خود دارد و اگر چه هیچ ندارد و از قبول ستم را بر است که چون
 حرکات و مسکنات این بزرگواران مربوط باذن است ناچار فاضل دیگران نیز فاضل شان باشد شکایک فعل نسبت
 یک شخص حکم شریعت فعل است همان فعل نسبت به شخص دیگر حکم الهام فرض پس دیگران گاهی دای و نقل نمایانند
 گاهی مرکب با بر ساجده و ندانین بزرگواران چون کار را بر ابرو دادن ولی جل سلطان می کنند به از انقضای دایمی
 سخن بانه دیگران فرض ایشان است از خیمه علم و ثبات این گاه را می بدید یافت ملازم بر ابرو و در این خیمه پیرا
 مخصوص خیمه این خیمه علم و ثبات و دیگران از اولان اخبار شرکت نیندیشند شتی وانی و لشت است

برینیم خود مساو و امید انگیزد که این کلمات که او را حاصل شده است بواسطه تائید شریعت آن نبوت علیهم السلام پس این همه کلمات در آن غیر برائت نیست باشند با کلمات تبلیغان و دیگر کلمات مخصوصه علیهم السلام و اسلام همچنین آن فرو کمال بر مرتبه پیغمبر سر رسد اگر چه آن نبی را هیچ کس تائید نکرده باشد و وعده او را قبول نکرده بود و چه هر نبی بر اساس تصاحب دعوت است و تبلیغ شریعت مأمور نگار انسان در دعوت و تبلیغ قصور ندارد
 گفتند ویر طایفه است که هیچ کمالی بر تبه دعوت و تبلیغ نرسد قال حسب جهاد بعد له العذر ان حسب اهل عباده و تبلیغ و التوجه الداعی و تبلیغ شیعده باشند که خبر آمده است خود تائید سیاهی علماء را با خون شهیدانی سبیل السورن کنند و پلان سیاهی بر پلان خون راجع آید و استان امید و ملت نیستند دست هر چه دارند طیفه یعنی است اصل اصل است و فرغ سقط اینجا فضل اعیان تبلیغان این است با بد و رایت هر چه در دعوت و تبلیغ و رجات است و در اعیان تبلیغان در رجات متفادند علماء تبلیغ طایفه مخصوصه و موفیه با طریق نام دارند و اکمال صوفی است که بر است و شایان دعوت و تبلیغ طایفه و باطن است و تائید و اشراف پیغمبر علیهم السلام و الصلوة و السلام همی بخودشان این است که تبلیغ احادیث نبوی مبنای تبلیغ علی الصلوة و السلام جمیع حدیثان این است را که نیز احادیث نبوی مبنای تبلیغ علی الصلوة و السلام فضل این است و انتمه اند اگر علماء فضل اند محل خدمت است و اگر نبی تبلیغان طایفه گفته اند گنجایش دارد فضل مطلق هر مسلمانی است که تبلیغ طایفه و هم تبلیغ باطن هم طایفه دعوت کند و هم باطن بالاجل الاقتصار تصور ایشان فی اطلاق افضل فافهم علامک من القیام علیه طایفه هر چند عمده است و مناط نجاة و کثیر البرکة و عموم المنفعة اما کمال و موطی باطن است طایفه باطن و نام تمام است و باطن طایفه نافر جام و آنکه باطن طایفه جمیع سازد که بر است احمر است ربنا انهم لنا نورنا و نعمنا انک علم کل شیء قدیر و السلام علی من اتبع الهدی مکتوب بخدا و هشتادم به خواجده محمد تقی صدر در یافته و جوابت فاستاذ که از عالم مثال وجود دارد و جماعه که به تائید فاضل جماعت و دیگر که نقل مردم میگویند بیان مومن و روزی مکتوب ذلک اسم الله الرحمن الرحیم محمد در باب عالمین و الصلوة و السلام علی سید المرسلین و الرضا بن محمد شریف که از حسن ثناء و عظمی و عظمت التفات فرموده بود و با طایفه اهل ان مشرف گشت سلمه الله سبحانه نوشته بود و در کتب شیخ محمدی الرضا در کتب سه و در ذوات کبریه نقل میکنند که آن ضرر فرموده علیه علی الصلوة و السلام ان الله خلق ما فی الف آدم و حواشی می رود و بعضی مشاهدات عالم آن که در وقت طواف کعبه میخیزد طایفه هر شکر که

بموجب این میگردانند که این نشان در شش اسم و در ششای طواف ایشان و بیت عربی خوانند که یکی از این بیت
 این است **لقد طعننا طعنم فناء** بهذا البیت طرا حیننا و چون این بیت شنیدم در خاطر گذشت که اینها این
 عالم مثال اند و مقارن این ظهور یکی از اینها بجانب من نگاه کرد و فرمود که من از جمله اجداد تو ام من پیغمبرم که
 چند سال است از فوت تو فرمود که از فوت من بیاید از چهل هزار سال است من از روی تو بستم که از این
 خلقت آدم علی البشر علی بنیاد علی الصلوة و السلام تا ایندم هفت هزار سال تمام نشده است فرمود تو از کلام
 آدم میگویی این آدم است که در اول دوره هفت هزار سال خلق شده است نیز فرمود تو بیت بخدایت نبوی علیه
 و سلم الصلوة و السلام که سابق تحریر یافته است بخاطر گذشت که میدانم تو این قول است خدا و ما که در این
 بنیاد الهی سجده آنچنین نفیر ظاهر گشته است آنست که این همه آدم که پیش از وجود حضرت آدم علی بنیاد
 الصلوة و السلام گذشته اند و جودشان در عالم مثال بوده است در عالم شهادت همین حضرت آدم است
 که در عالم شهادت موجود گشته است و در زمین خلافت یافته و سجده ملائکه و ملائکات و تسلیما به سجده بنیاد
 و عظیم همین بنیاد مافی الباب و دم چون به هفت جامه من مخلوق گشته است و در حقیقت خود لطائف و صفات
 بسیار دارد پیش از وجود او و بقرون و تطاول و در هر وقتی از اوقات نصفه از صفات یا لطیفه از لطائف
 اینجا خداوند جل سلطان در عالم مثال موجود گشته است و بعد از آن آدم ظاهر شده و سجده و کمر و کارد با
 آدم منتظر از روی بوقوع آمده ای که توالد و تناسل که مناسبت عالم مثال است نیز بطریق پیوسته و کمالات معنوی و جسمی
 مناسبت عالم نیز یافته و نمایانند اینجاست ثواب گشته بلکه در حق او قائم شده بیست و هشت و دویست و دویست و هشت
 بعد از آن در وقت از اوقات بشیئة الهی سجده صفیة یا لطیفه دیگر از صفات و لطائف او علی بنیاد الهی
 و السلام در همان عالم مبضه ظهور کرده و کار و بار یکبار ظهور او را وجود آمده بود از ظهور ثلثه نیز ظهور آمده
 و چون آن دوره نیز تمام شده ظهور ثلث از آن صفات و لطائف او علی بنیاد الهی و السلام و ظهور
 پیوسته و چون ظهور نیز دوره خود را تمام کرده ظهور البریه بیست و یک بار از صفات و لطائف او علی بنیاد الهی
 مشا و لی که تلقی بصفات و لطائف او در وقت تمام گشته آخر الامر آن نسخه تمام در عالم شهادت اینجا
 خداوندی جل سلطان بوجود آمده و بفضل خداوندی جل سلطان معزز و مکرم گشته اگر چه من را آدم
 باشند از این آدم اند و دست و پایی و نیند و مبارکی و مقدمات وجود او نیند جد شیخ بر گزار که نایده

از چهل هزار فوت اگر گذشته است لطیفه بوده است و مثال از لطائف چه شیخ که عالم شهادت و جود
 داشته است و طواف بیت الله که سیکرده در عالم مثال سیکرده چه که مظهر این در مثال صورتی و تجسم
 بوده است که اهل آن عالم را قبله بوده این فقیر درین باب نظر او در دو فرستاده و تفسیر بسیار نموده
 در عالم شهادت آدم و دیگر بنظر نیامده و غیر از شعبه های عالم مثال نیافته و آنکه بدن مثال گفته که من جد تو ام
 و زیاده از چهل هزار سال از فوت من گذشته است اول دلیل است بر آنکه آدمهای پیشین ظهورات صفات
 و لطائف این آدم بوده اند و آنکه خلقت علامه و شش هزارین آدم میان بود و چه بسیار این باب این آدم است
 و چرا وجود و از خلقت این آدم هفت هزار سال تمام نشده و جعل هزار یک جنبایش و در حلقه کمال و در کمال
 مرض است از این حکایات تناسخ می فهمد و نزدیک است که مقدم عالم قایل گردد و از قیامت کبری بی نکاه نماید
 ولی نکاه بعضی از علامه که باطل خود را مسند شیخی گرفت حکم جزو تناسخه میان می دوی نکاه کند که نفس زمانه
 که بعد کمال رسید از تقلب بدان او را چاره نبود میگوید چون بحکمال رسید از تقلب بدان بلکه از تقلب
 بدان فاش گشت و تصور و از خلقت او کمال دست سیر شد و این سخن کفر صریح است و ناخاست از
 انچه از دین و تواتر ثابت شده است هر گاه در آخر کار جمیع نفوس بحکمال رسید و دوزخ را باشند و دوزخ
 کدام بود این نکاه و دوزخ است و آنکه عذاب خردی است و نیز آنکه حشر اجساد است چه بنوع اینها نظر را
 نه احتیاجی که ازل کلمات است مانده است تا بعد حشر نموده آید اعتقاد این جماع موافق اعتقاد
 فلاسفه است که از حشر اجساد و آنکه دوزخ و عذاب ثواب و دوزخ و آنکه اعتقاد ایشان از اعتقاد
 فلاسفه هم بدتر است که انهار و تناسخه میان می دوزخ و عذاب روحانی است می کنند و اینها هم اثبات تناسخه
 میان می دوزخ و عذاب روحانی اثبات می کنند و اینها هم اثبات تناسخه میان می دوزخ و عذاب روحانی اثبات
 و عذاب جزو اینها عذاب نیاست که از برای تهذیب نفوس اثبات می کنند و اول حضرت امیر کرم الله تعالی
 و چه از بعضی دیگر از اولیاء الدین نیز منقول است که بعضی از اعمال غریبه و افعال عجیب پیش از وجود و حضور
 بقرون مطالبه از ایشان در عالم شهادت بوقوع آمده است صحرا بی تجویز تناسخه چگونه است و جایی
 آن لاهل انحال از راه این رنگه ازل است که نسبت به دنیا و دنیا داران و گشته بسیار خفا می
 گشته اند بعد که گفت که بان خلق گیرند تناسخه نیست که روح پیش از خلق باین جمیع مجرب و دیگر که سابق بخواران

روح است تصور گرفته باشد چون خود تجرد بحد گردد و تناقض پیدا و جنبان که متشکل باشد باشکال سیر و تدوین
 باجماع میشود و درین عجبی که نامسا بین اشکال اجساد است بوقوعی آنست که تناقض نیست و هیچ حد و مرز
 جنبان است بقدر اندک سبحانه این قدرت بود که متشکل باشد باشکال کشیده اعمال غریبه بود و اگر اندر او احکام را اگر قدرت
 عطا فرماید محال تجرد است و وجه احتیاج بدن دیگر ازین قیام است آنچه از بعضی اولیاء نقل میکنند که در کتب
 در المکنه متذکره و حاضر میکردند افعال متبایه بود و قومی آنرا اینچنین لطائف ایشان متجسّم بود و متشکل
 متبایه همچنین غریزیکه مثلاً در هندوستان توطن دارد و از آن دیار برآمده است بمی حضرت مکه منوره
 میگوید که آن غریز را در حرم کعبه دیده ایم و چنان چنین در میان آن غریز گذشت است و ممی و دیگر نقل میکنند
 که ما در اوروم دیده ایم و جمعی دیگر از هندو دیده اند این متشکل لطائف آن غریز است باشکال مختلفه
 و گاه است که آن غریز را از آن تشکلات اطلاع نمودند و جواب آن جماعت گاه میگویند که این همه بمن است
 است من این خانه نبوده ام و حرم کعبه را ندیده ام و درم و لغدا و رانی شناسم و میدانم که ثاجه کسانی و
 همچنین این رباط عبادات از اغره احیا و اموات در آن بخلاف و ممالک بر و ممالک نمایند و می بینند که
 آن صور اغره حاضر شده و غیر بلیه ازین نمودار است گاه است که آن اغره را از دروغ آن طایفه اطلاع بود و گاه
 بنوح از او شنایا بهر بساخته اند این نیز متشکل لطائف آن اغره است و این متشکل گاه در عالم شهادت
 بود و گاه در عالم مثال چنانچه در یک شب هر کس آن سرور را علیه علی الصلوات و السلام بصورت مختلفه در خواب
 می بیند و متفاوت و اینها نیز این متشکل صفات و لطائف است علیه علی الصلوات و السلام بصورتها
 مثالی همچنین بریدن از صور مثال و این تفاوت و اینها نیز در اشکالات می فرمایند که من برون که از بعضی مشایخ
 گفته اند که اینها چنانچه بر این از روی که در تناقض نفس بدن ثانی از برای ثبوت حیات است و برای سبک
 حسی و طهرت آن بدن است و در بر و زلف و نفس بدن دیگر از برای این جهت نیست بلکه مقصود ازین جهت
 کمالات است مرآن بدن اصول بر جرات است مراد را چنانچه جتی لغو و انسانیت لغو پیدا کند و شخص او
 بر و زلف این لغو برای حیات آن فرو نیست چاره می حساس و متحرک پیش ازین لغو است چنانچه ازین لغو
 در وی حادث میشود و ظهور صفات و حرکات و سکانات آن جن است و مشایخ مستقیم الاموال لمبات مکررات
 هم این کسانند و اقصا ادب و فتنه نمی اندازند و زود فقیر کون پذیر میگردانند و کافیه کافیه اگر تربیت

ناقص خواهد بود اگر در وی بروز نماید بیکر بقدر ارضاء و ندری اصل سلطانه صفات کامله خود را در مرتبه ناقص
 متکسر سازد و توجه و التفات آن العکاس را ثبات و استقرار در مرتبه ناقص از نقص کمال میدارد و نقصا
 رزایه صفات حمید را میسر چون بروز در میان نبود و کمال فضل العبدی و تین این اشیاء و ابد و فضل العظیم و
 بعضی دیگر بنقل ارواح فاضل و زیگونی در روح را بعد از کمال قدرتی پیدا میشود که اگر خواهم بدین خود را بگذارد و
 و بدین یگونی نقل شود و نقل میکند غریبی که این کمال و این قدرت را داشت و حق تعالی قوت کرد این غریب
 خود را که پس کبر سرسید و گذشت و در بدن آن جوان نقل شد تا آنکه بدن اول و دست گشت و بدن ثانی
 زنده گشت این قول تلامذ متاخر است که حق تعالی ثانی از برای حیات آن بدن است انقدر قوتی است که قادر
 بر تسخیر و نقص نفس حاکم است و تسخیر از برای تکمیل نفس ثبات مینماید و آنکه نقل و در قایل است و در کمال
 محو انکار و بعد از کمال و در ثبات نقل مینماید و قیود نقل و در از قول متاخر هم ساقط تر است زیرا که
 تسخیر از برای تکمیل نفس است اعتبار که در هاندا که این اعتبار باطل است و نقل و در را بعد از حصول کمال کمال
 اند اگر چه هیچ کمال نیست هر گاه تبدیل بدن از برای تحصیل کمالات قرار داده باشند بعد از حصول کمال نفس و در
 ثانی بر آنچه بود و اهل کمال تا شای نیستند ایشان بعد از حصول کمال تجربه دارند بدانست تعلیق ابدان را که حق تعالی
 از تلقین بوده است به حصول پرست و اعیان و نقل و در امانت بدن اول است و احیاء بدن ثانی است پس بدن
 اول از حصول احکام برزخ جاریه خود و از غایب ثواب قبر گذرند و بدن ثانی را چون حیات ثانی است ثبات مینماید
 حشر و حشر و در دنیا ثبات گشت احکام که متعلقان نقل و در معلوم نیست که ثواب ثواب قیاس قایل باشد و حشر
 و شتر مستعد بود و افسوس بر این افسوس بر این افسوس که بعد از آن خود را میبندند گرفته اند و متعلقان اهل اسلام گشته ضلوا فاضلونا
 لا نرغ قلوبنا بعد از دنیا و دنیا و ما من لی که حجت آنکست الواب بحجت علیه السلام علیه و علیهم الصلوات و السلام
تقریل در بیان بعضی از علوم و معارف که عالم مثال تلقین دارند باید دانست که عالم مثال از جمیع علوم و معارف و در
 هر چه در جمیع علوم است صورت او در عالم مثال است معقولات و مسمیات و محسوسات و ادراکات اندک باطل و محلا سلطانه
 شکی نیست الا مثال است و بعد از اهل این فقیر و حکایت خود نوشته است که در مرتبه تنزه و تحریف چنانچه نقل
 نیست مثال از جمیع صفات و احوال و لا مثال و در عالم صغیر نیز عالم مثال خیال است جمیع اشیاء را در خیال است
 مستعد است کیفیات احوال صفات سالک چنان است اشیاء را که نشود کرده نماید و از ارباب با علم میازد و از ارباب

نویسند و بی گند و جل لانم بود از نجاست که فوق مرتبه ظلال حمل میرسد چه یک پوی خیال هر بیت خللا
 است هر جا غفل نیست خیال آنجا کجایش نیست هر گاه صورت تشریح در مثال بود چنانچه گذشت و خیال
 که بر تو نیست از مثال چگونه صورت تشریح می شود تصور بود و ظاهر جم الامکنین بحیر و هر جا علم بود گفت
 نبود و عرف لعل سانه نشان است و هر جا علم بود گفت و گو بود و عرف لعل سانه بیان است
 پس از این سانه ظلال بود و گنگی بان فوق مراتب ظلال است فعل بود و یا صفت هم بود یا صفت هم بود
 منحوت خیال است چون از ظلال است معلول است و بلبلت جعل محمول پس از این نیست که چون از نام و
 علامات مطلوب است مفید علم التبدیل است عین حقیقی رای ظلال خیال است خلاصی از بخت خیال و قوی
 که سلفی استیغیر در رنگ سیاه فاخته و الپس نزار و در آواک افاق و لفسن جهان نایاب منو انوار ایا
 بعد از برگ میسر گیرد و جامع است خیال امن گیرشان و تلخ را از انکار این دولت درین نشاء و میسر گردد
 با وجود حیات منوی که تصرف سلطان خیال میسر است آید و مطلوب بی محنت و جعل و در کنار سگینه در صورت
 تجل و استواری حق این بزرگواران علمی می شود و در اصل هر یانه بر تومی نزارند **بنیاد ارباب علم**
 تعمیر باد و لاشعش سبک در سحرال بحی و رواقته و منامات و مثال و خیال می بیند که با و شاه
 شد و ایم و قدم و خشم خود را سمانه بینا میزند و نیز می بیند و آتش به و ایم و عالم رو با و در و عالم لفظ و افاق
 که عالم شهادت است بجز این که لالت بطون و بی پایان و بیت بیچ و دار و یا باطن محض است جواب این بیت
 محله از صدق و در و یا لاشعش است که مشرب و شاست و قطبیت در آن جماعه کاین است لیکل شیع در اینها ضعیف
 است شایان آن نیست که در عالم شهادت ظهور یابد و در آن از و حال ضلالت است اگر معنی لغتیه اندک شهادت
 قوت پیدا کرده و شایان آن گشت که در عالم شهادت ظهور یابد که اندک قدرت اندک شهادت ظهور کرده و در
 بهمان ظهور شاله که ضعف ظهورات است کفایت می کند اندک قوت ظهور می یابد ازین قبل است و احوالی که ظاهر
 این به ارمی میزند و خود را و مقامات عالی می یابد و می بیند که به صاحب باب لایت سرور گشته اند اگر در
 شهادت انفعینی ظهور کند و اوقات است و ظهور اگر بطور مثال کفایت شد به حاصل است و بجای مصداق است
 و هر طریقی بجام خود را و بادشاه می بیند و هیچ جان نزار و در خضارت الله وقت او نیست پس با مقامات
 نباید نمود و در شهادت هر چه میسر و در آن اوست **و غلام انعام همه ز آفتاب که بود نه ششم نه ششم**

عنه
 میر شاه و شایان
 وقت خند و راجع
 زلف و قوت پیکان

اجاء اهل حل عقد صد اول که خیر القرون است و در باب فضیلت خلفاء راشدین عنوان شد که علمای جمیع
که تشریح این آثار ایشان را مرتب است و در باب سکوت و زینان از اشاعت و شجاعت اصحاب خیر القرون
و علمای اهل الصلوات و اشیای و حرمت و احوال سائیدانین اتفاق بحث است که طاعت و موافق اهل سنت و جماعت
شکال اهل کتاب است که سیم خود را شققت آثار بحث است از وقوع دین است از اصول شریعت ضروریات و غیر
دیگه است که با عقاید و عمل اهل حق و اید که علم کلام و علم فقه متکفل نیست ضروریات را گذاشته به فضوایات و غیر
عمر خود را صرف مالایینی کردنت و در آخر آمده است علامه اعراضه فی علم الیه و اهل العبادات و غیر
از ضروریات دینی از اصول شریعت می بود چنانچه شیعیان برده اند بایسته که حضرت خدیجه و کما در کتاب بحث خود
تقریب اختلاف فرموده و تحقیق فلسفی نمود و حضرت پیغمبر علیه السلام علی الصلوات و اشیای امر بخلاف آنکه یکبار
به توضیح و تفسیر یکدیگر را خلیفه می ساخت و در کتاب سنت چون اتمام این مفهوم نشد معلوم شد که بحث است
از فضوایات است از اصول دین فضوایات باید که به فضوایات افعال اید الله ضروریات دین پیش است که
نوبت به فضوایات نیست اول از تعقیب اعتقاد چاره نبود که ذات صفات و افعال واجب علی سلبه تعلق دارد
و عقاید باید نمود که آنچه پیغمبر علیه السلام از نزوح حق جل علاه آورده است و بضرورت و تواتر از
دین معلوم گشته است از خبر و نشر و عذاب ثواب فروزی و بی دسار سمعیات همه حق است و تمثال اختلاف ندارد
اگر این عقاید و ثنائیا از ایمان حکام فقهی چهاره نمود و از ادای فی الفرض واجب است بلکه از ادای این است
نیز گذر نمایند حل حرمت شرعی یکبار دید نمود و در حد و شریعت احتیاط باید کرد تا فلاح و سعادتی بخدا
آخرت مقصود شود و چون عقاید و عمل درست کند نوبت بطریق معونی رسد و امید و احوالات و ولایت اگر
بحث است نسبت به ضروریات دین که مطروحه فی طریق است نایه مافی الباطن بین مخالفان این باب غلو نمود
اند و طعن بر اصحاب خیر القرون علیه السلام و اشیای کرده و بضرورت در ایشان منتهیات طویل اند
ایراد نمود و می دیکه از وفادارین تنبیح فرموده از ضروریات دین است و اسلام که مکتوب شخصیت و کلمه
و عذر و رحیمی مولانا احمد بر کسر و دریافت و نصیحت یاران مولانا حسن بر حلقه آنها ساختن و اینها فواید
به بسم الله الرحمن الرحیم بعد از صلوة و تلاوته الدعوات بسیار اند و غرضی منصرفت پناه مولانا احمد علیه الرحمة
وجود و تشریف مولانا مدنی وقت مسلمانان را بر آیتی بود از آیات حق جل علاه و حق بود از تشریف الهی و تعالی اللهم

محمد بن محمد بن محمد

لا تخشوا الله واصلها بعد از ابرار و ستان و ادوات مرگ و تنگنایان اما رسول و سحران غده گاری و کج
 فرزندان ^{مستقلان} محرمی بر جهان و نخلصان لازم است می نمایند که فرزندان محرمی بخوانند و بعد از آن شریعتی بخوانند که در دنیا
 احسان محرمی را مکافات با احسان فرزندان نماید مثل جزای الاحسان الا احسان و اطوار و اوضاع و عین
 مرگات نماید و احوال اوقات او را محرمی دارند و در طریقه ذکر و صلوة شغولی باید که فتنه و افتخار و توفیق و دیار
 جمع شده بشنید و در یکدیگر فائده باشد تا از صحبت ظاهر شود و این فتنه قیل و زین پس میل اتفاق شود
 بود که اگر مولانا سفره انصاف کند باید که شیخ حسن را بجای خود منصبی بدهد و این سفره را بدو بدست ببال
 هم که مکرر ملاحظه نماید شیخ حسن را متعین بنام مری می بیند بر بعضی یاران اگر نماید که با اختیار و الی شان
 الهی و لازم طریقی شیخ حسن بطریق مولانا نسبت می رسد و در آخر مولانا نسبت که از اینجا گرفته بودند
 شیخ حسن را در آن نسبت شرکت است و یاران دیگر این منی قلیل بفضیل ندیده اند و شهرت پیدا کنند و
 و اتحادی که در زمان این ملت دیگر است و این کل و بار دیگر است که کشف کردن و اینجا محرمی فی خضر و ابرار
 توحید و اتحاد و مستغفر و بجا باید که یاران قدیم شیخ توقف نکنند و در هر حلقه و دسته بجا خود مشغول باشند
 اخوی و ابرار و این منفر است و احوال یاران سابقه بجله شغول و آلات نماید شیخ حسن تنفیض را چسبند هم باید
 که حفاظت خاطر هم بر کلان نماید و حقوق برادری بجا آورد و مطلقا بدهد از دست نهد و از شر احکام شریعت
 فرماید و بجا است نسبت ترغیب و از بدعت تحذیر نماید و طریق التجا و تضرع و دراری را از دست نهد
 و بجا و انفس ماره از راه ریاست و تقدم بر اقرار و مهیا اندازد و خراب ابرار را در همه وقت خود را قاصر
 و ناقص نماید و طالب کمال خود باشد و انفس و شیطان و دشمن جمعی مکلین ^{نقد} از راه بدو غائب نماید
 و به نزد زین تواریست که تو خطیست ^{نقد} از راه است و به دو سال یکت فایز
 و جزو کردی و احوال انویسان باشند اگر خوانند که سید از وقت غافل باشند میان شیخ یوسف باز نماید
 و نامتس انجام بودند و فراموشی اند و در حقیقه تمام اطلاع یافتند و به میان آمدن بخانه نقد و مستعد
 و صادق انحصار است و اندک شبانه الموفق چون شام و در نماز و اید و صحبت با لغت نموده آمد و شیار
 باشد و ریاست با ای جان خود و اندک رسان لزان باشد و میا و ادیرین یاست لذت بردار و در ملکات
 ابدی ساند و بنا و غیره و بنا و اسراف و انانی امر او ثبت الله انما و انصرنا ^{نقد} انهم الکافرین بحجارت

عماره صفی بن سلام علی السلیین و الحمد لله رب العالمین مکتوب شخصیت و دو و یکم بخان خان محمد و ریافت میرزا
 آگاه انسان مدنی الطیر مجرب است و ندان نقیض خود بر بنی نوع خود محتاج است و نحو سب انسان مهربان اعتبار است
 و ما بنا سبب گفت محمد و سلام علی مبارک الدین بطور قیاس سبب و منوی شمار از حضرت حق سبحانه و تعالی
 سالت فیما سبب که خیریت و صلاح شماست من جمیع و در قیاسیت هم غیر از مسلمانان است و دعا شما که یاد دعا
 جمیع بر شایسته سبب که الله سبحان دعا الی الین بخیر انکم یعلمونه سید السلیین علیه و علیهم و علی کل الصلوات
 افضلها فی التسلیم الکمال چون نسبت محبت و ارادت و خلاص شما با کابر سبب علیه تشبیه قدس امر الله میداند
 که بر وجه تم و کل است باز این مقصدیه و دیگر و منحصر با کل این سلسله سببیه می یابید و قیاس و قیاس
 این یار ابو سبب شیعه بدست بطریق این کار که کمتر نیست اند قیاسیت است اینجا است که بعضی از
 این سلسله سببیه تصور نفوذین طریق علیه نیز بدین اعتبار اند و الله و الهامی مردم را ایجاد و کتابت محبت
 بجانب خود کشید و این عمل از خود نگذارد این طریق علیه کشیده اند و بحقیقت مسا با کابر این طریق سببیه
 حمد الله سبحان سبب الطیر و چون این سلسله سببیه نیز با غیر از وجود بر بدین و معانی این سلسله
 اعداد و اعانات این کابر و طلب این طریق که آدمی مدنی الطیر مجرب است و ندان نقیض بنی نوع خود محتاج
 است قال الله تبارک و تعالی یا ایها النبی حسبک الله استعین به و کفایت مهابت غیر الله شرایط
 الواسعاه و هم الامم و انسان و فعل او با باشد دیگران چه ضائقه اکثر دنیا را این وقت درویشی را عبارت
 از عدم احتیاج پیدا کند کلا احتیاج ذاتی انسان است بلکه ذاتی جمیع ممکنات بلکه نوعی انسان همین احتیاج
 است و ذل بندگی زمین را نه ناشی است چه اگر فرضا احتیاج از انسان را نل گردد و به استغناء پیدا کند
 غیر از معنیان و سرکش و طغیان و انحراف و انحراف و وقت او غرض از الله تعالی قال الله سبحان الله
 ان الانسان لیطغی ان راه استغنی غایه تا فی آله فقر که اگر فانی ماسوسی داشته اند احتیاجی که
 با سبب دارند ان احتیاج را سبب الاسباب حواله بینانید و دولت چمن شده را انخوان نیست اتوا
 میدانند مطر و انفرقی بحقیقت او را سبحانه تصور میفرمایند و این اسباب را ابو سبب حکم و صلاح و سبب
 آورده اند و حسن قیام را با سبب منسوب ساخته این بزرگواران نیز شکر و تسکین را با سبب
 راجع میگردد و تنبک و بدین افسوس از انسان میدانند چه اگر سبب و فعل هر دو خانه غفیر را بطریق سبب

سبب
 کمال و جود حاشا و کمال
 بکلین مهابت و شرف
 نفیج این طیر و کبر و کرام

با کرامت کارا و شرافت و باقی احوال بن محدود و سیادت آن فقید ثانی مرید و عبدالباقی باطنی و بیرونی
 گفت مشار الیه مراعات اشفاق و حقوق شماران و ده ملاقات کردی منوچهرت مکتوب شخصت و پیغمبر
 محمد با شرم خام و صدور یافته و احترام از امور لا طائل له بسم الله الرحمن الرحیم بعد محمد و صلواته و تبلیغ الدعوات
 میرساند و درین اثنا احوال باطن خود و خبرتدین نوشته اند تا با موت و رحمت باشد امور لا طائل است دنیا
 فیها الهمی ان سیکندر که تذکر احوال غرت را گذاشته که بشوایات پنهانی نماید چندین تا ناخیر خواهد بود
 حسان الابرهیات المقبرین شنیده باشند بهر حال توجه احوال باشند طفیلی را فرستادند و لیس و ریه
 الله بقدر الله سبحانه محمد و الهیة که فخرای اینجا و هر چند نرق معلوم نماند اما به سعی که کوشش لغت
 و وسعت میکرد و مانند زیاده از قدر کفاف میرسد و زنی که وفات است باقی احوال بخیر و مستحب
 محمد است و درین چهاره با معاد کرده بود که اصل و رسیدن دوم و وصالا بر طرف شده است الله سبحانه
 و الهیة علی جمیع النعمان و السلام مکتوب شخصت و ششم بخان خان صد و ریافت در بیان تو و انابت
 و روح و تقوی و مایان لب لک بسم الله الرحمن الرحیم بعد و سلام علی عباده الذین صطفی عن عمرانی و ستم
 و نفاق و تقصیرات و حقوق گذرانیده و خوش آمد که از سخن تو به و انابت گوید دوم از عمر و تقوی و انابت
 تبارک الله و تو بوالله العجیب ایها المؤمنون علیکم التعلون قال الله تعالی یا ایها الذین آمنوا اتوا بالیوم
 علی بکرم ان کفر عنکم سیکالکم و یحکم جنات تجری من تحتها الانهار و قال تعالی و ذروا ظاهرا و باطنا فالتوبه
 من الذنوب اجبه و فرض علیک حق کل شخص لا یصور ان یستغفر عن احد من الجنه کیف علانیا علیه السلام و السلام
 لم یستغفر عن التوبه قال خاتمهم و سیدهم علیه علیهم الصلوات السلام و تحیات انه لیجان علی قلبی انک لا تستغفر
 فی الیوم و الیامه سبعین مره فان کانک لیا صبی یعلق بحج الدعاء و سبحانه و لا یتلق الحق بالیوم العباد و
 صومهم کارا و شرف بل و محامدا و الهیة و النظر الیه غیر محرم و من یصحف غیره و ضرر و عیب و عیب و عیب و عیب
 و الاستغفار و التضرع و الاعتذار الی الله عز و جل و لو ترک فرض من ان یغفر لای یغفر فی التوبه من اداء و ان کانک لیا
 یعلق بمقام العباد و قوت تبارک و المعظم الیوم و الاستحلال غیر و الاحسان الیهم و الدعاء و ان کان صاحب الیوم
 مدیا فلا تستغفر و الاحسان و الهیة الی اولاده و ورثه و ان لم یعلل کوارث یصدق الله تعالی و ان کان
 علی الفقراء و المساکین غنیة صاحب المال الذی اودی لیه حق قال علیه السلام کما جریعت الیک من

يقول وهو الصادق قال رسول الله صلى الله تعالى عليه وآله وسلم ما من عبد اذ ذنب ذنباً فقام فقامت
وصلى واستغفر الله من ذنبه الا كان حقاً على الله ان يعفركه لانه يقول جل وعلا ومن عمل سوء او ظلم
نفسه ثم يستغفر الله يجد الله غفراً رحيماً وقال عليه وآله الصلوة والسلام وحديث آخر من اذ ذنب
ذنباً ثم ندم عليه فهو كفارة وفي الخبر ان الرجل اذا قال استغفر الله واتوب اليك ثم عاد ثم قالها ثم عاد
ثلاث مرات كتبت في الرابعة من الكبائر وفي الحديث النبوي انه قال عليه وآله الصلوة والسلام جعلك
المسوفون يقولون سوف سوف ارجو لقان الحكيم لا يذنب يا بني الا اخرج التوبة الى عذقان الموت يا نبيك
قال مجاهد من لم يتوب اذ اصبغ واصبى فهو من الظالمين قال عبد الله بن المبارك رحمه الله سبحانه وتعالى
افضل من مائة فلس تصدق به وقيل جدا من فضة افضل عند الله من ستمائة تسعة مائة واربعة
وان لم تغفر لنا وترحمنا لنكونن من الخاسرين عن النبي صلى الله تعالى عليه وآله وسلم انه قال ان الله تعالى يقول عسى ان
افترضت عليك تكن من اعداء الناس وانه عما نهيتك عنه تكن من اروع الناس واقع عار ذكركم
الناس قال صلى الله تعالى عليه وآله وسلم لا يهرية رضى الله عنه كن ورمعاً تكن اعداء لنا وسقاً الا ان يصبر
سبحانه مثقال ذرة من الوتر خير من الف مثقال من الصوم والصلوة وقال ابو هريرة رضى الله تعالى
جله الله تعالى عنه اهل الوتر والزموا الله تعالى على شيئا عليه الصلوة والسلام لا تغفروا الا ما تغفرون
الوتر قال صلى الله تعالى عليه وآله وسلم الابرار عشرة اشياء فرضية على نفسه اولها لحفظ اللسان عن
والثاني الاعتناء بنسوة الظن والثالث الاحتياط عن السمخية والرابع غض البصر عن المحارم
صدق اللسان والسادس ان يعرف منه الله تعالى عليه كيد يعي نفسه والسابع ان ينفق ماله في الخو
ينفقه في الباطل والثامن ان لا يظلم نفسه العلل والكبر والتاسع المحافظة على الصلوة والاعاشة
على السنة والجماعة وثنا اتملنا نورا وغفر لنا انك على كل شيء قدير مجربا ما ما شفقت وكرامات
الكرامة ارجع ذنوبه يسير شود وورع وتقمى ان جميع محرمات وشبهات حاصل يد تسمى است عظمي وورع
تصوى والا توبة ارجع ذنوبه وورع العيشة محرمات من منتهى است مشاير بركات وانوار من بعض البصائر
ويكره است كنه وتوفيق توبه وورع اسرارها صامخ فيز سر كرو وما لا يدرك كله لا يترك كله اللهم وفقنا
لمرضاتك ونجتنا من ديك وعطاعتك ههنا تسيد المسلمين قائد الفرح المجلدين عليه وعليهم والكلاب من قبيح

شخصیت و مهمتر نماذج آن مبدء و بيان حقانیت اهل سنت و جماعه رضوان الله تعالی علیهم اجمعین باین
 ارکان اسلام و تعریف نمودن بر آن کلمه حق یعنی کلام اسلام گوش و سلطان حق نمایند پس بعد از این اجماع
 احمد علیه السلام علی عباد الله الذین صدقوا صریحاً شریعتی که از روی کرم و التفات نامزد و فقیر از امر او سزاوارده بود
 رسیدند و الله سبحانه که درین طور اوان پرشید و شتاب و اغیار سعادت مند از احسن نشانه که در دنیا وجود
 ناسبتها با فقر و درازن کار برین است و ایمانی باین طالع حاصل است چنانچه است که تفاهات شمس مانع
 حصول این دولت نگشته است و توجهات پراکنده از محبت ایمان باز داشته است که این نیست مگر باین
 آورد و امیدوار باید بود که الله مع من احب حدیث نبوی است علیه السلام و السلام حاد است و
 آثار او می را تصدیق و محقق و موجب راسی فرقه اجماع اهل سنت و جماعه رضوان الله تعالی علیهم اجمعین که در علم و علم
 چاره نبود تا نفع و نجات اخروی تصور شود و محبت حق که مخالف مقتضات اهل سنت است سم قائل است
 که برکت ابدی و عذاب سرگردانند از این سلامت و عمل ایزد حضرت دارا و امانت حق و ای گنجین شخصیت
 نادران الله لا یغفر الله الذین لا ینفون ما ذکر فی کتاب الله و فی کتاب من قبله و فی کتاب من بعد من قبله
 ان تصدیق حق و باید نمود و از حضرت حق سبحانه و تعالی استقامت برین دولت بقصر و از راسی سالک باید نمود
 بدانند که الله تعالی بذات قدیم خود موجود است و سائر اشیا باجای او سبحانه موجود گشته اند خلق و تعالی
 انعدم بوجود آمده پس و تعالی قدیم و ازل باشد و شایسته حادث و نو پدید باشد و هر که قدیم و ازل است
 باقی و ابدی است و هر چه حادث و نو آمده است فانی و مستحکم است یعنی در شرف زوال است و او سبحانه
 یگانه است شریک ندارد و در هر چه نیست و در استحقاق عبادت و جود غیر او تعالی نشاید و استحقاق عبادت
 سوار او سبحانه و سرور او تعالی صفات کامل است از تجسید حیات و علم و قدرت و ارادت
 و صبح و بصر و کلام و تکوین است که بقدم و از لیت متصف اند و بحضرت ذات جل سلطان
 قایم اند و تعلقات حوادث در قدم صفات خلل نکند و حدوث متعلق مانع از لیت ایمان
 نگردد و فلسفه از چیزی در دستر ندارد که درکی از حدوث متعلق پس حدوث متعلق بر دو نوعی صفات
 کامله نمایند و عالم بجزئیات نماند که مستلزم تفسیر است که امارت حدوث است و نیز
 که صفات از لے باشند و تعلقات صفات بملقات حادث باشند و صفات ناقص از جانب

که در زبان لباس حرف صوت و در آورده ظاهر میسازیم و مقاصد خفیه خود را در صفت ظهوری که این چنین حضرت
 حق سبحانه و تعالی کلام خود را در لفظ توسط کلام در زبان بقدرت کامل خود و لباس حرف صوت ظاهر فرموده و عباد
 فرستاده است و او را هر دو نواهی خفیه خود را در ضمن حرف و صوت آورده و بیضه ظهوری که او را در دست پس بر دست
 کلام کلام حق باشد جل و علاقه فی لفظ و اطلاق کلام بر هر دو قسم بطریق حقیقه باشد چنانچه هر دو قسم کلام الفصحی
 و لفظی بطریق حقیقه کلام باشد و آنکه قسم اول حقیقت است و آنکه عباد را که عباد را فی جانه است و کلام
 لفظی را فی کردن و کلام خدا را گفتن و همچنین کتب مصنف میگردانند و اما مقدم علی دنیا و علم الصلوات
 و التسلیمات انزال فرموده است هم کلام حق باشد سبحانه و آنچه در قرآن و در کتب و صحف مندرج است کلام
 خدا و بدست جل سلطان که موافق هر وقت عباد را بان تکلیف فرموده است و مدین و مدائن حضرت تر
 سبحانه را در جبهت بی جهت و بی مقابله و بی کیف و بی احاطه حق است ایمان ابریم این ویت و شکر و کفایت
 آن مخلوق نشویم زیرا که رویه او تالیس همچو است و در هیچ نشاء حقیقت آن بر باب چون ظاهر نشود و غیر این
 نصیب بیان نموده و ای بلسنه معتزله و سائر فرق متبذره که از همان کور می نجا و ویت از روی نماند
 غایب باشد بگفته و بدولت ایمان ابریم شرف نموده و او تالیس چنانچه خالق عباد است خالق فعال این است
 نیز خیر باشد ان فعل باشد بر تقدیر است لکن اما از خیر راضی است و از شر راضی نیست هر چند هر دو را در است
 و شیت او است سبحانه لیکن باید دانست که شر تنها را بواسطه ادب و تالیس نسبت نباید که در خالق شر نباشد
 بلکه خالق بخیر باشد و شر با گفت چنانچه گفته اند حضرت حق سبحانه خالق کل شیء باشد گفت و خالق القادرات
 و مختار نیز باشد گفت از جهت رعایت او چنانچه بس و تالیس معتزله از متوهم که در خالق فعال بنده را در
 و شر و شر فعل با او نسبت کنند شر و فعل تکلیف نیامیزد باید که علمای حق قدرت بنده را در فعل و شر
 داده اند و در سب بنده ثبات نموده زیرا که فرق و ضمه است در میان حرکت و تفرع حرکت مختار قدرت که نسبت
 در حرکت هیچ و غلو نیست و در حرکت اختیار می خلل است بعد از فرق باعث مواخذه میگردد ثبات ثواب
 مینماید که شر مرم و در قدرت و لا کثیره را در حرکت ارتقا پس هیچ در اختیار است اختیار و عباد و در بنده اصطلاح
 دانسته ایشان که در کلام الله بنده ثبات قدرت و اختیار و بنده را این است که بنده هر چه خواهد بکند و هر چه نخواهد
 اینج و از بندگی در دست که بنده با هیچ تکلیف نشده است از عبادان تواند بود که در مشاغل با هر حق تواند کرد و در کار

[illegible]

ایشان بجز نیست قال الله تعالی لا یخفف عنهم العذاب ولا هم یخففون و هر که در دل و فوره از ایمان
خدا بود و او را به سطر افراسوگر دروغ بریزد و بعد عصیان کند و او را از دوزخ خواهند
بر آور و نیز روی او سیاه خواهند کرد و چنانچه کار را سیاه کنند و نیز عملی از خیر نخواهند کرد و چنانچه کار را روشن
از بصیرت است ایمان او و ملائکه بنده ای خداوند صل علیکم اگر کرم اند و عصیان از امر خدا جلشاند و در حق
جائز نیست و آنچه مامور بفضیل می آرند و از نا شوی پاک اند و تو الله و قناسل مر حق ایشان مخفی و هست
بعضی ایشان از حضرت حق نیجا زو قنای رسالت برگزیده است و تبلیغ وحی مشرف ساخته بندگان است
و صفاتی بسیار عظیم بعلوالت سلیمات ایشانند که از خطا و غلطی محفوظ اند و از کید و مکر دشمنان محفوظند و از غیبت
از حضرت حق سنجانه تبلیغ نموده اند و به صدق و صواب است و شایسته است که اشتباه اندازد و این بزرگواران
از عظمت و جلال و سبحانند و غیر از مثال این امر کار و دیگرند از ایمان تقدیر قلبی است و اقرار و اسالی
با نچیز ازین تواتر و ضرورت بار سید است اجمالا و تفصیلا اعمال جاری از نفس ایمان خارج اند اما ایمان
کمال می افزاید و حسنه می رسد و ایمان عظیم کوفی علیه السلام میفرماید که ایمان چنان است که ایمان را و تفصیلا بکنید
زیرا که تقدیر قلبی عبارتست از تعین و اذعان قلب است که تفاوتی که فریاد می کند و آن گنجایش ندارد و آنچه قبول
تفاوت کند و فعل آن را بطلان و عدم است کمال نقصان ایمان باعتبار طاعات حسنات است به چندین طاعت بشر
کمال ایمان پیش بر ایمان عاصی و مومنان مثل ایمان انبیاء باشد عظیم بعلوالت سلیمات که آن ایمان به طاعت و
طاعات و برود علی این کمال است سید است که ایمان عوام مومنان بگردان نرسد به چندین امر و ایمان
ایمان شرکت دارند اما ایمان به طاعت طاعات حقیقت دیگر پیدا کرده است ایمان دیگران گویا و آن از
نیست و در میان اینها اما نمی مشارکت منفرد است حرام انسان به چندین ایمان عظیم بعلوالت سلیمات و نفس
انسانیت شرکت دارند اما کلمات دیگر و انبیاء علیه السلام طاعات عبادت است و حقیقت دیگر ثابت
کرد و گویا حقیقت شرکت و عالی و برتر از دیگر انسان ایشانند و عوام حکم شناسان از امام عظیم علیه السلام است
اناموس حق و امام شافعی گوید و از حضرت امام موسی انشا الله تعالی که هر کلام را و هر چه است اعتبار ایمان حال گفت
اناموس حق اعتبار ایمان یافته توان گفت اناموس انشا الله تعالی که ما به هر چه گویند از صورت پنهان اعتبار
بهتر است و در کتاب سامی اگر چه کبار باشند از ایمان بیرون فرو رود و فعل ما به هر چه گویند و در حق

که روزی امام علی علیه السلام را در روزی که با جمعی از اصحاب و کبار مشغول بودند شخصی آمد و پرسید که چه میگویند و حق من چیست که پدر
 خود را با حق بکشد و مرا از حق اوجدا سازد و در کاسه پیرا بشربا ندازد و بخورد و در شراب خورن با خود خورند
 کند یا من است یا کافر که کدام از شما در حق او خطا نموده و در او از حد رسا بقتل امام عظیم در این زمان فرمود
 که او در حق است و بار تکالیف این کبار را ایمان نبراده است این سخن امام علی را که آن آمد و زبان عثمان و شیخ
 ایشان را در ساز ساخت آخر چون سخن امام بر حق بود همه توبه نمودند و اعتراف فرمودند اگر من و عاصی بن از غرور
 تو فریق تو بیافتم امید خجالت عظیم است که در حد قبول توبه است و اگر توبه نداشت مشرف گشت امر و سنجاست
 بل سلطان اگر خواهد و نگویند نیست و فرستد اگر خواهد بقدر حصصیت عذاب کند یا بشی و بویترش اما اگر کار از حق
 است و مال چه هست است زیرا که در آخرت و میان از رحمت خدا و کد بل سلطان به حصص بل کفرست و دیگر
 دره از ایمان را مدعی در رحمت است اگر بر طاعت حصص رحمت در ابتدا نرسد و نه انبیا است که بعد از آن
 است که از خلق قبول نمایند پس امام علی بن ابی طالب است که رحمت است انک است الوهاب بحث خلافت و امامت و امام
 نیست شکر الله که سیدم چند از اصول این نیست و اتفاقا بعلق ندارد اما چون شیخ درین باب مغلطه نموده اند و در
 و تقریر کرده اند بصورت ملامت اهل سنت حق نمی گویند که من این بحث را ملحق بکلام ساخته اند و قیاس حال را بر آن
 فرموده اند امام بر حق خلق بود از حضرت حاتم الرسل علیه و علیهم الصلوٰه و تسلیات حضرت ابو بکر صدیق است
 رضی الله تعالی عنده و بعد از آن حضرت عمر فاروق است رضی الله تعالی عنده و بعد از آن حضرت عثمان و انور است رضی
 تعالی عنده و بعد از آن حضرت علی بن ابی طالب است رضوان الله تعالی علیه و فضیلت ایشان بر سبب خلافت است
 فضیلت حضرت شیخین باجم و خایه البعین ثابت شده است چنانچه نقل کرده اند از اولا که با آنکه یکی از ایشان
 امام زمان است شیخ ابو الحسن شری که رئیس اهل سنت است فرماید که فضیلت شیخین بر اقی قیاس است که اگر کسی را
 با منصب حضرت امیر کرم الله تعالی و وجه میفرماید کسی که را بجهت بکر و فصل و جعفری است اولاً از آنجا که در حد
 زنده حضرت عبدالقادر جیلانی اندک سه و در کتاب غنیه که از مصنفات ایشانست میفرماید و حدیثی نقل میکند که از
 سر و فرموده است علیه علی الصلوٰه و السلام که در اعروجه واقع شد از پروردگار و رساله منوادم که خلیفه بود
 از من علی بود که گفتند که ای محمد چه خداوند بدان شود خلیفه بعد از تو ابو بکر است و نیز حضرت شیخ میفرمود
 که حضرت امیر گفته است که بیرون نیاید شیخ خدا از دنیا که بعد از من که خلیفه بعد از من است ابو بکر خواهد بود

مقرر شد و قطعه شد که بر قریبی پیدا نشود و سخن به سبب است و در بیان آید انظار حقیقت اسلام بوده و باید بیان بطریق
 و شایع کفر و کافری کرده شود و کفر و غلطی بر سلطان است هیچ عاقلی نماند پسند و سلطان آنرا بی تمایزی
 با بی نظایر ساخت و البته با طبع ایشان را بی توقفت نفی باید کرد و اگر حق جل سلطان نبی بود و بی شایع
 سموات است هیچ منفیده آید که البته با طبع ایشان پیشتر آفریده باشند اگر چه همه بر آمد و اگر پیش ایشان
 نیش زنده و از ررساند خود را میخانه میانه چه جای نیک و نیک را میخانه کفر و گوشت شاعت این امر را
 ملاحظه نمود و چگونه که این الهی شفا را خواند بود و نزد حق جل علما را بخدا جل شانزه نزدیک خواندند
 پس در طاعت اندک و اندک این جهاد را میخانه شفا میخواند و در حضرت حق سبحانه و تعالی شفاعت میخواست
 که بی حقیقت و شمتان و نیند و حق عبده دشمنان قبول خواهد کرد و در رنگ نیست که با نمان بر سلطان خود
 نماند و بر خدای خود که بدست تنگ این باغیان نزد سلطان شفا خواندند و در وسیله این صفت بر سلطان
 یافت و بر خردان خدمت باغبان کنند و شفاعت باغبان خواهند و تقریر و چونند چرا
 خدمت سلطان بحق بکنند و باغبان را شکست بدهند تا از اهل حق باشد و در این مانی بودند
 بی سلطان بگریزید و بدست خود بر باشند و سالها از این بدستش نماند و در وقت از وی میزند و با بخل و کین
 طاس بر سلطان است و از مسلمانان هر که از راه حق و طریق مستقیم دور افتاد است اهل بدو بدست و اوان طریق قدیم
 طریق آن فرست علی الصلوة و السلام و طریق خلفاء راشدین دست علیه علیه صلوة و تسلیات حضرت
 شیخ عبد القادر جیلانی قدس سره در کتاب بنده میگوید که دنیاها میبدیان که بهر اهل طائفه اند و خواجه و شاعر
 معتزله و بر پیشه و شریک و تجار و کلاویه در زمان آن سرور و نبوغ علیه علیه الصلوة و السلام در زمان خلافت آن
 و عمر عثمان علی رضی الله تعالی عنهما حکیمین نبودند و اختلافین طوائف و تفرق بین اهل انساب از سوت صحابه و انصار
 و سوت فقهایی بر سر رضی الله تعالی عنهما حکیمین حادث شد و بدست خیران سر فرموده علیه علیه الصلوة و تسلیات
 کسی که بدین اختلاف بسیار فرمود و پس لازم گیرید تا سینه مراد دست خلفاء راشدین
 ملازم اند و بدان خود محکم گیرید و در و در اید خود را از محذورات امور زیر که هر بدست ضلالت است و هر چه
 بعد از من پسنداشود و در بدست پسندیده که بعد از زمان آن حضرت و خلفاء راشدین علیه علیه صلوة و تسلیات
 استقامت حادث شود از غیر اعتبار ساقط است و شایان اعتبار نیست شکر حق جل و باری و در کلام

مرقوم از اهل انساب و اهل طائفات

کمال کرم و فضل را و غفل فرقه ناخیر ساخت که ایشان اهل سنت و جماعت اند و از فرق اهل مرو و معتزلی
 اعتقادات فاسده ایشان مبتلا کرد و از اجتماعت ساخت که بنده را در بعضی صفات مولی جلالتی که
 حق تعالی افعال بنده را گویند مکتوبه اخروی باشد که سرایه دولت پیروز و اختریه است و حق وجود صفات
 بنده است و چنانچه در این زمان و طائفه ساخت که باصحاب کرام خیر الشریع علیهم الصلوٰۃ و التسلیمات
 و کابرین سوره طعن نمایند و ایشان را ضحاک و یکدیگر تصور کنند و بعضی و کینه مطبق میهم سازند حق سبحانه و تعالی
 در حق این بزرگواران در محرابینم فرماید و این دو طائفه کذب کلام حق جل جلاله نمایند و اثبات عدالت
 و بعضی و کینه در میان این بزرگواران میکنند الدعا علی انیما را توفیق داد و در بعضی مستقیم مینمایند
 گونا و در نیز از ان جماعه گردانند که حق را در مسجده جهت و مکان اثبات کنند و در حجابی انگارند و امارات
 حدوث و امکان را موجب قدیم جل سلطان ثابت گردانند بر اصل سخن رویم و گوئیم معلوم ایشان است
 که سلطان کلام و هست و سایر ایشان کما بحمد اگر روح صالح است بدن صالحه اگر روح فاسد است
 بدن فاسد پس صلح سلام سلطان کوشیدان صلح جمیع بی آدم کوشیدان است و صلح در ظاهر و باطن صلح سلام
 بهر در و در گنجایش وقت باشد و نگذشت کلمه سلام از مسجدهات اهل سنت و جماعه نیز گاهی گوش میاید
 ساخت و در مذہب مخالف باید نمود و اگر این دولت میسر گردد و در وقت غفلت از دنیا علیهم الصلوٰۃ و التسلیمات
 بدست آید شمار این دولت صفت بدست آمده است قدر آنرا بدانند زیاده چه بماند نماید هر چند بسیار و ابرام
 مستحسن است و بدستجاء الموفق مکتوب شفقت و شکر بخواند شرف لدین جمیع صلح و ریافت و بیاید
 ستون نورانی ستاره و زینت که از جانب مشرق طلوع نموده بود و علامات قیامت و ایام سبک کسب السلام
 الرحمن الرحیم محمد عبد الذی صدقنا انما کنا نبغی لولا ان به اننا الله جبارات رسل
 لا یسبنا بالحق علیهم الصلوٰۃ و التسلیمات میخیزد شریک که فرزند بی غری مصحوب بولانا ابو الحسن سر ستاد
 بود و در ساندیده و خوشوقت ساخت از ستون نورانی که بجانب مشرق حادث شده است که
 استقامت نموده بودند بدانند که در خبر آمده است که چون باد شاه عباسی که از خدمات ظهور
 میبرد و عود است علیه الرضوان بخیر سالان بر سر طلوع کند در جانب مشرق قون و این چنین حاشیه میاید یعنی عمده کبر
 و در سترشته باشد و اول طلوع ان در وقت هلاک قوم حضرت نوح بوده است علیهم الصلوٰۃ و التسلیمات

و در زمان حضرت ابراهیم علی نبیا و علی الصلوٰۃ و السلام ظهور نمود و فرمود که اورا در آتش انداختند و در
 آن کافران و کوران و قوم او بود و در زمان قتل حضرت یحیی بود پس چون بنی اسرائیل را حضرت
 در عالمی استغافه بکنند از شرقتها این بیاضی که در جانب مشرق حادث شده بود و اول بصورت موم نمود
 بوده بعد از آن کجی پیدا کرده شباهت بصورت قون که شناخت حاصل نموده و نیز باین اعتبار نمود
 باشند که هر دو طرف آن بناخ باریک گشته بود و شباهت بدندان دهنده پس هر دو طرف را دور
 اعتبار نموده اند چنانچه نیز هر که هر دو طرف آن باریک باشد از اگر این ستون نیز بجانب فوق دور
 داشته نشیبه بدو دندان که در میان آنها اندک فاصل بود و در صورت تشخیص این معنی نموده باشند و
 جمعی دیگر نیز باین خبر و از دندان ظهور و راسی آن ظهور است که در وقت قدم حضرت مسیح حادث خواهد
 شد زیرا که قدم او علیه الرضوان بر سر مایه تمام بود و درین وقت از مایه سبت دهمست سال گذشته است
 و نیز در خبر آمده است در علامات حضرت مسیح علیه الرضوان که در جانب مشرق ستاره ظهور کند که از آن خبر
 باشد و از آنست که این ستاره نیز ظاهر شده است اوست با مثل و این ستاره را در کتاب و در کتابی که برای این
 گویند گفته اند سیر کواکب ثواب از مغرب به مشرق است پس وی آن ستاره میگوید و بجانب مشرق است
 و اینست آن بجانب مغرب پس این درازی بیاضی از پس پشت اوست که نشان سنجی است و اینست
 که بجانب مغرب هر روز بلند می آید پس فرستاده اوست که هر دو لبه فک عظم است و بلندتر از آن علم تحقیق
 با بطلان وقت ظهور حضرت مهدی نزد یک است تا سر مایه که او آن ظهور اوست چه قدمات و مبادی و این ظهور
 آنست که این قدمات و مبادی ظهور او علیه الرضوان از رنگ را حاصات بین علم است علیه و علی الصلوٰۃ و السلام
 که پیش از ظهور نبوت او علیه و علی الصلوٰۃ و السلام ظهور داده بود و چنانچه گفته اند که چون ظهور نماید که صورت
 حضرت محمد رسول الهدی و علیه و علی الصلوٰۃ و السلام در رحم آمنه قرار گرفت همه پستیهای وی عین کونیا
 شدند که همه شیاطین از کافران و منافقان که تحت الطیلس سر کلون و عیال و دیار انداختند و چهل و شصت
 کردند و در شب ولادت آنسور علیه و علی الصلوٰۃ و السلام ایوان کسری بچینید و چهارده کنگره از آن بقیات
 آتش فارسی که هزار سال بود که برافروخته بودند و فرو رفته بود و در چون حضرت مهدی بزرگ خواهد بود
 و تقریب خطیم بسبب و باسلام و مسلمانان خواهد گشت و در ظاهر و باطن لایت او تصرف عظیم خواهد

و در این کتاب که در این خطیم ظاهر است و اینست که در این کتاب

و صاحب خوارق و کرامات بسیار خواهد بود آیات عجیب و زبان و بطریق خاص آمده است که پیش از خود
او چیزهای خارق و عادت و رنگ را حاصلاتی علیه الصلوة و السلام ظهور آید و بسیار دیده شود و بر او
چنانچه از احادیث مفهوم میگردد بدانند که در خبر آمده است که مهدی ظاهر شود و از آنکه گفته اند
زینب علیه السلام و سلمائے این آنوقت است که غرابی بل اسلام آید آن سرور علیه و علی الصلوة و السلام
طوبی فرموده است و بشارت داده و فرموده علیه و علی الصلوة و السلام العبادة فی الهمرج کعبه
یعنی عبادت نور زمان فتنه و رنگ هجرت است بسوی من معلوم شاست که سپاسیان در وقت
هستند فتنه و فساد اگر آنک جرات مینمایند اعتبار بسیار پیدا میکنند در وقت اشکین فتنه اگر نیز در
نمایند اعتبار را پس وقت کار کردن قبول قتل و قتل و جمیع وقت فتنها است تمام و در این زمان
حق جل و علا در این زمان ثابت شد علی صاحبیه الصلوة و السلام التجهیز میجو چیز خست فتنه
اگر خدا بندگان مقبولان محشود شوند صاحب بیک هجرت که در وقت هستند از ایشان بوجود
بود بدید علی رسیدند تا خود می آیند داخل خیر الامم دید وقت خود را بطریق و حسب زورست نرسید
و مجوز و موز در رنگ طلال کول نگردید و دادم ترا که بگو تصدق نشان که اگر نرسیدیم تو شاید
و عمو نورانی که پیش از ظهور این کرب نب اطاعت شده بود و ظلمت و دگر و ستی و لان مفهوم نمی شد و غیر از
خیر و فطرخی و آمد اما ستاره و دنبه ارشاد یکدورت و دشت لابل الفانغ و لضا و الله سبحانه و تعالی
ستاره موت شخصی حیات احد و ولایت فخر و زنده اند آنچه از کلام محمدی مفهوم میشود و اعراضی که ستاره و
فلق دار و سر چهره است و فرموده و بالجمله هم هستند و ستاره راه می آیند و سفرهای بر و بر و فرموده
و لقد نرى السماء الدنيا بمصابيح و جعلناها رجا و المشی الخین امان یا اربابا ما ترب من رب سائت
عرض هر چه گویند به نبوت پیوسته است و داخل و دام و خیالات است ان الظن لا یغنی عن الحق شیئا
بل انقل ان بعض الظن انهم روز غریز که می بیند که وقت توبه و انابت است و هنگام قبل طالع کرامت از آن
درو و فتنها است و نزدیک است که در رنگ باران نیسان قنبار بریزد و عالم را درگیر و محو صادق فرموده
است علیه و السلام و السلام ان من شیء یسأله فتنه القطع دلیل الظلم بصیرت الاصل فسا مومنا و شی
مومنا و بصیر کافر القاع فینا خیر من القاع و الماشی فیما خیر من الماشی فکفر و فتنها فینا او کفر مومنا

بسم تعالیٰ

و کبریت احمر باشد این شخص داخل مره صحاب کرام است علیهم الصلوات از سابقان است و صاحب السیف
 علیه بدلت مرکز مطلوب تمیز است هر چند و نفسش مرکز هم در آن است اما بدلت بدلت شرف است
 زیاد و این تا آنکه نماید پیش از این مروری شرح و بعد چون افضل الله سبحانه از این نسبت علیه سر را در پیش
 پیش پنهان زوال کرد و شانه از آن نماند چه فتنه غیر قلب اجار نمود الله بطن نه بدلی نشان
 موطن است صحاب نید دولت بر صراط مستقیم اند که به وصول مطلوب محلی می تواند است و آنکه ازین صراط
 بعین و شمال است و وصول بطنی زطلال است اگر چه در ظلال مراتب اندامیه و باطن خلعت تسلیم نیست
 فراق دوست اگر اندک است اندک نیست و درون دیده اگر نیمه میوز وصول بطنی میسر و در دست
 ترسم نری کجایه اعلا به کین ره که تو سیر کو سیر کستان است و فیض الله سبحانه علی الصراط المستقیم
 السلام علی من اتبع الهدی که مستقیما و و یکم حفرة محمد و را و کی جامع علوم عقلی و نقلی و اخلاصی سید است
 تاسی صدور یافته و لا اله الا الله محمد رسول الله که اولی تصفیر ثبات مرتبه داشت ثبات و لغت
 ظهور مرتبه و وجوب صورت شاسی بصورت نقطه آخر است از ظهور آن مرتبه که بصورت طویل و بعضی شهور گردد
 هر چند در آن مرتبه نقطه را کجایش است و نه دواره را نه انجا طویل احوال است تعرض معتر را لازم در
 صورت کشم که مشیت و درنگ نقطه مینماید و یکم محمد رسول الله که نبی از دعوت خلق است که با جام و
 خواست خلق دارد و طول بسط را انجا قدم را نه است اما چا صورت شاسی این مقام در نظر کشم طویل و بعضی
 می و را بد و خفایم سالک بوسطه بقیه سکه که در مانده است کلمه نایه را درنگ ایامی محیط می بد و کلمه
 او را در درنگ نقطه در جنب آن دریا خیال میکند از خیاست که این فقیر نیز بوسطه بقیه سکه که مانده و
 حکم کرده است و نوشته که کلمه نایه دریا است که در جنب آن کلمه او را نقطه است و در خفایم صاف است
 مکیه نیز گفته است که جمع محمدی جمع است اند جمع به پایان آید جل سلطان و چون امانیه الله سبحانه است
 و چون مرتبه در جنب است و نه در است پروا ندارد و احاطه به کیفر مرتبه بقیه سکه که در عالم تاجران
 و عوض حکم خیر را بجز سکه که از نسبت بدریا به پایان میبری که اول نقطه می یافت نیوت دریا به پایان
 می آید و در ایامی محیط را از جزو لایحه جزوی خود و تو می بیند از خیاست که کند که نسلایت افضل از نبوت باشد
 زیرا که ولایت مناسب کلام اول است و نبوت ملائم کلمه نایه زیرا که گویم نبوت عبارت از حصول خبر

و کبریت احمر باشد این شخص داخل مره صحاب کرام است علیهم الصلوات از سابقان است و صاحب السیف علیه بدلت مرکز مطلوب تمیز است هر چند و نفسش مرکز هم در آن است اما بدلت بدلت شرف است زیاد و این تا آنکه نماید پیش از این مروری شرح و بعد چون افضل الله سبحانه از این نسبت علیه سر را در پیش پیش پنهان زوال کرد و شانه از آن نماند چه فتنه غیر قلب اجار نمود الله بطن نه بدلی نشان موطن است صحاب نید دولت بر صراط مستقیم اند که به وصول مطلوب محلی می تواند است و آنکه ازین صراط بعین و شمال است و وصول بطنی زطلال است اگر چه در ظلال مراتب اندامیه و باطن خلعت تسلیم نیست فراق دوست اگر اندک است اندک نیست و درون دیده اگر نیمه میوز وصول بطنی میسر و در دست ترسم نری کجایه اعلا به کین ره که تو سیر کو سیر کستان است و فیض الله سبحانه علی الصراط المستقیم السلام علی من اتبع الهدی که مستقیما و و یکم حفرة محمد و را و کی جامع علوم عقلی و نقلی و اخلاصی سید است تاسی صدور یافته و لا اله الا الله محمد رسول الله که اولی تصفیر ثبات مرتبه داشت ثبات و لغت ظهور مرتبه و وجوب صورت شاسی بصورت نقطه آخر است از ظهور آن مرتبه که بصورت طویل و بعضی شهور گردد هر چند در آن مرتبه نقطه را کجایش است و نه دواره را نه انجا طویل احوال است تعرض معتر را لازم در صورت کشم که مشیت و درنگ نقطه مینماید و یکم محمد رسول الله که نبی از دعوت خلق است که با جام و خواست خلق دارد و طول بسط را انجا قدم را نه است اما چا صورت شاسی این مقام در نظر کشم طویل و بعضی می و را بد و خفایم سالک بوسطه بقیه سکه که در مانده است کلمه نایه را درنگ ایامی محیط می بد و کلمه او را در درنگ نقطه در جنب آن دریا خیال میکند از خیاست که این فقیر نیز بوسطه بقیه سکه که مانده و حکم کرده است و نوشته که کلمه نایه دریا است که در جنب آن کلمه او را نقطه است و در خفایم صاف است مکیه نیز گفته است که جمع محمدی جمع است اند جمع به پایان آید جل سلطان و چون امانیه الله سبحانه است و چون مرتبه در جنب است و نه در است پروا ندارد و احاطه به کیفر مرتبه بقیه سکه که در عالم تاجران و عوض حکم خیر را بجز سکه که از نسبت بدریا به پایان میبری که اول نقطه می یافت نیوت دریا به پایان می آید و در ایامی محیط را از جزو لایحه جزوی خود و تو می بیند از خیاست که کند که نسلایت افضل از نبوت باشد زیرا که ولایت مناسب کلام اول است و نبوت ملائم کلمه نایه زیرا که گویم نبوت عبارت از حصول خبر

بواسطه علمیه سلامت تحقیق شده است و شوق ادا ران فرض جسم و جبهه کمال است لیکن در توفیق و توفیق است
 استخاره و بفرساعت کم بینا که هر چند یک تنوید شود و راه خلق بخشداید و وصول که بهین خیر نکرده و چون
 کرد و تا غیر از فرض این به غیر ما مومنند نیست بهر حال بقصد ادا فرض هر تنوید الله سبحانه و تعالی
 باید برآمد و بدو و سر قطع و ملحق بدین و اگر وصول میسر شد شستی است غرض و اگر در راه ماند امیدوار گفت
 وقت است دنیا اتمر لیا اتمر لیا و اغفر لنا الله علی کل اثمی قدیر و صلی الله تعالی علی سیدنا محمد و آله
 و بارک و سلم **مکتوبات** و **وسیوم** حضرت مخدوم زاگی محمد الدین خواجہ محمد سعید سلمه الله تعالی
 صد دریافت و در بیان ظاهر و باطن انسان کلام مایا سجد کثا محمد رسد سلام علی عبادہ الذین اصطفوا
 انسان عبارت از مجموع عالم خلق و عالم امر است و عالم خلق را صورت و ظاهر انسان مینامند و عالم امر را
 حقیقت و باطن انسان میدانند و اعمیان ثانی که حقایق ممکنات گفته اند باین اعتبار است که ممکنات
 ظلالی باین معنی و آن اعمیان اصولی میباشد و حقیقت و باطن ممکنات همان ظلال اعمیان است
 که ممکنات بآن ظلال ممکنات گشته اند و در وجهی دیگر کرده بخلاف اعمیان که تعینات و وجهی دیگر انبساط
 مینمایند و فوق مراتب امکان از اتمر لیا نذر که تعین و حدت و تعیین احدیت را که مرتبه اعمیان است
 تعین و وجهی گفته اند و در تعین دیگر که تعین و حدی و تعیین شالی تعین و حدی باشد تعین امکانی دانسته اند
 پس تعین و وجهی را که حقیقت تعین امکانی گویند بر سبیل تجویز خواندیم و در حقیقت امکانی از عالم امکان
 خواندیم و کما از مرتبه و وجهی اصل شده گویند حقیقتی است پس آنچه گفته اند که صوفی کلام باین است این ظاهر
 باطنی است و باطنی از ایشان جدا است که باطنی است سبحانه مراد از ظاهر عالم خلق او دانسته اند و در
 باطنی مراد از خود است اندر انعام را که جبرین و تعینین است علی گفته اند و مقام تکمیل دارند و دانسته اند و در
 دعوت افکاشه و این فقیر را درین مطن معرفت خاصه است و آن است که شعری باشد از انصاف خاصه که
 نسبت با مجموع عالم خلق و عالم صورت و ظاهر و حقیقت و باطنی و همان هم بود که بعد از تعین است
 اما شایسته و آنست که کلاصل از مراد آن هم را تعین انقیاب حضرت الله است الحرف و جمع بشیون الاستعداد
 ازین نام و هر چه در مرتب کما نذر رابطه کرده و وصول آن هم که قیوم است و او را میسر شده است و دنیا و آخر
 از مراد اقل مکانی که شده و این هم منطبق گشته است و در تشریب بر سبیل و وجهی که باطنی است و ازین

که کلاصل از مرآت هم را لطیف یافته است و برین خط با حدیث مجرود و شریک این همه مراتب لطیف
آنانی و حقیقت او گشته است که عالم امر و درنگ عالم خلق او صورت آن حقیقت شده و این صورت در
رنگ با مرتبت مرآت حقیقت را که همچون شخص لا یس است مرآت عالم امر و چون دیگران را اطلاق آن مقصور
بر عالم خلق و عالم امر است لاجرم صورت و حقیقت اینها برین عالم خلق و عالم امر باشد و آن ساکن برادی
تعیینات ایشانند پیش از قیوم ایشان نباشند سوال عارف هر چند کمال معرفت پیدا کند از حقایق کمالات است
و از امکان بوجوب تصف و دیگر و پس آنکه قیوم است و از مرتبه بوجوب است چگونه حقیقت او بود و در
باشد جواب که یکم که این حقیقت باعتبار شهرت است نه باعتبار وجود و تا مخطو لازم آید چنانکه باقی عالم
این شهرت و مجرد و تمثیل نیست ثمرات و تا بمرآت متضرع است و از یاد عارفان همه آفرینش
هم تیره برین حدیث عجیب است پس محقق شد که آنچه مجموع صورت و حقیقت و دیگران است صورت این
است که نسبت بحقیقت این صورت همچون جامه کیناست نسبت بشخص لا یس بنجام پس بیکان حقیقت
آنچه در پانصد و چه یکم کند و غیر از ماضی صورت و حالین خود را چه تصور نمایند معرفت این عارف متسلّم معرفت
حق است سبحانه ادا و ذکر الله سبحانه نشان شایسته الهی صیبت انیکه دوستان خود را کردی که یکم
ایشان را شناخت ترا یافت زمانه انیاف ایشان را شناخت و آنچه فقید و بعضی کتب رسائل خود نوشته است
که عارف نام المعرفة بعد از رجوع به موت بکلیت خود متوجه عالم میگردد و آنکه ظاهرش خلق است و باطنش
حق جل سلطان مراد از آن بکلیت عالم خلق و عالم امر است چنانچه متعارف قوم است یعنی عالم خلق و عالم
امر سر و متوجه به موت میگردد و آن حقیقت و باطن که این فقید را بالا نوشته است و هم قیوم و مافوق آن
مراد داشته توجّه و بوجو حق جل علاه می دارد که از عالم مجرب است چنانچه گذشت پس هر تقدیر در وقت رجوع
توجه عارف کامل تمام بجانب خلق است تا آنکه یکم و غلبه دارد و روی دیگر بوجو حق جل علاه دارد و توسط است
لیکن بدان شخص سالک بلند تر است که درین تمام حق جل علاه سلطان را در کار این شخص ادا و حق
مبادا ناقص است و آنکس ای بر و حق حق خالق حق جل علاه حق مخلوق هم امکان نیاید و خلق را بجانب
خلق بخواند جل سلطان پس نسبت او اکمل باشد باید دانست که توجّه بوجو حق جل علاه در سبیل توجّه و حق
این عارف نصیب گیران گشته است که توجّه محکم اندیشگی پس بدید که خود متوجه باشد تکلیف که از خود منفر و کمتر

که تو بوی موت نمارد این عدم تو جلوه خاص کلمات آن عارف است و در میان نزدیکی است
 که از انقباض بخارج تو جلوه از عدم تو بکمال قصد نمایند حضرت حق سبحانه و تعالی ایشانرا نصیب
 و داد که چهل مرتبه خود حکم کنند هر را حیث اند که متوب به مقتدا و چهارم بخارج ششم صدرا
 و تریاویل که می بینیم ظلم نفسیه الایه و در بیان که می بینیم انحرافنا الانسانه الایه است و بوی
 خلافت از نشان کاملی حاصل و تا بجای میسر رسد که اوقیوم جمیع اشیا میازند و آن ظلم نفسیه است مقصد
 بنیدیم و ضلیل تفسیر نموده اند و سابق با تخیلات محبت محبوب که سر طلقه آن محمد رسول الله علیه و آله است
 و استقامت الله تبارک و تعالی و تعاضد ثنائی کتاب الذین اصطفینا من عبادنا منهم ظالم لنفسه و
 منهم مقصد و منهم سابق بالحدیث باذن الله و قال تعالی انما نعزنا العزاة علی السموات والارض
 والیحی فی الدین انما یصلحها و لا یفسد فیها و احملها الانسان انه کان ظلوما جهولما و اما الذین ما اراد الله شیئا فاما
 ان یسبها یا یضلها یا یزید و است که آن الله خلق آدم علی صورته او تعالی از صورت منوره و متعالی است پس خلقت
 بر صورت او سبحانه این معنی تواند بود که اگر مرتبه تنزیه را در عالم مثال صورتش فرض کرده شود هر مرتبه نسبت
 جامع خواهد بود که انسان جامع بر آن صورت موجود گشته است صورت دیگر را قابلیت آن نیست که مثال
 آن مرتبه بقدسه تواند بود و مراتب آن توان برگشت از اینجا است که انسان شایان خلافت او تعالی گشته است
 زیرا که تا بر صورت شی مخلوق نگردد شایان خلافت آن شی نباشد و خلیفه شی خلقت شی است و تا
 شایان شی است و چون انسان خلیفه همان گشت تمامه ناچار تحمل بار امانت است و شایان تحمل
 عظمای الملک الامطایاه آسمانها و زمین با و کوهها جامعیت از کجا یا بند بصورت او تعالی مخلوق کردند
 و شایان خلافت و تمامه باشند و تحمل بار امانت او سبحانه نمایند و محسوس میکرد که اگر این بار امانت
 فرضا باسان زمین کوه و عالم نمایند یا پاره پاره کردند و بیچون اثری از آنها باقی نماند و آن امانت بزرگ
 حق تعالی بر میت جمیع اشیا است بر سبیل نیابت که مخصوص کمال افراد انسان است یعنی تمام انسان
 کامل تا بجای میسر رسد که اوقیوم جمیع اشیا بحکم خلافت میازند و همه را فاضله جو و بقا رسا بکمال
 ظاهر می باشد بطریق متوسط و میسر نماند اگر ملک است با در توسل است و اگر انسان است با در تفتش و فی حقیقت
 تو جمیع اشیا بجانب دست و همه بگردان ویندازن معنی را در اندیانه فرموده اند که آن خلوقا بهر انکسار از علم

نفسه بحث لایعین من وجود و لا من الی غیر وجوده اشرا و لا حکما و تا بر جوین علم تمام ندیشایان ممکن را بامانت
نموده و لا اکثری بجهل بحیث لا یكون لا علم و لا ادراک المطلوب بل مجرد عن الادراک و جهل عن العلم بالمقصود و اکثر
و جهل بان مولد کمال معرفت است لاین جهل علم عرفهم و لا تشکک ان عرفهم البین بجهل الامانة انید و وصف
کویا علی النجی از جهل را بامانت را این عارفی که بر منصب بیومیت اشیا مشرف گشته است حکم فریاد و ارکامها
مخلوقات را با و مرجع داشته اند هر چند انعامات از سلطان است اما وصول نهام بوطی و توسط وزیر است و
انید و لت البیة حضرت آدم است علی دنیا و علی الصلوة و السلام و این منصب را با الصلوة مخصوص است
اولی الخ و است علی الصلوة و الخیات و طبیعت و وراثت این بزرگواران هر که را باین ولایت مشرف سازند
با کرامات و شرفیات و و طالع و اولی و اثنان کتاب که برگزیدگان از عباد و اوتالی این علم نظام است
که بر منصب ولایت و قیومیت مشرف است و طالع نهان این برگزیدگان که تعبیر از ان بمقتضی موهبه است
انما تذکر بدولت خلقت مشرف گشته اند و صاحب مدخل شوره اند هر چند معامله و کار و بار با دشمنان
و وزیر مربوط است اما تحلیل ندیم است و صاحب این الف است این را برای فرحت خود است و ان
برای مهابت و یکایست عثمان و عینا و سر طالع این مقام عال حضرت ابی تریم غیل الرحمان است علی دنیا و علی
الصلوة و السلام و هر که را باین مقام عالی شرف سازد و فوق تمام حاکم مقام محبت است کطالع ثلاث که
سابق و تحلیل ات الدان مقام علم مشرف گشته اند و ندیم دیگر است و محبت محبوب دیگر اسرار و معاملات
بر محبت محبوب میگردد و یا و ندیم او در اینجا به مفضل هر چند در وقت کمال السن الف است اسرار حقیقه محبت
تحلیل طویل القدر و دیان و توان آورد و او را محرم اسرار محبت محبوبیت توان ساخت سر طالع نجاب حضرت
علیه السلام است علی دنیا و علی الصلوة و السلام و سر گروه محبوبان حضرت خاتم الرسل است علیه السلام
و الخیات و وراثت این صاحب کتان هر که را باین مقام مشرف سازند
و مقامی که تمام محبت اند و کتوبه از کتوبات این فقیر ذکر یافته اند و صد نشینان نجایه کتوبه
است علیه السلام و السلام و هر که در مقام سابقان است که فیضیه توانست از وراثت کتب
کتاب انما یفکک لک لک و کتوبه از کتوبات این فقیر ذکر یافته اند و صد نشینان نجایه کتوبه
بمیزان خفیه دریافت و بیان آنکه محبت بلیات مر و ستارها فایده است که بضرع و زاری غفویات

نورالایمان
در مقام اولادین

فهموده است قتالی که خلق با که افعال خلق است و در اداری این شش و در چنانچه گشت و چون عالم
کسی نیک با کمش فاش شده است تحقیق از ابر و قوت دیگر اندازیم که از هر حق جل علایم و ادیان و ایم
دیگر برده فی ظلم ازین تحقیق و در اعتراض قوی فاش گشت یک که چون زمین و آسمانها بوده بقی
و تشخیص شش و در از کجا بوده و یوم الاحد از یوم انشین چگونه جدا می داشته و یوم الثلاثاء از یوم الاربعاء
متنازیده یوم پنجم از یوم جمعه چگونه متمیز گشته و چون سبقت خلق عرش خلق ارض و خلق سموات معلوم
گشت حصول مایه متصور شد و ثبوت امام بود و فهمیم بخامد و اعتراض مندر گشت چه در کاست که است
ایام مخصوص بطول و غور و بلوغ می چه در پیش است این معلوم و غور نیست و اما از ایام ثابت است که
فی الاخبار از اعتراض و حکم که مندر شد و مخصوص لعلوم این فیه است است که در حدیث قدسی آمده است
جل سلطان لایسته ارضی ملاسمای و لکن بسنی طبعی بی لوم از هیچ فیه فهمیم و فیه که فهمیم از هر
عبد مؤمن است و غیر و از این دولت میسر شده است و تو در مکتوبات خود خلاف این گفته که هر
و عرش مجید است و ظهور قلمر لایست از ظهور عرش و از تحقیق سابق معلوم شد که آثار احکام عرش مجید
علیه است ارض سموات گنجایش بود و عرش بوداری زمین آسمان با آنچه در دنیا است فایده
ان سموات دارند و غیر از قلبی مومن که مستند این دولت است پس هر دست قلبی بقدر ارض سموات
شدند نسبت بجهیم صفوات که شامل عرش مجید بود و اما خلاف مفهوم حدیث متصور باشد فاندفع الامر
و انما فیها با و است عرش مجید که محل ظهور امام است چون ارض سموات را با آنچه در دنیا است
در تقابل است اندازیم به توقف تا چه و فیه میگرداند و از برای اینها باقی نماید الا قلب انسانی که
منصف برنگ دست باقی میاندازد و فیه میگرداند و فیه میگرداند و فیه میگرداند و فیه میگرداند
که عالم در صرف است عرش انبیه بان مرتبه بین حکم است که ارض سموات را نسبت برش بوده است
و همچنین هر نوع نسبت تحت خود بین حکم است الی ان بی عالم الامر بعد از تعالی من اثر هر عالم به
صیرت و به جبل اگر معرفت است بهم مجهول الکلیفیه است که در احوال عقل و فهم حادث نیست شمر که
فلسفه و فلسفیان نیز که هر چه است جمله حق و غیرش نیز که بی بدوش مجید خدایا و سوره فاطر
است که علم مجهول این دولت خود ندارد و شعور این کمالی و اما حاصل نیست بخلاف قلب انسانی که

در مقام اولادین

که صاحب شهرت و بهر معرفت خود مورد معرفت دیگر قلب است که میان عالم بیک سماع نامی
مجموع انسان که عالم صغیر نامند و خدیو که عالم خلق و عالم امر است اما از اتمه و حدیثی صغیر حاصل است
که آثار و حکام بران میر مرتب است و عالم کبریا این مرتبه حاصل نیست اگر است اعتباری است پس مرتبه
که از راه این مرتبه و حدیثی بالانسان توسط او قلب انسان میرسد عالم کبریا و درش مجید که همچون قلب است
مرآن عالم را ازین فیوض و برکات تلیس است و ایضا جزو ارضی که فی تحقیق نظام خلوقات است و این
دو مرتبه قرب طویرات است که آلات آن در مجموع عالم صغیر مرتب نموده است و در عالم کبریا تحقیق
چونکه مجموع نیست این مرتبه را بخاطر محقق است پس قلب انسان این کمالات انبیا و اوصیا و خرافات است
با عدول است این فضل کمالات و قلب ثابت نموده می چون بیک خطه میاید و قبل فضل خیر است
فضل کمالات و طویراتی ای با پیش مرتبه مثل قنایان یا دیگر گویا است و در صورت و در صورت و در صورت
منور ساخته است و از این تشریح که در بعضی از کتب و در بعضی دیگر پیدا کرده است که
آن نیست و شک نیست که این یا در بعضی از کتب و در بعضی دیگر پیدا کرده است که
و این اتمه لایق و نا غفر لنا انک علی کل شیء قدیر و صلی الله تعالی علی سیدنا محمد و آله و صحبه
اجمعین و بارک و علی جمیع الانبیاء و المرسلین و الذینک الملقین اجمعین مکتوبه و در بعضی
میراثا حسن که در بعضی از کتب و در بعضی دیگر پیدا کرده است که
که گویا هر حکم از حکام شرعی و دینی است که در صحت است و در بعضی از کتب و در بعضی دیگر پیدا کرده است که
عباده از این خطه صغیر ترانه انومی که در بعضی از کتب و در بعضی دیگر پیدا کرده است که
خوش تر که در این نوشته بود که در بعضی از کتب و در بعضی دیگر پیدا کرده است که
نوکریا میگفت تا وقت که در این نوشته بود که در بعضی از کتب و در بعضی دیگر پیدا کرده است که
مقام ناسا که در این نوشته بود که در بعضی از کتب و در بعضی دیگر پیدا کرده است که
زنده و در بعضی از کتب و در بعضی دیگر پیدا کرده است که
نود حق این نوشته بود که در بعضی از کتب و در بعضی دیگر پیدا کرده است که
این معارف را جای و در بعضی از کتب و در بعضی دیگر پیدا کرده است که

اگر این شهر مورد تبه شود را مجلس ایشان نیز مشرک طریقت باشند و اگر باغینه شود زان پس از چو خبر بدید
خبر بدید بدو نوشته اند که انچه می بینید کل من اجل او خواهد بود و بخواهید که بشوید و خواهی نمودی را
ایشان دکان مرئی را که ذات حق میدانند جل واصل من حیث هی که الانچه می بینید انچه نیست ظهور میدهند
نزد افق بیجا حاصل و دراز کار است و خلاف انصاف می بیند که گفته اند که انصاف را باید انچه هست
بین این قوم چو می بینید و چه میدانند که میگویند که غریق من بخیر من علایفی طایفم که از عبارات از شهر و در
مشاهده اند و این همه اندیشه را که در تدبیر اهل عیال خود مینمایند غیر است بانه بداند و آگاه باشد
که این جور از انصافها و اعتراضات ما ملاکم که بر شما نیز طریقت کرده اند قدس الله تعالی اسرار هم نشانای
نارسانی است بعد از این بزرگواران توحید شهودی که یکدیگر دین است مربوط بمسلمان ماسوی است انصاف
طریقت این بزرگواران است تا این نشود و اگر گرفتاری غیا غیاضی گسرد و شما این دولت و باران
دولت شخربت مینمایند شهر و دوریت که عبارات اکابر شما نیز قدس الله تعالی اسرار هم و توحید و کثرت
از خود و چون است تامل و قدس که مناسب به تنبیر است و از خطه او که را که احوال است بیرون است
و این دولت حضور را در دنیا مخصوص باطن داشته اند ظاهر احوال و قدس که از خود و چون است تامل و قدس که مناسب به تنبیر است و از خطه او که را که احوال است بیرون است
عالم که بر شما نیز مشرک است و عالم صغیر نیز مشرک و موجد جمع است باطن کامل حقیقت و وحدت نظام اهل
مشرک است باطن کامل بخدا باشد جل واصل و تدبیر اهل عیال و در هیچ خطه و لایع نماید و عرض نماید
گسیت زنها این قسم سخن کنند و از غیرت خداوندی جل واصل از بر سر بلند عیال اخوت نظام شما را
در شوش و کارند و از خطه بزرگان ضرورت است اگر بحدثات و مخترعات در میان سخن کنند گنجالبین دارد و اما بخواه
مقرر قوم است و لا بد این راه است انچه سخن گفتن انما است بنا و در مسائل مکتوبات فیه دیده اند
که از توحید شهودی چه قدر نوشته است و آنرا از ضروریات راه و قرار داده بایستی انصاف و انصاف را
نمود و چو در حال و مکمل و بدین گسیت که از مفارقت مرحوم مولانا احمد علی احمد است عکاسه است و حقیق
و لا ما هر که از این سخن از شما بطور محو نزدیک واقعه شد که نوشته و تفسیر و تفسیر هم هر جا و در هر جا
و از خطه صحت و نفهم نمیدان که هر چه است باعث است و اگر فهم است سبب نتایج است بهر حال از سخن
تعالی کند بعد از سال کتابت شما همراه قافایید در سال یکبار هم تصایح ضروری ضرورت تا از ان

نویسند و نیز بر سر نهاده اند و گوشت پدید آورنده که قلب جانهاست باز جلای باطن ظاهر و باطن
عارف را در مکتوبه بتفصیل نوشته است بملا علی محمدی خواهم گفت که نقل آن بدینا فرستد از انجا ملاحظه و تصدیق
پرسید بود و در طریق که به تجلیات و کشفیات است طریق شناختن متوسط و منتهی آن طریق چیست بدین
اگر این سالک که علم بر احوال خود ندارد و در صورت شیخ کامل کمال را در این راه بدین است علم آن شیخ بحال
کافی است و با علم او توسط و اظهار خواهد نمود و نیز اگر آن شیخ او را مکتوبه اجازت ایشا و خلق داده است
احوال مریدان و مرایای کمالات او خواهد گشت و از انجا ملاحظه و تصدیق کمال خود خواهد نمود و علم است که از
برای معرفت آنهاست که سالک را غیر از حق سبحانه و تعالی هیچ الیهی ندارد و سینه او از جمیع البصایط
خالو و صاف شده نهایت را ملت بسیار است بصنها فوق بعضی قدم اولی نهایت است آنکه فکر است
و بعد سبحانه الموفق نوشته بودند معارفیکه این البصایط را تسلیه به حراف شرعیست که با هر حکمی حکام
شرعی و ریویجی است که موصل است بشهر مقصود و نشان است از ان نشان به نشان همین بیت نصیحت است
و با هر مری و دیگر غم نهانها را است و ما را و دیگر که عالم نیست بدین معرفت شما بسیار اصلیت
و علی البصایط و امید داری - بخش است مطالب این معرفت بسیار محظوظ ساخت و علامت او این بود
از آنکه داند حضرت حق سبحانه و تعالی از جن را به مقصود رسانا و پرسش بود که بعضی از حال نشان
و طریق القاء تا مناسبت نماید و از اکل و لبس که بر او حاصل میگردد و بر پیر نمی کنند و میگویند که با جمیع شرعی آراستنی
سازیم امری که غیر از این طریق را با ایشان نگزیند و ترغیب به کتاب مجسم نمایند شاید برکت طاعت از ان
استباده برانند و اگر از ان دو علم غنی که در جانب مشرق عقیب یکدیگر ظاهر شده بودند متفقا نبودند
بعد از متفقا یا از ان درین باب متوسل نوشته است بملا علی محمدی خواهم گفت ان شاء الله تعالی که نقل آن را نیز
بشما فرستد و البصایط پسید بودند که ختم کلام کردند و از ان نقل کردند و درین توضیح و تفسیر که درین کتاب از ان
با استاد و باخوان دادن بهتر است یا یکسره دادن بهتر دانند که دادان بهتر است که هم فایده نیست
و هم نفع خود و در دادان نفع مخصوص بخود است شریف شما بدین تفصیل و کجوان عمل قبول فرماید و کلام
مکتوبه شما و دوستم بدینا نشان و در مکتوبه در بیان محبت و خلاصی این طائفه علیه که ان محبت
و خلاصی نیز منافعی الله و انجا با آنکه ما اینا سبب کثرت بخورند و سلام علی عباده الذین مطهر و دوست

خوشگوار کرد و خاندان غما احساس نمود و گوید با وجود سبب غنا و احوال مواد استخوانا نزد دست بقدر
 و دستگاریست باین طبقه علیاً کثرتی از محبت و خلاص این طائفه علیست و دشوار نمود و مخصوصاً
 این فرق را چه مجبان این طائفه را بشنارت المرصحن از چنگانی است و جلیباً این طبقه را میوم
 الاشقة علیک منی و چون بنیای الله سبحانه این محبت استیلا پیدا کند و غالب بر جمعی که غیر این محبت را
 و دل نگذار و گرفتار بیاوریدگی تمام از دل سخت بند و دوازده محبت که طاعت محبوب است و بر او دریا
 دوست و ماطلاق و اوصاف و تعلق شدن است ظاهر گردد این زمان فنا و محبوب طاعت شود
 و تشبیه فانی نشین کردن ازین اوست درین راه و این فانی شیخ فانی و سیاه فانی اندکی و در کتاب الله
 بران مرتبت است که حاصل برایت است با حمله اگر ادا بدی بے توسط احدی محبت و انتخاب محبوب حقیقی
 میسر گردد و دینی است فخر که محصل فنا و بقا است و الا از متوسط کامل کل طایفه و احوال مراد خود و در اوقات
 او باید در ریاضت و در کمال بیدار گشتن آن فنای سیاه فانی اندک گردد و اگر گرفتاریهای سوا تمام
 ساز و در ریاضت و در کمال بیدار گشتن آن فنای سیاه فانی اندک گردد و اگر گرفتاریهای سوا تمام
 این فغان برای تنویر و تشویق طالبان مهربان بر او نهاده و گوید و الله سبحانه و تعالی نعمت ابرام فرم
 رقیب فخر احمد قاسم برگ زاده است و در خدمت فخر لوده امارت جبریت برادر کلان بنایانم کلان
 است و معتقادی در کمال دیده عشق طاعت شناسد و اگر داخل ملازمان سرکار خود ساخته مجال الله
 معنی از انرا که کم لجه خود را بوزیاده بدو تسلیم مکتوب نهاد و در نیم شیخ یوسف بک
 سعید یافته در جواب که سال گذشته در مشتی از احوال کفر حقیقی و شعور قبایل اسلام و مایان سبک
 احمد الله و سلام علی عاده و الذین اعطی رسالاً که از شسته سوال مولانا علی بنوده بود که نباید در خدمت خود
 مولانا ای بولانی بشناسد رساله آورده حاضر ساخت چون طایفه بنوده شد باعث فرحت گشت که تسل
 بر احوال کفر بنوده است و شعور از قبایل اسلام چنانچه اسلام مجانبه از کفر مجاریست اسلام طریقت
 نیزه از کفر طریقت است و کفر طریقت سبک است و در اسلام طریقت همه حیا نیچر همه مجازی از کفر
 حیا نیچر است و کفر طریقت نیزه از کفر طریقت سبک است و در اسلام طریقت همه حیا نیچر همه مجازی از کفر
 هر قدر فرق کرد میان شیخ نیزه است همان قدر فرق میان کفر و اسلام طریقت است طایفه از کفر نیزه

تشبیه نیز اختیار کرده اند از کمال انسانی نیز از حد تشبیه است که در نظرشان غریزه و عامه است و
تشبیه را چه بیاوریم که با تشبیه حق تعالی شود و در نظرشان انوار این منظر و اجتناب نمودن از هر جا و منظر و تشبیه
سپاه از بنیان بودن چه بیاوریم حضرت حق سبحانه تعالی حقیقت اسلام حقیق مشرف گرداناد البقیه الخ
الایجاد و باری علیهم الصلوٰه و السلام آموخت که با وجود این سیر راه بود و بحدی که آموخت و در اسلام علیکم و علیکم بکم مکتوب
شست و هجده شیخ عابد هجری مدد یافته در بیان انکه پرسید بود که در تفسیرات عین اقتضای مینویسد که
عبدالله بن عباس از زنده محمد است علیه الصلوٰه و السلام و شما محمد میدانید زنده اند و این حدیث صحیح است و در اسلام علیکم
عباده الذین صطفیٰ صغیر شریفه که از کمال محبت و خلاص و غرور و وفات و تفسیرات حضرت ارحم الراحمین است و در
رسید و وفات و اوان سانی حضرت حق سبحانه تعالی برین وقت استقامت است و فراموشی است و از یاد محبت طایفه
بان طایفه است و در هر مکتوبی است بکلیت علیه علی الصلوٰه و السلام منی عبارت تفسیرات تفسیر
استقامت نموده و در مکتوب میگردد که عبدالله بن عباس از زنده محمد است علیه الصلوٰه و السلام و شما محمد میدانید زنده اند و این حدیث صحیح است و در اسلام علیکم
میدانید علیه علی الصلوٰه و السلام و تفسیرات زنده اند است و در هر مکتوبی است بکلیت علیه علی الصلوٰه و السلام منی عبارت تفسیرات تفسیر
است و تفسیرات سکه که در تفسیرات است و در هر مکتوبی است بکلیت علیه علی الصلوٰه و السلام منی عبارت تفسیرات تفسیر
و این حدیث از نظرشان بر تفسیر میگردد و در هر مکتوبی است بکلیت علیه علی الصلوٰه و السلام منی عبارت تفسیرات تفسیر
نمیباشد برین حدیثی است عبارت این حدیث را در تفسیرات است و در هر مکتوبی است بکلیت علیه علی الصلوٰه و السلام منی عبارت تفسیرات تفسیر
الصلوٰه و السلام حاصل است و در هر مکتوبی است بکلیت علیه علی الصلوٰه و السلام منی عبارت تفسیرات تفسیر
و دیگر است که در هر مکتوبی است بکلیت علیه علی الصلوٰه و السلام منی عبارت تفسیرات تفسیر
که اوقات است و در هر مکتوبی است بکلیت علیه علی الصلوٰه و السلام منی عبارت تفسیرات تفسیر
و در هر مکتوبی است بکلیت علیه علی الصلوٰه و السلام منی عبارت تفسیرات تفسیر
شنیده باشد و در هر مکتوبی است بکلیت علیه علی الصلوٰه و السلام منی عبارت تفسیرات تفسیر
با عالم این حدیث است و در هر مکتوبی است بکلیت علیه علی الصلوٰه و السلام منی عبارت تفسیرات تفسیر
و این حدیث از نظرشان بر تفسیر میگردد و در هر مکتوبی است بکلیت علیه علی الصلوٰه و السلام منی عبارت تفسیرات تفسیر
نمیباشد برین حدیثی است عبارت این حدیث را در تفسیرات است و در هر مکتوبی است بکلیت علیه علی الصلوٰه و السلام منی عبارت تفسیرات تفسیر

اصفی میسریم با وایران بیک و جام خمر خرافات دنیا می نه که بجام طراوت و صلوات دار و درنگ بطلان
 فریخته که درو بلات دشمن بعین از بجام بسته و آشوبم گر اند و از سلاسی خورجیل سلطانه خجیل شمرند و مانده
 در قبه و ابست قدم را بخارید و پشت و منیات شمرید اسم قائل ای را گاشت همه اندرین تور نیست
 که در طفل و خاندان گیس است و حق بی بجای و عالم یکم خویش دایره مباح را بر جای و میوه ساخته است بی دلیقی باشد
 که انگیزد این همه دست را نک گاشته در او را می بین دایره وسیع قدم نهاده و در شرعی تجاوز نماید
 و در شنبه و محرم قدم نهاده و در شریک بیاید و در سرخو از ان حدود تجاوز نماید و در غایب گذاردن روز و در آن
 بر سر دم عادت بسیار اندازد و میسریم گار از آن که محافظت حدود و شرعی نماید قبل از اندوختن که حق را از مصلحت
 ساز و همین بر سر کار می است چه در حق بیت از سر و بوجوه می و قال علیه و علی آله الصلوٰۃ والسلام ملاک
 دینکم الودع و قال ایضا علیه و علی آله الصلوٰۃ والسلام الاعتدال بالعدۃ شیئا یا ایران هر چند طعناهای تحلیف و تحریف
 و لباسهای بر شش میوشند اما التمداد و انتفاع و طعام و لباس فقر است آنکان و ادبشان بکار
 این او و از ان باین فرق بسیار است چنان که در حکما می جلطه می یابد و این صحنای و تلک نزدیک
 و نیزه خاستن شیل است و محاسنین خفیف دنیا آنکمن لذت رحمة و حق التمام را نشاند و در آن
 سلطان مراد و متبوع تو و بماند یافت است و طریقه را اخذ نموده از حضرت حق سبحانه و تعالی شتاب و تقصیر
 ستمان است و اسلام علیکم و علی سائر الاخوان مکتوب است و دو و دویم خواه شرف الدین حسین صمدی یافت
 و اعتنا است نیای نیت و قتلین نمودن بر شریعت غر و انیا سرب لک اللهم صغر الدنیا با عینا و کبر الاخرة و فر
 قلوبنا بحسرت حبیب علیه و علی آله الصلوٰۃ و السلام فرزند عزیز با تمیز زنها غیر خرافات و دنیا غیب خود و بطرقات
 قانیه زلفیه که در و سحرهای که در جمع کائنات سکنت بقتضای شریعت غراض نموده آید و در وفق هست زهر
 زنده گانه که در و شود اول انصیح و قضا و مقتضا ای علما اهل سننه و جماعت شکر الله تعالی هم ضرورت بود
 از ان احکام عالمه مقتضیه نیست در ادعای انفعول تمام تمام باید و در حلال حرمت محتاط باید و در مجابا
 ما قله و حجت عبادات از نقص کماله و حق الطریق اند و از اعتبار ساقط اند اکثر مردم انبخت و در و بیخ و ناز
 و در خیر فی بعض اریان اقل عبادات تمام دارند و در انفس انوار و اعتبار شریک بسلف مگر مقبره
 انصحر بیست و حق غیر حق میداند یک چشمتل و سواد و حق که ایشان او و صرف و اولن تعسیر است نینداند که

یک چنین منکره ایشان را در مصرف دادن از انکه با صدقه فایده است در امری منکره و مجرور و انتحال امر و
 است جل سلطان و در صدقه نافله بسیار است که ناشی از ان است که انسانی بود و بعد از فرض بار انجا نیز
 و در فضل جولاگاه ریاست اینجا است که در او از منکره چهار اول است که نمی فهمد و در صدقه نافله
 بهتر است که الباقی قبول است باجملا از التزام حکام شرعی یا نیست اما از مصرف در تیار سنگاری مستثنی
 اگر حقیقت ترک دنیا میسر گردد و از ترک حکمی دنیا کوتاهی نکنند و ان التزام عریض است و اقوال افعال اینها
 الهی و انهم علم من انهم الهی مکتوب است و معلوم می باشد چه حد و یافت و محبت این طایفه علیه
 سراییم و سادات و تباریکه و حمد و سلام علی عبادہ الذین صدقوا و انهم حق و مستحق حب است
 المسئول من الله بانه سلام و عافیتکم و ثباتکم و تقاضایکم علی عبادہ الذین تصطفون علی ساجد اهل الصلوة و السلام
 و البرکة و التوفیق لایه که انوی غریب رشیدی که ان فقیر خدا نود بود و در هر چند به طاعت و ریاضت صحبت که
 حاصل عظیم است و زوایر برگزیده ان کلمات الله بران نذر ترش شده باشد اما اگر شمه از ارتباط جو که از ان
 تعلیم بقیه است مانده باشد و ولایتی است عظیم الان کلمه من ان صحبت اول که در صحبت اول مبتدی و رشید
 انظر لعمریه لایه که انوی غریب رشیدی که ان فقیر خدا نود بود و در هر چند به طاعت و ریاضت صحبت که
 توجه به بنیان سوی برسانند که اگر فضا عظمای ان رسال فاکه غریب سنجانه در دل و خط و کند و خط
 انبیا نیکو و از ان سوی حاصل شده است اگر تکلف و ملل اسوار بیاید او بدینداید و چون این نسبت
 حاصل شود قدم اول برین فزوده باشد از قدم ثانی و ثالث و رابع انی شایسته تاج و تاجید و القلیل بدل
 علی الکثیر و القدره منی من البحر الذی یغوص و یزول بحیرت حضرت حق جل علایم که در اناد و میان انهم
 کیفیات اخبار محبت و خلاص انبیا از زبانه بیان نموده برین گفتگو اوده و اسلام علیکم و علی سائرین انهم
 و انهم ساجد علی الصلوة و السلام مکتوب است و چهارم و پنجم و ششم و هفتم و هشتم و نهم و دهم و یازدهم و بیستم
 که لم ندر انهم انهم الحمد و سلام علی عبادہ الذین صدقوا و انهم حق و مستحق حب است و انهم حق و مستحق حب است
 نمودند که سلام و پیام انهم انجا انبیا است درین هفت و هشت سال یک یک بت از بانه تا انجا
 تا تمام و بیست و ششم که تا انجا انبیا است درین هفت و هشت سال یک یک بت از بانه تا انجا
 مستحق حمد و ثناء و با و گفته که انهم انبیا است درین هفت و هشت سال یک یک بت از بانه تا انجا

در خدمت پادشاه و اکثر خدمات حضور یافت و قلمرو شریف از علوم و معارف تفسیر السبب و از جمال خدیو سلوک
 آگاه است بهشتی را نگین است که چند روز در منزل شما اقامت نماید از علوم و معارف خود بنا بر سبب و
 حال بود و در میان آن احوال گذشته و آنچه نقد بود و باشد از احوال مواجید بهر ایشار الی و انانید و آنچه
 نصبت کند اور و دارند باقی احوال ایشا الیه باشد و شما خواهم گفت انشاء الله تعالی و سلام علیکم و علیکم
 من ربهم و السلام مکتوب شتاد و پنجم بشیخ فخر محمد صدر یافته محمد و سلام علیما و الذین صلوا علی احوال
 و اوضاع فخر از خود و دست و حجت است و مکتوب من اند سحانه متفقا مکتوب انوی میان شیخ محمد محمد
 شماست و جوار شما آمد است نسخ علوم و معارف غریبه است که تو آمده است و چنانکه می توان آورده و از اوقات
 نزد او نشان است و از جزیه سلوک نزد او میان بلکه از او را می نماید و اوقات و از گذشتند و
 سلوک تفریز او آگاه است که توان گفت که او را در اینجا گذرگاه است بیشتر می توان معارف غریبه که تو با گذشت
 زو او شده است و منها المکن تفهنا و زو او یافته است و اند سحانه بوفیق احوال تفصیل بشا اعلی
 خواهند ساخت بزوار و در اسلام مکتوب شتاد و ششم بشیخ طاهر حبشی صد یافته
 محمد و سلام علیما و الذین صلوا علیهم صحیفه شریفه انوی غری سینه احوال که او گذرگاه یافته بود
 بوضع پنجامید سرگردانیده چه دولت است که معبان مخلصانکی و نه شسته متوجه بنایق من
 گردید و ما سوامی داشت باز و به کلیت با و سحانه اقبال نمایند باقی کیفیات ایرج و دوا و شیخ محمد
 شما تفصیل و نماید علوم و معارف ربانیه و کتابی زو و شتاد الیه بسیار است از آن مکتوب میری نوشت
 عواقب جمیع امور بخیر باد و البانی و الالهی و علیه علیه صلوات و تسلیات امتها و الکما مکتوب شتاد
 و هفتم بشیخ خان افغان و نصایح صد یافته محمد و سلام علیما و الذین صلوا علیهم مکتوب شریف
 ایشان از کمال محبت و اخلاص فخر از خود رسید حضرت حق سبحانه و تعالی بحسب انیان متفقا است
 نصبت که در دوستان محاوره نموده می آید تا به سینه سینه علی صاحبها الصلوة و السلام و تحیت و سلام
 از بهر است و اوصاف است سیرا احیای شیخی از سنن نماید که ترک اهل گشته است اکمل از اوصاف شریف
 تکلیف که احیاناً در فضیله از الفتن اجای شیخی و اجابت نماید پس تعدیل کان نماز که زو اکثر علماء
 و احباب است و زو امام ابو یوسف و امام شافعی و حنفی است و زو بعضی علماء حنفی است و بیش اکثر مردم از علم

مکتوب شتاد و ششم بشیخ طاهر حبشی صد یافته محمد و سلام علیما و الذین صلوا علیهم صحیفه شریفه انوی غری سینه احوال که او گذرگاه یافته بود

منزک گشته است ارجحیای من یک عمل یا ده انوار صبر شهید فی سبیل الله خدام بود و سلمی از انوار
سائر الاحکام مشعر غیر من محل محرمه و انکار است و غیرا فرموده اند که و پس دانند خدا نکا که کسی که از ان
کس بتم بجهت شرعی گرفته باشد بهتر است از انکه و وصیت دوم تصدق نماید و فرموده اند اگر شخصی
عمل صالح در ملک عمل خیر بود و از انکه منع انکه حق کسی مانده باشد انکس را بر نیست خبر ندانان هم دانست
او انما ید با جملة ظاهر را با حکام شرعی متحمل ساخته متوجه باطن باید بود تا بفصل آلوده نشود و عمل با حکام عیال
و احوال باطنی استدلجات و نیز علامت صحت عال باطن استقامت متحمل ظاهر است با حکام شرعی و نیز
استقامت اینست و الله سبحانه الموفق مکتوب شهادت و شهادت علامه العزیز و در این مکتوب
علی عباد الله علیه صلی الله علیه و آله قبول است که افضل مولا خود را ضعیف باشد و انکه تا به رضای خود دست نبرد
خود است اگر مولى جلوتهم بنده اجرا کار نماید باید که بنده در اوقات شادان و غمناک باشد و ان فعل
مولى را مرضی خود یا بد یا بیکان فعل تمیز نبود و اگر عیال و باله سبحانه و از این فعل کراست پیدا و سینه
نگه آواز و آره بنمک و درست و از قرب لی مطرود و هم جو چون طاعون از او است شاکا باید که در اوقات
دالست شادان و غم خورم باشد و از سهیلای طاعون کجا بر و نشوند و دلنگان باشد بلکه چون فعل محبوب
ان تمیز باشد هر کس را جمل همی است که احتمال یا دقت و نقصان بر او پس اضطراب چیست نهایت
بلایا عافیت طلبند و از سطح پناه جویند که مرضی و عالم در دعا و سوال بنده است قال ربکم اذ عونی
لستم مولا اعبدا لربکم امد احوال ان بقدر ایمان خود عاقلکم الله سبحانه عن الیایا لطافه و الیایا
مکتوب شهادت و غم بسیار پناه میجوید و در نصیحت ثبنا الله سبحانه و ایاکم مع عباد الله اکبر
بصدقه جیه سید الانام علیه السلام صلوة و سلام احوال او ضاع فقرای این جمیع مکتوب است سید
احمد و الله و اما علی بنیه الصلوة و تحیت سر اول من الله سبحانه و سلام و عافیتکم و شاکم و استقامتکم و
که با شفقت امارا وقت گذارده سیر و در آس که سید و لطف از عمر کمینا یکدمل من عوار قریب میانه
امر و از انکه نشد فرغ از حیرت و غم است نقد وقت نخواهد بود و اتمام باید که درین چند روز حیات
وقت شرعی عزرا نگانده نموده آید انجات تصدق شود و این وقت وقت عمل است وقت عیش و پیش است
که مرد این عمل است در وقت عمل عیش کردن را رعایت خود را بنمیزد و ان است و از شر باز نشود و از

این مکتوب در روز شنبه ۱۵۶
در شهر کربلا
در روز شنبه ۱۵۶
در شهر کربلا

چند صدمه و دویست و شصت و هشت حاصل شد و مکتوب نهم را در میان دستخارش و درو یافت و در
 این جهان و فخر که علم الاندازا کافی و الا غنیه و بخاکم علی البلیات بصورتی و بی صورتی قال رسول الله صلی الله
 علیہ و آله و سلم ان الله رآب الخلق فی الله من احسن الی عیال حیث یوکل فیهم تکفل لشدق و صواب
 گشته است پس خالق هرگز نکمال و با شنیدن او پس هر که بجای کسی اسما کرده باشد بار بار و بدشته
 باشد بر کسی این کس محبوب صاحب کمال خواهد بود و که او را بسکسا ساخه و ثروت او را بر دو گز و نه تا
 علم و کتب تصدیق جرات مینماید که حافظه او در وصالحه و نالی قرآن مجید است کثرت عیال و در شتر و خر
 که در صدمه شان غنیتر و اندر رسول از کمال ایشان را و ما عات مشار الیه است که باین راهی کرم بهانه کافی
 و سلام مکتوب و دو یکم حضرت محمود را و یکی که خواججه سید و اسرار قباب توسین وادونی و نه
 علم و عباد الذین صیغه عظیم و مقام تاج سین وادونی باشد که چنان انسان کمال بعد از انبیاء است
 سینه الله تحقیق شود و تحقیق با خلق الممکون و با جهال بین سیر و نیز تمام کند و دایره ظهور و کسوس اما
 را که در و با سیر است و بوده با انجام رساند شایان آن میگردد که مشوق با صاقله شایسته تبلیات
 حالت و محلیت در ظهور نماید و چون صفات خدایه مشوق با زوات و اما لشدق است
 ظهورات هر صفات و عین عشق خواهد بود و در و قوس حصول خواهد بود که قوس صفات و قوس
 ذات بود این مقام اعلام و مقام تاج سین است که متعلق ظهور و صول است بی شایسته ظهور و اگر انسان
 عاشق صادق را کمال گرفتاری ذرات مشوق پیدا شود بجای که از اسم صفت پیچ خواهد بود
 مفضل خداوند و جل سلطان هم و صفت تمام از نظره تیز و خرد است پیچیدگی و خطا و صفا
 صفات هر چه را باشد اما مشهور و بنوعه خیال هر او و فی الجمله آید از قوسین از نسیان از صفا
 اعلام و چون هر دو واقع شود قدم اول عالم خلق همانا و بلکه در صفات شایسته کمال
 با وجود در و مجوری قریب بود عالم قدس محبت و با است اگر عروج و صعود را از اعتبار میکنیم
 را از قریب موجودات سیلانیم بلکه انضای عالم امر از آنجه قریب بایم عالم قدس چون نزول سهولت
 نظرم و ملازمیم دولت قریب فیض عالم خلق می بایم بلکه فیض خبر خلق میدانیم علم نقطه اولی را در هر
 جانب هر چه را و از اخطا تا می آید با نقطه ثان جانب عروج نقطه ثانیه است از آن ملازمه جانب سهولت

و قضا ازل برسانین فرموده است که فرست برود و نور است فرست ازل معرفت است و فرست ازل جمع
 و ازل یا صفت است فرست ازل معرفت متعلق به نفس است و طلب است و شناختن و ادب است
 سبحان که بحضرت جبر و هیل گشته اند و فرست ازل یا صفت و ادب حاجت مخصوص کشف معروضات است
 است که مخلوقات متعلق و اندر و چون اکثر از مخلوق ازل انقطاع اند از خالق پس حق جل و علاه متعال از
 دارند و اهل را ایشان را کس کشف صلوات و یا خیا تعبدات مخلوقات است یعنی نزدشان عظیم است
 و گمان پس بد که انبیا ازل اندازند و خاص و یند سبحان و اعراض نمایند از کشف ازل حقیقت و فهم سبحان
 ازل حقیقت را در آنچه حضرت حق سبحان را بنمایند و یگویند که اینها اگر ازل حق بود و سبحان
 گمان می کردند پس آنرا انبیا خبر میدادند از احوال غیبی و از احوال غیبی سایر مخلوقات و چون ایشان
 قدرت بر کشف احوال نیست چگونه قدرت خواهد بود بر کشف امور که اهل است از احوال مخلوقات و گمان
 نمایند از است ازل معرفت که بذات و صفات و احوال واجب جل سلطان تعلق دارد و این قبایلند
 خود و مردم مانند نیا نیا از علوم و معارف پیچیده این بزرگان ندانسته اند که حضرت حق سبحان را تعالی است
 این بزرگان فرموده است از احوال خلق مخصوص گردانیده است ایشان را سبحان است خود جل و علاه
 و شغل ساخته است ایشان را از امور خود واجب است حمایت ایشان را غیر که بر ایشان دارد اگر ایشان
 با احوال خلق تعرض می شدند صلاحیت حضور سبحان است و ایشان نمایند از انتمی کلامه و امثال این
 سخنان دیگر فرموده است و من از حضرت خواجده خود قدس سره شنیده ام که سیف فرموده که شیخ محمد الدین ابن
 العربی نوشته است که بعضی اولیای کرام که کرامات و عوارق از ایشان بسیار بفرموده است و از بعضی
 از بزرگان کرامات نام بردند و میگویند که کاش این خوارق از انبیا و انبیا و اگر تفاسیل را بداند که
 ظهور و خوارق بودی مذمت برین طریقی نداشتی مگر چون ظهور خوارق و ولایت شرط بود ولی از ظهور
 چگونه متمیز شود و متمیز و مبطل چه نوع جدا گردد و جواب گویند متمیز شود که حق و مبطل متمیز
 با ابطال نام این نشا و نیروی است علم بولایت ولی هیچ در کائنات بسیاری از اولیای الهی اند که ولایت
 خود و طلاع ندارند و تکلیف دیگر بر الطلاع بولایت شان لازم بود و درین از خوارق چاره بود تا بنی غریبی
 متمیز شود که علم نبوت بنی واجب است و ولی چون بتسلیم خود و عورت می نمود خوارق چاره نبود و چون

او مخصوص بر شریعت نبوت خارق چه در کائنات علما دعوت ظاهر بر شریعت مینماید و اولیایم دعوت بظاهر بر شریعت
 مینماید و هم باطن شریعت سیر نمایند و اول مدبران و طالبان حق را توبه و انابت و دلالت مینمایند تا بان حکام
 شریعت بر شریعت غیر نمایند و انانیت را بکسر حق بلع و عاقلان را راه مینمایند و تا کید سیر نمایند که جمیع اوقات خود را صرف
 ذکر بلکه بل سلطانان و ارباب که ذکر استیلا نماید و غیره و کویچه چیز را در دل نگذارد تا آنکه انسانی را بر علیه خود
 مذکور حاصل گردد که اگر تکلف یا دشمنان یا دشمنان یا دشمنان است که در دل را از بر این دعوت که بظاهر بر شریعت
 و باطن شریعت متعلق است خوار چه در کائنات سیری و هر یک عبارت است از این دعوت که انانیت
 کا ندارد و دیگر است اولیایم است با آنکه گوئیم میگردید و طالب است قدس ساعت و سال که طریق خوار
 و کرامات پیر حساس نماید و در عالمه نبی هزاران از وی مدوی بخوابد و بیاید و بطور خوار و شکر است
 در کائنات است اما نسبت بر دلان که کرامات و کرامات و خوار و خوار است چگونه در جهان خلق نمیکند
 که پیر دل مرده را زنده گردانیده است و بشا بده و مکاشفه رسانیده نزد عوام احیای جسده غنیمت شایسته
 و نزد خواص احیای قلبیه و روحی بر آن فیه الشان است نواجیح را رساند که در سال قدر سیر نماید
 که احیای جسده پیش اکثر مردم چون اعتبار داشت اهل اعدالان احیای اعراض نموده با حای شیخ را خواسته اند
 و متوجه احیای دل مرده طالب شده اند و بحق که احیای جسده نسبت با حای قلبی و روحی کامل و روح
 فی طریق است و نظر باین و نقل بحث چه این احیای سبب حیات چند روزه است و آن احیای و سبب
 حیات دمی است بلکه گوئیم که فی حقیقه وجود اهل اندک تری است اگر کرامات و دعوت ایشان غنی است
 جل سلطانان و نحو است از جهت تاجی بل سلطانان و احیای قلوب موارث است آنرا استیاری غنی ایشان امان
 اهل رضایند و غایت روزگار اندیم بطرون و بهم برزقون و در شان شایسته کلام شان و است و نظر
 شان شفا هم بسیار اند و هم قوم لایسته علیه هم لایحیه بایسم علامتی کمی این طایفه از مصلی آنها جدا شود
 اگر شخص باشد که تقاضا بر شریعت داشته باشد و در مجلسی دل آنحضرت حق سبحانه و تعالی سبب و توجیه
 پیدا بگرد و در بر وی از ما سوی مفهوم میشود و شخص شخص حق است و در حد او و ایست و تفاوت در تفاوت
 این هم نظر را با بنیاست است بی مناسبت محض خود مطلق است هر که در وی بهبودی است
 و بدین روشنی سود داشت بدو کتب شریف نماید و حسن نشان خدا طلب سلطان عبدالرحیم یافته بود و در

از عدالت و انصاف حکام شریف و مصلحتان و رحمت فرمان حاصل گردانید و ذوق پیدا گشت حضرت حجت
 سبحان و تعالی چنانچه عالم را بنور عدل عدالت باو شاه وقت نور ساخته است شریعت و ملت محمدیه را نیز
 بحسن اتمام الشان نصرت و عزت بخشید محبت آثارا بحکم شریعت تحت اسفین را و از شریعت غرام بود بحسن
 اتمام سلاطین نظام است انجمنی چندانکه است که ضعف پیدا کرده است ناجای سلام ضعیف گشته کفایت
 بے تناسلی بهم مساجد بنیاد و آری تاجیه میرسد بای خود می سازد و تاجیه فروان عرض که کبکیت مسجدی
 بود و مقبری غریزی نرا هدم کرده بجای آن بهر کلاان ساخته اند و دیگر کفار باسلام کفر بجای آورده و مسلمانان
 و ابرای کشر حکام اسلام عاجز اند روز یکاوسی بود که ترک اکل شرب بنیاد اتمام داران که در آن روز
 و بلاد اسلام بچو مسلمانان و بارانان نیز و لغز و شد و راه مبارک و صفان برانان طعام نیز نمود
 میفر و شد و چو کثیر نوعی سلام منده ان بنیاد اند و فوس صبر افشون و در شاه وقت انرا است و ما
 فقیران باین رویه و خرابی باگرام و اغرائان صاحب لسان اسلام رونق و شرف و علمای و فیه
 معزز و محترم بود و مذوقیت آنها و ترویج شریعت میگویند شریفی که از می صاحب ان تهرت و
 علیه رحمته که بوجهی از میگذشت اتفاقا و در شان آنها حضرت خواجه نقشبند قدس سره در آن کج
 کلبه بای خانقاه خواجه راعی فشانند و از گرد پاک میک و ندر امیر حسن نشان مسلمانان که در شرف و ان
 کوه بود وقت فرمود اگر دای خانقاه را بر و منصل خود ساخته بیکت فیوض و در شان شرف گرد و دیگران
 تواضع و روتنی که باطل اند و نه بود و بحس خیار شرف گشت منقول است که حضرت خواجه نقشبند قدس سره
 بعد از وفات میر سید محمد و تهر و زایمان بر و می دانید که در خطبه و جو نام سلاطین که در زیند بایان فرود
 میخواند و جزو حلیت این تهر چندی است در سلاطین نظام شدت بان سر و خلفدار را شنید بان و مدعی علیه هم صلوات
 و اتمایات نمود و اند و جاز نداشتند که اسمی ایشان با اسمی کار بدین و دیگر چه مذکور شود و دیگر
 سعید تمیزیل بے برادر سجده که عبارت از جبین بر زمین نهاده ان مستغفر لطیف تذلل آنکس است
 و شغل در کمال آنهم و فرود تنی است لهذا از حق هم تو نده مخصوص صلوات و جلال و جلال سلطان داشته اند
 و غیره و اشجاء و تجریر نموده متقوان است که حضرت حکایه علی الصلوة و السلام روزی از بی برقیقند و از
 سحر طلوع تا ایمان آوردان سر فرمود و صلوة علی الصلوة و السلام ان خست را که بگویم تهر از می طلوع

نه ملول است نه تها و نه تسلیم قلب حقیقت امکان است بحقیقه و جوئیالات و نفوس که محال علم است
 و در شریعت نزد قسمت و آن ظاهر صرف که باقی میانند چند که از عالم شهادت است که شود و دیگر است
 منصف بزرگ باطن است اگر چه باطن از حیطه شهود و ادراک برآمده است و باطنی گنبد است و رنگی که در ادراک
 چون تا رنگی پیدا کنند از حیطه ادراک چون بیرون زود و خست انشعاب و تفتیش کند از چون تحقیق نفسیه
 نیا بد از غیب غیب ظاهر گردد و بد نیست که این ظاهر باقی مانده را تمام روح و خلاق است و طاعت و عبادت
 شریعی با و مربوط است و ملامه و دعوت و تکمیل نیز با و منوط باطن این عارف صاحب تکمیل خواهد تعلیق
 بر مراتب مکملنه دارد و خواسته تعلیق مقامات و جوی و نیز توجه ظاهر است و بهر ظاهر دور و در دور
 او نیز همان گوشت از حقیقت تکمیل تربیت و تقیم عبادت و چاین دارد از عمل است و این موطن بطن
 و دعوت است حقیقت شهود مشاهده و در آخرت و ملامه و پیش است عبادت معبود جل سلطانیه دین
 موطن به از متخلف و معبود است تعالی و انتظار مطلوب اینجا که ناشی از محبت است به از استیلا که
 مطلوب است ارباب که این را با و دارند و این توجه ظاهر باطن که عارف صاحب تکمیل اینجا
 خلق پیدا شده است تا زمان بلوغ جل است که منتهای مقام دعوت است و چون جل بسید جبروت
 برآمد و قدم در کوی صال محمود نهاد و بدست و جل اقبال بفرمودت غیا شرف خواست
 میا لاریب لغیم فیها و لعاشکین ما تجیر ربنا اتم لنا و نادا و اغفر لنا انک علی کل شیء قلیما
 و الصلوة و السلام و الحیة و البرکة علی خیر خلق الله و علی الکرام و صحب العظام ^{الارباب} ^{العلیة} ^{مکتوب}
 و حیاهم بولانا عبد القادر راناطی صدور یافته در بیان حقیقت حق فنا و بقا و جدا شدن حق از حقیقه
 و صورت عارفه نسبت مجاورت بهر ساندین بسم الله الرحمن الرحیم محمد در رب العالمین و الصلوة و السلام
 سید المرسلین تعالی تمکدات بعلم این فقیر خیا نچه در بعضی کاتب نوشته است عبارت از عدالت است
 که غفار برتر و نقص است با کوس و هو علم ایسا و صفات الهیه جل شانیه که در انعامات ظهور یافته اند
 مافی الیاب آن عدالت و رنگ میولی ندوان بکوس در رنگ صورت که در سبیل حال گشته است شیعری
 عدالت آن بکوس ظاهر است و قیام بکوس بر این علم است تمیز و این قیام و رنگ قیام عرض بجهت
 و رنگ قیام صورت است که بهر گفته اند و شخص میولی بصورت داشته و چون توفیق الله سبحانه

متوجه بنات پس سن او ندی جل شانه بزرگ در اقبه میگردد و سانه فسانه از اسکو اعراض نماید انگوس معلوم
 وصفات از جو بل سله از دست آن قوت و غلبه پیدا میکند و در قرین خود که عداوت است استیلا و تسلط و
 الا ان خرب لمدم الغالبون معادله ای میسر که عداوت که همچون اصل و مویلی بوده است و مکتور
 رو به استیلا می آید بلکه تمام از نظر سالک منتفی میگردد و غیر از عکس آن اصول حصول وصول خود و نظر او
 نماید بلکه انگوس که مرایای حصول خود اندیز از نظر محقق میگردد و در هر مرایا از خفا چاره خود بقیام قیام
 قنایست و پس بلند است و اگر این مسا لک فانی را بقا بالمد خند و بعالم بازگرداند مدم خود را در دست
 پوست نمک که وقایه بدن است خواهد یافت و نزدیک است که از غایت بی سنا سبته که بعد میسر کرده است
 مقبیر از آن پیرین شعر نماید و از خود و سباین باید امانی حقیقه درین وطن هم از کوه میان نشده است و در
 مغان نامی است با بکل مدم و در مقام خرد و غنا و سبب متواست و از حالتی که در دست فرو داده است
 قیام بلکه قیام بان انگوس که با و قیام داشته اند گشته است و این فقیر سالها در قیام بوده است و عدم خود
 در رنگ پیر این شعر از خود جدای یافته و لول و اللیا و اللی چون غنایات بی غنایات خداوندی جل سلطان
 شامل حال و گشت و دیدگان جز و غلوزانین ترکیب لخل یافته مغاقت گردید و شخص که بصورت این
 انگوس پیدا کرده بود و حقوق و ساخت و بعد مطلق گویا ملحق گشت و در رنگ آنکه عیوض ابر کا بلند است
 و قیام آن بان کا بلند دهند و چون صورت درست شود ثبات و سوغ پیدا کند ان کا بلند باشند و قیام او را
 کا بلند و ساخته بخود قیام دارند و در ان خون نیز این انگوس که قیام با و داشته اند یافت که قیام خود بلکه اصل
 خود پیدا کردند و مطلق لفظ نا جز و انگوس بر موی آن انگوس اند و جز و مدی گویا با و ساس قیام
 و یافت که حقیقت فنا درین موطن صورت نسبت قیام سابق گویا صورت این فنا و ده است و
 ازین تمام چون بقاء آوردند و بعالم بازگردانیدند آن عدم را که نسبت جز سبت داشت و کمات
 و غلبه را و او را باز گردانیده مجاور و فرسین او ساختند و از حقیقت و صورت او سباین
 گردانیده از اخلاق لفظ انما بیر و ان کردند و برای حکم و مصالحه از ارباب و در رنگ پیر این شعر نشانید
 و درین حالت اگر چه عدم را باز آوردند اما قیام آن انگوس ط بان و سبب ترا ساختند بلکه عدم را
 بان انگوس قیام بخشد و در ناخود آگاهی سابق گذشت برگاه در آن ابعاد این نسبت باشد و ناخود

خود را با واده اندازانسته اند که قبول این سخنان نشود و بشرطیست که اگر باب کبر موجود اند و در دنیا
 مغفوق معظم این غیر لطیفان است و حق است سبحانه که دلیلی آن قبول است و صدق و امتیاز حق از
 مطلق استقامت بر شریعت است و عدم استقامت بر شریعت آنکه حق است با وجود سکر و سب و تیرش
 سرکه از کتاب خلاف شریعت نخواهد بود و منصرفا وجود قول ناجی در هر شب در زندان این بختگران
 پانصد رکعت نماز نافله و امیک و وطامیکه دست طلبه یا ن میسر شده اگر چه از وجلال بوده و پیوسته
 و آنکه سطل است اتیان حکام شرعی بر وی چون کوه قاف گران است گوی که علی المشکی که با دست
 نشان حال شان بر نه اتنا مله حجه و هله امان و نارسند و السلام علی من اتبع الهدی
کتاب توفیق و ششم خواجہ ابوحسن بنی کشته شد و یافته محمد السلام علی عبادہ الذین اصطفوا و سلام
 حضرت رسالت خاتمت علیہ و علی الہ الصلوٰۃ و السلام و تحمید و در وضو حضرت قریاس علیہ السلام و فرمودند
 اتونی بقرطاس کتب که کما بالن لصلو البیدی و حضرت فاروق رضی اللہ تعالی عنہ اجمی دیگر از اصحاب
 کرام رضی اللہ تعالی عنہم منع اتیان قرطاس نمودند و حضرت فاروق رضی اللہ تعالی عنہ گفت حسب کتاب الید
 و گفت آنچه متفق بود و حضرت رسالت علیہ و علی الہ الصلوٰۃ و السلام و تحمید هر چه میفرمودند از روی
 میفرمودند کما قال الله تعالی و ما یطقی عن الهوی الا لا و یمنع و رد و کما قال الله تعالی من لم یحکم بما
 انزل الله فاولئک هم الکفر و فیما تجوز به و نهان بیجا تبرک نم فرمودند و است از حکام شرعی و واد
 آن کفر و الحاد و زندقه است حل این شبهه توحیدیت بدان ارشد که لکن و بدان که سواد اصحاب
 این شبهه و امثال بن شبیر که اجمی بر حضرات خلفا رشده رضی اللہ تعالی عنہم و بر سایر صحابه کرام رضی اللہ
 عنہم ایراد نمائید باین تشکیلات و ایشان نخواهند اگر بر این انصاف بیایند و شرف صحبت غیر بشر
 علیہ و علی الہ الصلوٰۃ و السلام قبول نمایند و بدانند که نفوس ایشان و صحبت خیر البشر علی و علی الہ الصلوٰۃ
 و السلام از هوا و نفس منکب شده بودند و بینهای شان از عداوت و کینه پاک گشته و دانند که ایشانند
 اکابرین و کبرای اسلام که بکمال نموده اند طایفه های خود را در اعلامی کلمه اسلام و در حضرت سید امام
 و اتفاق فرموده اند امثال خود را در اعلامی کلمه اسلام از سب تا نید و بن مرتین ریل نموده و در میان
 گذاشته اند مشا و قبایل خود را و اولاد و ازار و ارام خود را و اوطان مساکن خود را و عیون خود و خود را

و اشجار و انهار از جهت محبت رسول علیه السلام و تسلیات و ایات نمود و اندک شایسته را بنفوس غریب خدایا
کرده اند محبت رسول از محبت خویش و محبت نواریات و اموال خویش و ایات نمودن شایسته را بدین وحی و ملک
و عین دای مجرات و خوارق آنکه انکسب ایشان شهادت گشته است و علم شان عین شده هم الفین اشرف
المدنی علیه السلام فی القرآن المجید رضی الله عنهم و رضوا عنه ذلک تسلیم فی التوریه و تسلیم فی الانجیل هرگاه
محبوب صاحب کرام دین کرامات شریک باشند از اکابر صحابه که خلفا را شنیدن باستاند از بزرگیهای
ایشان چه و ناما دید بان فاروق است که حضرت حق سبحانه و تعالی در شان او رسول خود را فرمود
یا ایها الباقی حبسک الله و من اتبعک من المؤمنین ابن عباس رضی الله تعالی عنهما فرمود که نسبت ال این
آیت کریمه اسلام حضرت فاروق است رضی الله تعالی عنه بعد از حصول نظر الصفات و بعد از قبول ثمر
صحبت خیر البشر علیه السلام و الصلوة و الحجیات و بعد از داشتن بزرگیهای و ظهور درجات صاحب کرام علیه
الرضوان آنجماع اعتراض کنندگان و تشکیک پیدانندگان نزدیک است که این شبهه را در گفتار
و سفسطه ها را زنده و تصور نمایند و از وجه اعتبار ساقط کنند لکن چه ماده غلط را در آن شبهه با تشخیص
و عمل سفسطه افکنین ننمایند الاقل محمدا انقدر شایده اند که مودای بن تشکیکات و حاصل این شبهات
بجای حاصل است بلکه صادم بدایت و ضرورت اسلامیه است و مردود و مخر و بکتاب سنت است و کلام
در جواب آن سوال و در بیان سلطان شایسته چند مقدمه بعون الله سبحانه نوشته می شود که تمام نماید پس
استحال بر وجه کمال امتنی بر چند مقدمه جوابی است علاحد و اول آنکه موقوفات و مقولات
آنحضرت علیه السلام و الصلوة و تحمیه بموجبی می نموده و در حد و اسطیق حق الهوی مخصوص مسکنی است کما
قال اهل التفسیر و نیز اگر جمیع منطوقات او علیه السلام و الصلوة و السلام بموجبی بودی که بعضی مقولات و علیه
و علی الصلوة و السلام از نزوح جل شانہ اعتراض دارند نگفته و عفو از آن گنجایش نداشتی قال الله تعالی
خطا بالنبی علیه و علی آله الصلوة و السلام عفی الله عنک لهذا ذنت لهم مقدمه دوم آنکه در احکام حتمیه
و در امور عقلیه بموجب کرم یا معتبره و یا اولی البصائر و کرمه و شاد و رحم فی الامم صاحب کرام را بان هر علیه
علیه السلام و تسلیات گنجایش گفتگو بوده است و در بدل مجال داشته چه ام را اعتبار و امر بشور و محبت
و در بدل صورت تغییر فی اساری که اختلاف واقع شده بود و حضرت فاروق بقیت حکم کرده بود و

موافق رای فاروق آمد و بر اخذ فیه و عید نازل گشت آن سرور فرمود علیه علی الصلوة والسلام
 تو را لعن العذاب لما عجز غیر و سجد بن معاویه سینه زشارت لقبی آن اساری نموده بود و قدوسه سیم انگه
 سهولت بر بنیامین بجز زهت بلکه واقع علیه علی الصلوة والسلام و حدیث ذی الیدین آمده که آن
 علیه الصلوة والسلام در نماز فرض رباعی بر دو رکعت سلام دادند و الیدین عرض کرده تقصرت الصلوة
ام لم یت یارسول الله بعد از ثبوت صدق ذی الیدین آن سرور علیه الصلوة والسلام بر خاست و رکعت
 دیگر بآن منضم ساختند و سجده سهو که کند هرگاه سهو و سنیان در حالت صحیح و فرغت مقتضای شریعت
 جایز باشد صدر کلام نبی قصد بلی اختیار در مرض موت در وقت استیلاهی وجه مقتضای شریعت از آن
 سرور علیه الصلوة والسلام جز آنجا نباشد و اعتماد از احکام شرعیه رباعی چه تفسیر شود زیرا که حضرت
 حق سبحانه و تعالی بطریق قطع و تسلیم علیه علی الصلوة والسلام لعن الله من لم یصلی و صواب آن
 خطا تمیز ساخته چه تقریری بر خطا مجوز نیست که مستلزم رفع اعتماد است از احکام شرعیه و این است که
 موجب فسخ اعتماد و نفس سهو و سنیان نیست بلکه تقریر بر سهو و سنیان موجب فسخ اعتماد است از احکام شرعیه و آن
 تقریر معتبر است که مجوز نیست مقدم را بعد آنکه حضرت فاروق بلکه خلفا را نشاء رضی الله عنهم بجز
 بجزای شش مخصوص با ایشان است و این نشان از کثرت رواه ائمتا تو ان گفت که بعد شهادت بلکه
 بعد تو از منی رسید باشد انکار آن از جمله است یا عناد و رواه احادیث صحاح و حسن اهل سنت اند
 که از اسانده خود صحابه و تابعین باشند اخذ نموده اند و رواه جمیع فرق مخالف را اگر جمع کنند معلوم نیست که بیشتر
 عشر اهل سنت برسد که لا یخفی علی القیمة انهم المفسد و کتب احادیث اهل سنت شحوق بشارت از احکام
 بهشت و اگر در کتب احادیث بعضی نفع مخالف این بشارت وارد آید بخبر و باشد غرض که در روایت
 بعد بشارت و لا رت ندارد و اما ثبوت بشارت این کار بهر بهشت و قرآن مجید دلیل است آیات متکثره
 قال رسول الله صلى الله عليه وسلم والله اني اراهم من المهاجرين والانصار والذين اتبعوهم بالحصان رضى الله عنهم
ورضى عنه واعد لهم جنات تجري من تحتها الانهار خالدين فيها ابدا ذلك الفوز العظيم قال
 تبارك وتعالى الاستوى منكم من اتى قبل الفتح وقال اولئك اعظم درجة من الذين اتبعوا من
وكل من عدل الحسن هرگاه جمیع صحابه که پیش از فتح و بعد از فتح اتفاق معاً کرده اند بیشتر بهشت باشند از انکار

صاحبها و صفات او بسیار است و آنچه از او نقل شده است و جرات ایشان را چگونه در کتابها و کتب
 اهل نفسیه گفته اند که او را ایستوی و رشان حضرت صدیق رضی الله تعالی عنه انزل گشته است که سبب اینها
 است در الفاظ و معانی و قال سبحانه و تعالی لقد مضى الله عن المؤمنين اذ يبايعونك تحت الشجرة

مجلسه اول از بار فضل کرده رضی الله عنه که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که بدو نفر زد و یکس از آنها
 که در تحت شجره جیت کرده اند و این را بعیت السنوان گویند حضرت حق سبحانه و تعالی ازین تو خشنود
 و شک نیست که تخفیر خصم که مشرب به شربت باشد بجای سنت ++ کفر است و از اقبیه و باجه و مقصد

آنکه تو وقت حضرت فاروق رضی الله تعالی عنه دواتیان و طاش از روی و دانا بود عیاد امانت
 سبحان من کمال اینک سوادین و زراسی و دمای غیره که خلق عظیم تصف است چگونگی باشد بلکه از او
 صحابی که یکبار یاد و بارش بر صحبت خیر البشر شرف گشته است اینمیتو قیامت بلکه از او ام ماست
 که بدولت اسلام مستعد گشته اند این قسم رود و انکار تو هم نیست که یک سیکار از کار و زراوند باشد و از

اعظم مهابت و انصاف بود این منی تحیل نموده آید حضرت حق سبحانه و تعالی و اقدس از انصاف ما که با کاردین
 این قسم و وطن پیدا کنند و نامیده بهر کلمه و کلام موافقه نمایند بلکه مقصود حضرت فاروق استقامت و تقاضا
 بوده چنانچه گفته استهم و یعنی اگر کسی و اتهام طلب به طاس برآید آورده شود و اگر دین باج نداشت
 باشد و یوقت تا زک الله علیه و آله و آله نشان نباید داد و اگر بوجی امر طاس به طاس نموده اند تا کید و بانه
 طلب طاس فرم ایند کرد و آنچه ناموران خواهند نوشت که تبلیغ وی بر منی واجب است و اگر طلب با مردم

نیست بلکه خواهند که از روی جهل و فکر چیری نویسند وقت مساعدت آن نمیکند یا به اجتهاد و بعد از آن حال
 ایشان باقی است مستبطلان امت ایشان از کتاب اصول اصول این است حکام اجتهاد و بهتباط خواهد

نمودم که در حضور ایشان که او ان نزول می بوده مستبطلان طارک خبایش بود و بعد از آن حال ایشان که در حال
 انقطاع و حی است بطریق اولی استنباط اولی العلم قبول خواهد بود چون الشرف علیه علی الصلوة و السلام
 باجبه و اتهام اندر نمود بلکه ازین امر عارض نموند معلوم شد که از روی وحی نبوده است و توقیف بر ای مجرب
 استفسار بود هیچ نموده نیست ملائکه کرام از جهته استفسار و مستطام و جبه خلافت آدم علی بنار علیه الصلوة
 و السلام عرض کرد و ان تجعل فیها امن یفسد فیها و یفسدک الدماء و یخن السیج و انما حضرت زکریا

در وقت ابشارت ولادت حضرت عیسی علی نبیا وعلیه السلام گفته اند که ای کیون لی غلام وکانت
 امرایه عا و اولادیت من الکبر علیا و حضرت مریم رضی الله تعالی عنها گفته اند ای کیون لی غلام وکانت
 بیشتر از آنکه علیا و حضرت عیسی هم اگر برای به مقام بهشت قیامت در آیدان سر طاس رفت نموده باشند چنانچه
 وجه نشود و شربت مقدس را در آن نکه حصول حسن ظن بصحبت آن سرور با صحابین سر و علیه علیه السلام
 و اهل بیت است و کما است و در این حق آنکه بهترین فردن فردن او بوده است علیه علیه السلام و اهل بیت
 او بهترین عیسی آدم بود و در این دنیا علیه علیه السلام و اهل بیت است و در کما است و بهترین فردن فردن
 از آن حال آن سر و علیه علیه السلام و اهل بیت است جماعه که بهترین عیسی آدم از دنیا علیه علیه السلام و اهل بیت
 بعمل اهل بیت جماعه خواهند کرد و در حق آنکه خیر الدین خواهند ساخت و آنکه گفتیم که صحابا بهترین
 اند از آنکه این امت بنص قرآنی خیر الامم است و بهترین امت ایشانند چه چیز دلی بر مرتبه صحابی نباشد
 پس آنکه بر سر تصانف باید آمد و باید فهمید که اگر منته ایشان فرط اس از حضرت فاروق اعظمی بود حضرت
 صدیق که بنص قرآنی انما هی من الامم خیر الامم است تفصیل نکات اولی و دیگر و در هر دو انصاف است
 سبحانه و تعالی و در آن مجید و در ایشان شایسته فرموده است و از ایشان گشته است و در عود و جنبه شایسته
 است با وجیت نیکو و در وجایتین چنان بر نیایافته و چون حسن ظن بصحبت آن سرور علیه علیه السلام
 و اهل بیت است که مقدمه محبت است حاصل گشت از هر جهت این قسم شبهات بیشتر و حدس بطلان این
 پیدا آمد و اگر کسی از اهل صحابه حسن ظن بصحبت او و صحابا و علیه علیه السلام و اهل بیت پیدا نشد
 ظن کشید این سو ظن با چاروب با حب آن صحبه و با حب آن صحابا و بجز آنکه بگوید که بولای آن صاحب
 خود بدرفت شناخت این امر را باید یافت ما آمن برسول من لم یقر اصحابه قال علیه وعلیه السلام
 و السلام فی شأن اصحابه الکلام علیهم الرضا من احبهم فحبی احبهم من الغضم فیغضی الغضم حسن
 است با یک تا از محبت او گشت علیه علیه السلام و اهل بیت است و بنص اصحاب ستانم فحبی علیه علیه السلام
 و اهل بیت است و بنص این مقام معلوم گشت که بنص این شایسته و اهل بیت است و بنص این مقام معلوم گشت
 که بنص این شایسته و اهل بیت است و بنص این مقام معلوم گشت که بنص این شایسته و اهل بیت است
 که بنص این شایسته و اهل بیت است و بنص این مقام معلوم گشت که بنص این شایسته و اهل بیت است
 که بنص این شایسته و اهل بیت است و بنص این مقام معلوم گشت که بنص این شایسته و اهل بیت است

و لا تقطع اليك نصف حفظه خمس سر فبرزان می آرد و لا ایشال بن فطیحات بدیدی لطلالان ندو متذکر
گودریان اطلال کن شهبات آورده شیواز قلیل قنبات هست بر آن بدست بلکه آن شهبات
و فطیحات نزد این فقیر در رنگ آنست که شخصی می فنون نزد جماعه اهل بیان بیاید و سنگی را که محسوس
ایشان است بدلائل مقدمات را راند و در ایشان اثبات نماید که آن سهل است و آن سحر کاران
چون در دفعه آن مقدمات بعد از آنکه از دور و نزدیک و او غلط آن و لا اقل قاضی حاضر چار و شنبه ای فتنه
بلکه یقین فریب آن رنگ نمی آید و حس خود را فراموش می سازند بلکه می فهمیدند زبردتی که بدید که تمام
بر ضرورت حسن بیاد و مقامات معلوم استهم سازد و با سخن فیه نیز بزرگی و علو درجات خلقتا نشانه
بزرگی جمیع صحاب کرام حضرت نجیب الدین علی بن علی بن ابراهیم و اهل بیت بقدرت کتب سنت محسوس
و مشاهدات تا و در ظاهر این بزرگواران که بدلائل را راند و در حد و طعن بر ایشان نماید آن طعن
در کتب حرام شک است که در وجوه آن نیندازیم و نیز در ربنا لا تغفلوا بعد از هدایتنا و هدایتنا
من الذلک و حقه الیه ما کانت شعری ما سلم علی سب کابر الدین و طعن کبر را اسلام و طعن کبر
و سب شخصی عن العتقه الکفره مما لید فی اشرع عباد و کرامه و فضیله و سبیده الی الخیات نکبت سب
ایاه الدین و طعن حقه الاسلام و ما ورد فی اشرع السب اعدا الرسول علیه علی الصلوة و سب کمالی
و الی السب لا و طعن حقه عباد و کرامه علی الامام حسن بن علی بن احوالهم اولی و اهل بیت اسلام بنفست اوقات
و الاستخفاف علی الامامین و کمال متذکرات لها کسبت و کلمه کسبت و لا استخوان عمار کالو لعلین حضرت
و قالی و در قرآن مجید و صفت صحابی علی بن علی علیه الصلوة و السلام رحما بینیم میفرماید سخی این بزرگوار
کمان عداوت و کینه با یکدیگر بدون منافی لغرض اقی هست و نیز ثبات عداوت و کینه دین بزرگواران قطع
و در فلقین پیدا میکنند و در امان ظاهر یقین می نماید پس چه در فلقین از صحابان نمی آید که سطران باشند عداوت
مسجد از من ملک بهترین می آید و در امان این علی علیه الصلوة و السلام بدترین مردم باشند و بهترین قی
بدترین قتل باشند چه اهل ان قتل بکارین مان عداوت و کینه مستصف کشند اندیچ سبک باین بزرگوار
نماید و بنویسند و نیز بزرگوار است حضرت امیر ارضی الله عنه که خلفا ثلاث شریفی بعد از آن حضرت و او را
و حضرت امیر ارضی الله عنه حضرت عداوت سبطه بود این خود و در طرفین است چرا که چون شریف و شکر آید باشد و

میگردیدند از خلافت و این بزرگواران امیر محبوب مطهر نبوده است تا سبب عبادت و کینه بود و قلمی از حضرت
 صدیق معروف شهرت است و حضرت فاروق سفیر بودند اگر خریداری پیدا شود این خلاف است بیک نیا
 بفرستد و حضرت امیر که با عیون و بگت جمل فرموده اند به سبب میل و رغبت و از مخالفت بوده بیک مثال
 با اینها فرض پیدا شده است و دفعه اینها میگوید و قال الله تبارک و تعالی و تعالی فقال المولى یفیع حتى تولى الى الله
 غایه ما فی التاجون بخاریان حضرت امیر باغبان باول اند و صاحب را اجتهاد و اندک چهره بین اجتهاد و غلو
 باشد از طعن ملامت و از تشنق و تکفیر و در حضرت امیر نشان ایشان میفرماید انداخته اند علیا علیه السلام
 و لافقه الملام من الناس و لیل الی الشافعی موصوفه عن ابن عباس بنی الله یدینا فلیعلم علیا علیه السلام
 و لاخواننا الذین یلقون بالایمان و لا یجعل فی قلوبنا غلا الذین آمنوا ربنا انک وفیر و صلوة و سلام
 علی سید الانام و علی اوصحابه الکرام الی یوم النبیام مکتوب و وفقه بنیام و کتب شرم و کتب شرم و کتب شرم
 و سلام علی عبا و الدین مطهری پر شده بود و نمایی این عبارت حدیث کرد و کتب شرم و کتب شرم و کتب شرم
 که مقصود از وفقه بنیام است که ولایت محمدی است علیه السلام و تسلیمات مضیع گردد و حسن ولایت
 با حال صاحب ولایت مترجم شود و این انصاف و استیلا مقام محبت محمد ید و جعلیای رسد بدانکه در کتب
 و مشایخ پیچمنوع و محذوف است و لا اله الا الله و لا اله الا الله و لا اله الا الله و لا اله الا الله
 با یکدیگر محقق گردانند و محذوف است و لا اله الا الله و لا اله الا الله و لا اله الا الله و لا اله الا الله
 و صاحب ولایت از زمین بیدار و زمین بیدار و زمین بیدار و زمین بیدار و زمین بیدار و زمین بیدار
 دیگر پیدا و در شرافت و سعادت اوست و هیچ نقص و قصور اینها لازم نیست از انظر پذیر و کمال انصاف
 و زمین طرف شرف و درگاه بن باشد با جمله تقاع و متفاوت که صاحب است تا از راه عثمان خدیجه
 پیچمنوع و محذوف است که مستلزم قصور و نقصان نیست بلکه کمال صاحب است تا از راه عثمان خدیجه
 قاصر و ولایت و درگاه خدیجه و متعبر و متعبر و متعبر و متعبر و متعبر و متعبر و متعبر و متعبر
 قال الله تبارک و تعالی یا ایها النبی حسبک الله من اتبعک من المؤمنین ابن عباس رضی الله عنهما و فرموده
 سبب نزول این است که در اسلام حضرت فاروق رضی الله عنه پیشی است از خدمات صاعقه و ماضی
 منزهت چشم مرتب کار و احوالی است و اگر شخصی با بریدی چشم منزهت و قصور عبادت حدیث سلاطین را در و سلاطین

بنده چشم محتاجند و کمالات خود را ملاحظه بایشان میدانند و اینچنین سبب نقصان و سقوط در مراتب ایشان
 چنانچه معلوم و ضعیف و شریف است نشان این شاهانه هم فرق است و در بیان تنه و انتفاع که از جانب افعال
 محسوسه و انتفاعی که از جانب عالی حاصل میگردد و همچنین که اول کمال بخش است ثانی نقصان از اول
 اول محض باشد و ثانی منتهی و کماله سبحانه اللهم صل علی من لدنک رحمة و هی لنا من امرنا و شداد السلا
 علی من اتبع الهدی و کتبونی و هو هشتم بمنبرت بخندیم زاده ای بامهر الاسرار و العلوم نواب محمد سعید خواجه
 مصمم صدور یافت که بعد از سلام علی عباد الله الذین هم صطفی سوال کرده بود که ما گفته اند که حضرت حق سبحا
 و تعالی نه دخل عالم است و نه خارج عالم نه متصل است به عالم و نه منفصل از عالم تحقیق این بحث حدیث است
 حصول این با نسبت دخول خروج و اتصال انفصال نظریه دو وجه و تصور است که موجودی نظریه دوی
 دیگر از این نسبت خالی نیست و در سخن فی وجود و کاین نیست تا حصول این نسبت تصور شود
 اول که موجود است و عالم با سویی دست سبحانه موجود و تحلیل هر چند عالم بعینه حضرت حق سبحانه و تعالی
 اتقان و حکام بر پنج پیکار کرده است که بار انتفاع و هم دخیل و لغت نیست و ما که شمع و تقریب بدی و
 است آفتاب و در مرتبه حسن و هم است و درین حسن و هم او را قد کاهی نیست کمال قدرت است سبحا
 که موجود تحلیل ادر حق ثبات و استقرار حکم موجود عطا فرموده است و حکام موجود و بر کجای ساخته اند
 موجود است و موجود موجود هر چند نظام بر بنیان موجود را نظریه ثبات و استقرار و نیز موجود تصور نمایند و موجود
 دانند تحقیق اینچنین در کتب رسائل تفصیل فرستاده است اگر احتیاج افتد اینجا رجوع نمایند پس جوهر نسبت
 موجود از این نسبت بیخبر باشد توان گفت که موجود و دخل موجود است و نه خارج موجود و نه اتصال موجود
 دارد و نه انفصال از موجود زیرا که اینجا موجود است از موجود نامی و نشانی نیست تا تصور نسبت با وجود و یا
 را بدینال نه که در این نقطه جوار که از سر سیر صورت دارد و تنویم میگردد و موجود اینجا همان نقطه است و نسبت دارد
 جزو و در مرتبه نیست جایی که نقطه موجود است از دایره موجود اینجا نامی و نشانی نیست و نسبت نمیتوان
 که نقطه دخل و دایره است و نیز نتوان گفت که خارج دایره است و همچنین اتصال و انفصال نیز در بیان اینها
 نیست چه از مرتبه دایره نیست تا نسبت تصور گردد مثبت بعد از اول و انهمش حال حضرت حق سبحا نسبت است
 و اما خود را عالم نشان فرموده است و حال آنکه موجود را موجود چه نسبت و کمال اما نسبت اینجا که

با کمال حصول نقص است و وصول کمال این سخن فراختر و عمیق تر است بر سر انجاسی نیست بلکه در یک است که حصول
 را بهتر از وصول اند و منتهای از برتری عالم را موصوم و تخمین آن حتی گوید که از انبساط و تحقیق نیست
 با ضلوع و هم در این خیال که اگر دهم و خیال منبسط گردد و آن غیبت و محقق نیز متغیر شود مثلاً اگر چیزی را
 دهم بشیر یعنی تصور که در شیه نیست اگر همان شی را وقت دیگر دهم تلخ حکم کرد آن شی تلخ است این دو دنیا
 از خلق و صنعت خداوندی جل سلطانة غافلند بلکه نگردد از انبساط استناد که موجود موجود در خارج و در داخل
 میخواهند که باین علم دهم حکام خارجیه که عالم مربوط است نمایند و دفع غداث ثواب خردی را میکنند که در خارج
 علیه علم از سلوة و مقام عالم نزل ضرر و دهم است و انزال خلف ندارد و اندک حزب الشیطان الا ان حزب
 الشیطان هم علیه از سوال عالم را چون نبات و متحرک نبات کردید اگر در مرتبه دهم و خیال بود و ساطع فیض تقسیم
 ابدی نیز در حق آن انبساط نمودید و بیرون اطلاق و در وجود خود تجویز نمائید و در اسرار و دنیا بید و حال آنکه غیبت
 و وجود را یکدیگر مترادف ندانید و بیرون شکلین است جواب خود نیز و این طائفه ای شرف و اگر مدافع نبات
 و از انبساط در مرتبه دهم کمال میدانند همچنین جوهر نفس را با سواد حق جل علاه که سر اسرار نفس شرف است
 است تجویز نمیدانند و شرف را با خسران خود نمیدانند و مقتضای درین امر شرف و در مرتبه است که شرف
 و محسوس ایشان است که وجود مخصوص محضرت حق است سبحانه و تعالی و اگر موجود گردید اعتباراً از
 آن که غیر انسانی و ارتباطی هر چند محمول الکلیفه بوده بآن وجود ثابت است و در عالم که باصل خود قیام دارد
 آن که غیر نیز قیام بآن وجود است و نیز شرفی که در مرتبه دهم و خیال پیدا کرده است ظلم از انبساط آن وجود است
 و چون آن وجود خارج است و حضرت حق سبحانه و تعالی در خارج موجود است اگر مرتبه دهم را بعد از ضم و انقلا
 خداوندی جلش از انبساط آن خارج که انبساطش دارد و آن ثبوت همی را باعتبار این در ظلمت اگر وجود
 خارج گردد جائز باشد بلکه عالم را نیز اگر باین اعتبار ظلمت موجود خارج تصور نکنیم جائز بود و ممکن است
 دارد و متفاد از مرتبه حضرت وجود است و تقدیر از انبساط پذیرد و پذیرنی نیارده است و از این خط
 ظلمت موجود خارجی گفتن امر دشوار است و شرفی است با و تعالی و اخص صاف و تمام
 تقالیه الله عن ملک علم اکبر و این فقیه و بعضی مکاتیب رسائل خود که عالم موجود خارجی
 گفته است از نیز این جهان را چه باید و نیست و بر اعتبار ظلمت است و باید و وجود را که حکمیه بر شرف است

عدم وجود است که شرارت باور یافته است جواب عدم نیانچه مراتب وجود است و نظیر خیر و کمال است
 وجود و نیز مراتب عدم است و نظیر شر و نقص الیس علی اللغه و بجانب عدم شرارت را از دیگر گرفته است که از
 عدم مومطن شر است و در جانب وجود نیز شرارت متوهم را اخذ نموده است که از راه مراتب و نظیرت عدم
 و مراتب وجود ظاهر شده بود پس حاصل شرارت طریقی شد ذاتی و عرضی پس بطریق پسینا چار یا نویسیا در
 شرارت نماور از نیستی و لاشعیت که از صفات عدم بوده محروم ساخته شود که در جانب وجود
 شرارت که از مراتب عدم متوهم شده بود نیز تعصیل و امانت محسوسات ابدی ساینده را بلا تعین و تلویحا
 بعد از هدایتنا و هب لنا من الذلک رجۃ الثلاث الواهبوا السلام علی من اتبع الهدی علی من الذلک
 علیه السلام الصلوة والسلام علیهم و علی آله و سلم علی عباده الذین اتبعوا الهدی یسیده بودند که گاه است که سالک وقت عروج
 خود را و مقامات حساب فیما علیهم بصلوات و تحیات می یا بدقت این سالک محبت بعضی موم (نیجاسات
 ان مالک ارباب این مقامات توهم یکند و شرکتی او را درین مقامات ایضا تعین می رند و باز
 توهم و تعین و در تعین نمایند و زبان ملاست و شکایت و حق او را می کشد خطا از روی این ممانند
 جوابش نیست که وصول سافل بمقامات اعالی گاه است که از حصول فقر و محتاجان بود که با بول صحاب
 دل و بکنند خالصه را باب فتم سیر کرد از اینجا حاجت خواهند داد و درین احوال در ویزه نمایند و دراز
 کاری بود که این وصول مساوات و شرکت فتم و با است که این وصول از قبیل تماشا می بود که بر ساط
 و رسائل سیراکن خالصه را و سلاطین تا بنظر اعتبار تماشا کند و غیبی بعبود آورد توهم مساوات ازین
 وصول چنانچالش دارد و تعین شرکت ازین سیر و تماشا چه تصور بود و وصول غاوان با مکنه خاصه خود
 ناحق و خدعه گامی بجای آرد محسوس شیع و شرافت است ایلی بود که ازین وصول توهم مساوات
 نماید و روشی و مکرانی و تمشیه بر روی توهم سلاطین عظام است و در انحصار آنکه ایشان حاضر و حاضر
 سطلبد که از اینجا توهم شرکت و مساوات نمایند لای و در دندان از و دیواری آید توهم از بهر ملاست
 غریبی بهانه سطلبد از برای طریقت نه از محملی خواند حضرت حق سبحانه و تعالی انصاف شان بهر استو
 در حق ضعیفه محمل از برای رفتن و در فتم ملاست سطلبدند و در حفظ عرض مسلمانان یکوشیدند و ایشان

حکایت از انصاف ایشان با یکدیگر است و در مقامات ایشان عدم الصلوات و التحیات

از تالم و رفت ایشان تحصیل مکمل نمودند و بمر نشان است جمال است که باری بتدای عوام بصورت جمال حق از
بزرگواران ظاهر گشته است فیصله کنی و کنایه بکنایه جواب و هم نگار بلیاب سخن هر چند نزد عوام بسیار
تالم است اما ترمین بزرگواران هر چه از جمیل مطلق جلالتش برسد از اسباب التماس است از بلا یا مان
لذت بگیری ند که از انعام بگذر بلا یا بیشتر محفوظ اندک خالص و محبوب است و در این خصوصیت که فیض خود را
نهاد است و اگر زیان از بلا یا پس بگذران این اکار بر ستر از نعمت بود و التماس ایشان از بلا یا پیش از نعمت باشد
خطره ایشان را در دنیا است از بلیات و معاصیات اگر در این انکسید نیست نزد ایشان بوی غیر
از رسید اگر این جلالت در کون بود و در نظرشان عیبش می نمود غرض از عشق توام با شنی و در حق
بود و در زیر فلک سبب تمام چه کم است پس درستان و قالی می نمود و دنیا متذکر اند و هم در آخرت محفوظ و بر سر
داین لذت دنیا ایشان کجما آخرت شان جنگ ندارد لذت و دیگر است که خطره آخرت جنگ است که
که عوام را حاصل است الهی صیبت اگر کن و درستان خود را کردی که هر چه سبب تالم و کمال است التماس ایشان است و بیکران را
رحمت این بزرگواران با رحمت است و نعمت و دیگران نعمت شان است مردم در شادی شاد و در غم
غمناک و این بزرگواران هم در شادی شاد و در غم غمناک چه فطر شان از خصوصیات جهان جمیل
در ذیل فایده است به جمال فاعل ال فاعل که جمیل مطلق است متصف گشته است و بوی فاعل افعال نیز محسوس است
و التماس بخشیده هر چه در عالم بر او فاعل جمیل حل سلطان صادر شود و اگر چه از قسم ایلام و اخبار شان از بخشیدن
عین بر او محسوسان است و سبب التماس ایشان خداوند این چه فضل و رحمت است که خیرین در دست
و نعمت هدیه را از چشم رخ اغیار پوشیده بدوستان خود و عطا فرموده و همواره ایشان را بر او دو قلم ساخته
محفوظ و متلفذ داشته و اگر است و تالم که نصیب یکران است از این بزرگواران قدر دانیده و تلماس
که عیب یکران است جمال کمال این طالع علیه ساخته و در عین مرادی مرادشان و لذت نیاورد و این
و سر و با جلال شان را بر عکس دیگران سبب قیامت خطوط آخرت گرانیده و ذلک فضل الله یؤتی من یشاء
والله ذو الفضل العظیم هر جا یکدیوم انگار این دارا و استلا است که حق با باطل شتر است و حق
با باطل خطا اگر بدوستان محرم بمانند و دشمنان را ببنده دوست از دشمنان بگریز و محبت اختیار از ایشان
باطل شود و آن منافی ایمان بلیب است که سعادت و نیویب اخروی در ضمن آن مودع است و کبر الدین

حضرت زهرا فرمودند پدر ترا همین محبت است و این پیشه هیچ کس و حق تعالیست چه دولت است که عذاب در
البته محبت چند روزه رفته شود با دوستان این سال که کند و با دیگران این سال که نکند و کفارت و نوب
الایشان اینجا که بنویسند که بکارهای ایشان را با خیرت اندازند پس با چار و دوستان که بکثرت در دوستان
و نوبی احق باشند و دیگران لایق این دولت نباشند که گمانشان که باز از اینجا و تصرف و متفقا و انکس
که هر چه دارند و در کسب معاصی و نیزند و بزم و به تحصیل نوبت نمایند و از تر و نیز خالی نمانند و در کسب آن بایا
خداوندی جل شانزه بهتر و بهتر نگاه دارند و بجا با ناز و جریه است اگر چه بدیقت دارد و صاحب همه آنچه
و تصرف است آن جریه قابل کفارت باشد و بایا دنیوی و اگر چه بدیقت و شدت و نقل دارد و صاحب
تصرف و شکیر است آن جریه شایان جرای اخروی است که باشد و آدم است و ما خاتم و کما قال الله تعالی
نوشته بود که مردم بهتر از خیرت نیابند و میگویند که حضرت حق سبحانه و تعالی با دوستان خود چه رحمت و
بد و چه احسان بنامش نمود و باین گفت و گوی نفس اینجا چه خواست که کفارت نیز حق آن سرور و مدبر و
و اسلام مثل این سخنان میگفتند و قالوا هذا الرسول یا کل الطعام و عیشتی فی الاسواق و لا ازل علیه فکین
معه نذیر و ایلحی الیکم و ان کنتم یاکل منها عدا شئ من سخنان برانکارا خیرت است در کفایت عذاب و نوب
و این است و نیز در این اعتقاد و اعتقادی نماند فانی عا حیا است که یکایمان با خیرت دار و غدا و شایان
آخرت را در پی میدانند بلا محنت و عا حیا چه روزه و نظر او چه چیز آید بلکه این محنت و وقت که کسب است
عین است و نمیکنند گفت و گوی مردم نروند و در بلا محنت گواه عدل محبت است که با ظان این گمان
محبت تقو کنند چه آن که در غیر از این راه جانان در حق و ایشان علامت نیست و نماند بر این راه و حیا
و دیگران اصل سوال آنکه با ناز و محبت اگر محبت از لافات با نماند محبت و غنوم و عکلیت متوجه فانی
محبت آنکه پیشانیان در دوستان باشند و این بلا محنت کسب میهنه اتفاقات با سومی ایشان باشند
و دیگران لایق این دولت نباشند و چای ایشان را بر نور بجانب محبت زنده هر که اینجا اندر نظر بجانب
محبت آرد و او را به محبت بر میداند و هر که اینجا آید و او را با یکدیگر از ناز و سعادت ابدی دارد و او را
دست باز و با فضل و عنایت بجهت خود بر میدارد و او را و اندک را و اللهم لا تمکنی الی نفسی بل تمکن
پس معلوم شد که او را از این پیشه با نماند و میثاق و از مردان اینها ان الله و علیه علم الصلوة و السلام که در حقش دان

و محبوبان است فرموده هست تا قوه فی سبیل خیر را از قوت کبریا میسر دلاکم پیرا کرد که محسن حالت خود دوست
بدوست برساند از انصاف غیر در دخت پاک گرداند عجب ساله است و دوستان اگر گردانند بند و دلا
بخیزد دیگران گردانانند و فرمایا خواهند ساله است که در وقت حروم از دوستان خیر بپایند و بگو
مفهوم میگردد و جنش حدیث جواب آن که در وصف طرب صورت است و به تشبیه لطیف بشری است که در انصاف
ان حکم و مصالح است چه چاره و سواد انشائی است آن تصور نیست شنیده باشند بقیه که در سبب الاهی که
از آن سرورین و دنیا که در وقت سکرات مرتطاب بر شانه طریقه علم که معلومه و تسلیم دانند عتیقه چاره
بوده است تا خاتمه غایب الرسل علیهم الصلوٰه و التحیات بر جایا و دشمنان خند آفتاب گردد و در وقت مجاهدت
دارد تا خیر و صفات بشریت نماید نفس در کمال انقیاد آورده و حقیقت پنهان رساند پاک و پاکیزه
دارد پس با آنکه با نیت گشت و سیر گذارد بدلا از عجز و در دلا گنجی کاراوی بدو نزد او جود است
و حقیقت داشته باشد و چه دیگر از برای ورود و ملائمت که عصبان از عمو کاذب تمیز گردد و صادق است
برور و با نیت و مخلوط غلبه شده اگر عصبانیت از با نیت است و باین ترنیم نشود و دیگر کیانیت
از صدق است باشد تا حقیقت کرده و عالم از از صورت کرده و عالم جدا سازد و حقیقت صفات بشریت را از صورت
صفات بشریت علی حد غایب الاهی بریف الاهی در زیست ازین بیان و الدجانه الهیه الی سبیل ارشاد
و انصاف بر شمرده بود و ندکدم را لاشی محض گفته اند پس در او وجود داشته باشد با وجود که در زمین
پیدا کرده باشند و آثار و ترقیات چون بود و اگر بود و نیز بود و از دایره خیالی چون برآید و مانند عدم خیزد
لاشی است اما اینج کارخانه انشیا با و برپاست و نشا و تفصیل که کثرت انشیا و آت اوست و بصیرت را به آمار
جل مله آن که در آت عدم خیزد و در آت تمیز ساخته است و ثبوت علم بخیزد و ناچار از لاشی محض نیز او را
برآورده است و نشا و آثار و کمال گردانیده و این آثار و کمال و سیر و در عالم علم نیز کاین نمود و در تبیین و تمیز
تاب و چون با سحکام صغر خداوندی جل شانه در آن سبب ثبات و تهنید پیدا کرده اند و در حال صحت و سیر
مرغفه نمیدان گفت که این آثار و کمال و سیر و در عالم علم نیز کاین نمود و در تبیین و تمیز
سبب کمال قدرت خداوندی جل شانه نماید که مانند اندام این هم کارخانه در زمین ساخته است و کلمات
وجود را بقا افضل و خاص فرموده راه ترقی او و کمال نمودن است که در علم را به سیر و در جل مله از دجانه و دیگران

و با هم میسر اند و گنار و نیند و از صور حقیقت از لکال با صل شاه راه افتاده است که در این بود که حاصل آن
 نماید این هکذا تذکره فی شفاء القذالین سیلابی که درین خیال بشمار و شش ماه و نیمه و دو آن از ترقیات راه نظر شما
 و شفاء انظار یکسر سه ساله است بیرون علم خیال نیست غایه مافی الباب خیال^{خیال} تفرق است فخر و برتر خیال
 دیگر است و اختراع و هم خیال بگو اول نفس در سیت و توان گفت که موجود حاجی است نیز و ثانی از وقت
 قلیل انصیب است و ازین ثبات و هتقدار قلیل اجدوی بعضی از نهضتای عدم را که در معرفت علیین نوشته است
 و نقل آن را میسر محال گردیده اگر ذوق داشته باشند از ملاحظه نماید و الباقی از آن و الباقی پدید بود و نیز در کمال
 در کتب رسائل خود این تغییر بسیار نوشته است سه ساله اگر کفایت در و مانده باشد علاجین حضور و شفاء است تمام
 حقیقت در روشن نمودن آن را که می یابد با آن از صلاح و در آنجا که کسی چشمت و چهره و دریا و دنیا و بقا شود و در
 وجودی نیست که بنده ناچیز نشود و چون تعالی می بخرد و در العبد عبد فاما و الرب بکسر و نادر و اما که فاما
 و بقا را و جوی تصور نمایند و می نگارند که نعمتین وجودی خود نموده باصل خود که شرف از اعدیات و عقوبت
 متدیگر و در آن خود ناچیز گشته بر خیزد و بقا پیدا کند در رنگ فطره که از خود فانی گشته بدرا باحق شود و فطره
 خود نموده و بخلق متذکر و اما ذات الله سبحانه عن متقدّمهم که هو حقیقت ذنایات از انسان با سیر و
 سبحانه و عدم گرفتاری است بغیر او تعالی و پاک ساحل حق سینه است از جمیع مرادات و خواستهای خود که سبب
 مقام بندگی است و شما که باقی قیام عبد است بر مراد است و حل مطلقانه و مراد است سبحانه و مراد است خود
 یا فتن است بعد از شهود آیات انفسی و الباقی پدید بود و ند که سیر که در سیر در انفس نوشته اند آن که نام است
 سیر مراتب عشر عالم خلقت و عالم و میر سیر و صافی و خل نفس بنمایند پس سیر و درای انفس که اید باشد بداند
 که انفس در رنگ فاق لکال سار علیه است حل مطلقانه و چون نقل افضل خداوندی حل شده و در آن خود را که
 ساخته شود و حل خود گرد و محبت به اصل خود پیدا کند اما چاکر که مراد من است و انجان بهر خود خواهد یافت
 و از آن خود را بر جهان اصل خواهد خست و همچنین چون ان اصل اصل دیگر است از اصل آن اصل خواهد خست
 بلکه خود را سیر آن اصل خواهد یافت و علم جلای ان يبلغ الکتاب اجله ابن سیر سیر اولی فافر
 و انفس است اما بدانند که سیر سیر را سیر الله گفته اند آن سیر گفته شد و درای بن سیر است گفته اند نیز
 سیر سیر است و آن سیر موصی فخر و در میان حصول و صول و کاتب متذکر تفصیل نوشته است از آنجا

معلوم که کلامی که از حضرت ذات وصفات و فعال اجماع سلطانه برشیده و ندیان آن نیز مستحق مخلوق
دارد و معلوم نیست که نویسنده آن نویسنده خلق است معلوم نیست که نویسنده آن نویسنده خلق است معلوم نیست که نویسنده آن نویسنده خلق است
است و دیگر آن کمالات مرتبه نبوت برشیده و ندیان آن نیز مستحق مخلوق و ندیان آن نیز مستحق مخلوق و ندیان آن نیز مستحق مخلوق
نماشته است و سایر مراتب کمالات نبوت بجز روش است بدانند که در مراتب خروج نازمانیکه با یکدیگر متمیز
اند و از معلوم با صله و دیگر رفته میشود و آن هم کمالات و غفلت از دلایات است و چون بطرف نشسته و ازین
که گرد و دماغ با جهال و بیاطاعت صرف اندیش و در کمالات مرتبه نبوت بود و در آن مرتبه نیز هر چند دوست
است ان الله واسع علیم اما ان وسعت و وسعت دیگر است و اگر تمیز است هم تمیز دیگر زیاد و ازین
چیز نیست چه مفهوم شود رزقا اتنا من لدنک رحمة و هیئ لنا من امرنا رشدا
بعضی اسرار ناز را که برشیده و ندیان آن نیز مستحق مخلوق و ندیان آن نیز مستحق مخلوق و ندیان آن نیز مستحق مخلوق
دست زمانه و اصل زمانه سر قمر که ده چیز می نوشته می شود بر بقره رحم بکنید و باستفسار و لیر نباشید
ربنا اغفر لنا ذنوبنا و اسرافنا فی امرنا و ثبت اقدامنا و انصرنا علی القوم الکافرن الحمد لله
رب العالمین و المنة و الا و آخرها و الصلوة و التحية علی رسولہ دائما و سہدا و علی آلہ الکر

و صحبه العظام الی یوم القیام

قد استتب بحمد الله المجلد الثاني من مکتوبات

زبدۃ الاولیاء اسوة الاصفیاء قطب المکارم

الشیخ کامل محمد دالاف الثاني

سمی رسول الله بالاسم الذی لبشر

به المسیح روح الله علی نبینا و

وعلیه من الصلوات کما لها

افاض الله علی رسولنا

من الوارثین فی

تاریخ سابع و عشرين من شهر رجب الحجة سنة الف و مائین و ستم و ثمانین من الهجرة النبویة بحمد الله و تعالی

